

FAZELLY

LEGAL TERMS DICTIONARY, ENGLISH DARI

K 52  
L37 F39  
1972



Legal Terms

# DICTIONARY

Enghlish Dari

By

*Dr. M. Kacem Fazelly*

K52  
D37 F39  
1972

نشریه سلسله کتب درسی

- ۱- دعوهای جهاز توصیفی تشریح تأییف پوهاندد کتور سید عبدالقدیر بهاء
- ۲- مصطلحات حقوقی انگلیسی - دری تأییف دکتور محمد قاسم فاغلی
- ۳- پر وبلم های انکشافی پلانگذاری ورول دولت در اقتصاد افغانستان تأییف دکتور امیر یحیی ابوی

P.F

79-937187

for all

-7-

## عرض هر ام

تدوین مصطلحات اسننه خارجي به زبان هاي ملي در انکشاف علم فرهنگ قدم مهمی محسوب ميگردد . برای تأمین و مأمول و درنتيجه توسعه روز افزون ساحات اختصاصي علوم هر رشته و هر مبحث ايجاب تأليفات جداگانه و مستقلی را مينماید . در مجتمع علمي عصر ما نه تنها تأليفات عمومي مصطلحات خارجي پايه و وسیله لازمي آشنائی باعلم و فرهنگ شناخته شده بلکه ساحات اختصاصي مانند طب فزيك ، ادبیات ، حقوق و غيره هر کدام ضرورت تدوین تأليفات به خصوصی را به ميان آورده است .

در رشته حقوق تأليفات اختصاصي غرض معرفت با نظام هاي مختلف و پيشرفت حقوق مقايسوي ازديز بانيطرف رواج يافته . اين نوع تأليفات ممکن است ياعين زبان تدوين گردد يعني اصطلاحات و عبارات حقوقی در يك لسان واحد شرح وتوضيح شود ويا اينكه در دو لسان مختلف ترتيب گردد درين صورت اشكال کار بيشتر ميگردد در کشورما متاسفانه تا حال هیچ يك ازین دو اقدام عملی نگردیده و در زبان انگلیسي کدام فرهنگ حقوقی وجود ندارد ، در حال يکه در لسان فرانسوی تأليفي قبل بوجود آمده . چون خواه مخواه روزی بايست فرا مي رسيد که اهن کار را نيز کسی شروع ميگرد فکر کردم که اگر من اين آغاز را برآه يفتدازيم شاید نواقص کارم دیگران را تشویق کند تا برای ترمیم و اصلاح داخل میدان شوند . اينست دليلی که مرا باين اندیشه و اقدام بي سابقه واداشته است .

از دوستان و همکارانی که در تهیه و ترتیب اصطلاحات انگلیسي و یا جستجوی معانی و عبارات دری پابند مساعدت کرده اند از صمیم قلب ابراز امتنان میدارم .

هکذا از عموم کسانیکه در طبع و انتظام اوراق زحمت کشیده الدابر از شکران مينمایم .

بلا خره بریاست مختارم گوهنتون کابل که زمينه طبع اين تأليف را مهیا ساخته اند

كمال قدردانی و سپاسگذاري خود را اظهار ميدارم .

پوهنواز دکتور محمد قاسم فاضلی  
۱۳۵۱ هـ . ش ، کابل افغانستان

# A

<i>Abandon (V)</i>	واگذار شدن ، ترک گفتن .
<i>Abate (V)</i>	کم کردن ، پائین آوردن (قیمت) فرونشستن ، تخفیف دادن ، فسخ نمودن .
<i>To abate a nuisance</i>	رفع خطر نمودن .
<i>Abatement</i>	تخفیف ، رفع ، منع ، استهلاک ، اسقاط ، تنزیل . ابطال امر قضا .
<i>Abdicate (V)</i>	کناره گیری نمودن ، استعفا کردن ، محروم از سیراث ساختن .
<i>Abdication</i>	کناره گیری ، استعفی .
<i>Abduct (V)</i>	گریزاندن ، باخود بردن ، خطف اطفال .
<i>Abduction</i>	آدم دزدی ، اختطاف .
<i>Abet (V)</i>	تشویق کردن ، تحریک کردن ، معاونت و کمک نمودن (درارتکاب جرم) .
<i>To aid and abet</i>	تحریک و تشویق نمودن .
<i>Abetment</i>	تحریک ، تشویق ، معاونت .
<i>Abeyance</i>	تعطیل ، وقفه ، تعلیق .
<i>In abeyance</i>	درانتظار <sup>پی</sup> تگلیفی ، موقوف ، معلق .
<i>Ab initio</i>	از آغاز ، از بدو .
<i>Abode</i>	مسکن ، موطن ، منزل ، محل اقامت .
<i>Abolish (V)</i>	ملغی قرار دادن ، فسخ کردن ، باطل ساختن ، نابود کردن ، محو کردن .
<i>To abolish slavery</i>	از بین بردن غلامی ، ملغی قرار دادن هرگزی .
<i>Abolition</i>	بر اندازی ، فسخ ، الغاء ، ابطال ؛ نابودی .
<i>Abort (V)</i>	سقط جنبین کردن .
<i>Abortion</i>	عمل سقط جنبین .

<i>Abrogate (V)</i>	منسوخ قرار دادن ، باطن ساختن ، لغو نمودن .
<i>To abrogate a treaty</i>	منسوخ اعلام نمودن یک معاهده .
<i>Abrogation</i>	فشنخ ، ابطال ، الغا .
<i>Absentee</i>	غایب ، شخص لادرک ، شخص لا اثر ، شخص غایب ، مالک غایب .
<i>Absenteeism</i>	غیبت از ملک و وطن ، عدم پابندی ، امتناع پذیری
<i>Absolutism</i>	اصول حکومت مطلقه ، اصول حکومت داری که حاکمه هیچگونه کنترولی وجود ندارد . دران در برا بر قدرت قدرت تبروئه .
<i>Absolving Power</i>	
<i>Abstain(V)</i>	خود در ارای کردن ، اجتناب کردن ، پرهیز نمودن ، امتناع نمودن .
<i>To abstain from a vote</i>	خود داری نمودن از اظهار رای ، رای ممتنع دادن .
<i>Abstract (n)</i>	خلاصه ، مختصر ، مجمل ، غیر عملی ، گزیده .
<i>Abstract of title</i>	مجبد ، صریح مختصر سند ملکیت بشمول تمام حقوق و مطالباتی که این ملکیت تابع آنست .
<i>Abuse</i>	سوء استعمال ، سوء معامله ، مذمت ، بدی .
<i>“ of right</i>	سوء استفاده ارحق .
<i>Abut (V)</i>	متفقی شدن ، منجر شدن ، وصل شدن .
<i>Abutment</i>	مجاورت ، اتصال .
<i>Accede (V)</i>	تا یل شدن ، جاوی کردن ، رضائیت دادن ، قبول کردن .
<i>To “ to a treaty</i>	اظهار نمودن موافقت یک معاهده ، العاق کردن یک معاهده .
<i>Acceleration Clause</i>	قیدی که در مقابله داخل میگردد و بموجب آن ادائی دین خاتم عدم رعایت شرایط مقابله قبل از ميعاد مقررة صورت میگیرد
<i>Accept (V)</i>	قبول کردن ، راضی شدن ، به عهده گرفتن ، قانون شدن ، اعتراف نمودن ، رسید دادن .
<i>To ‘‘ a bill Of Exchange</i>	قبولی دادن محال علیه یک حواله ، قبولی حواله یابرات .

<i>To "An Offer</i>	رضائیت نشان دادن بیک عرضه ، قبولی دادن بیک عرضه .
<i>Acceptance</i>	قبولی ، اجابت ، رضائیت ، حواله . قبول ، تحویل‌گیری
<i>Offer And Acceptance</i>	عرضه و قبولی ، عرضه و قبول .
<i>Accepted bill</i>	حواله قبول شده
<i>Access</i>	مدخل ، وسیله وصول - تقریب ، عودت (مرض) از دیاد ،
<i>Accession</i>	افزایش - جلوس - ضمیمه - دست یابی ، نیل - موافقه
<i>" To Property</i>	دست یابی به ملکیت .
<i>Accessory</i>	لوازم - فرعی - ضمیمه - تابع .
<i>Accessory To a Crime</i>	شریک (در جرم)
<i>" Before The Fact</i>	شریک (از راه تحریک)
<i>" After The Fact</i>	شریک جرم (از طریق معاونت)
<i>Accident</i>	حاثه ، پیش آمد ، اتفاق - حادثه ناگهانی - واتعه .
<i>Accidental</i>	اتفاقی - ناگهانی .
<i>Accomodation</i>	توافق ، مساعده - کملک ، قرض - تطبیق ، تو قیق وسایل آسایش و رهایش .
<i>Accommodating party</i>	شریک یاطرف موافق .
<i>Accomplice</i>	همدست ، معاون ، شریک در جرم .
<i>Accord</i>	موافقتنامه ، توافق ، اتفاق ، قبول ، حسن تفاهم ، مطابقت .
<i>"And Satisfactions</i>	انصراف از دین . ابرأ
<i>Accordingly</i>	ازین رو ، ازین لحظه - بناء عليه .
<i>Account</i>	شماره - حساب - صورت حساب - گذارش ، اهمیت اعتبار ، قضاؤت ، سبب ، علت .
<i>Accountable</i>	جوایده - قابل توضیح .
<i>Accountability</i>	جواب دهی - مسئولیت .
<i>Accountancy</i>	محاسبه - شغل محاسبه - ترتیب دفاتر .
<i>Accountant</i>	دقتردار - محاسب .
<i>Certified Public "</i>	محاسبین مجاز .
<i>Accounting</i>	محاسبه .

<i>Accredit(V)</i>	اعتبار دادن ، معتبر ساختن.
<i>To " An Ambassador</i>	اعتبار دادن بیلک سفیر ، ابراز رضایت نمودن به تقرر بیلک سفیر .
<i>Accrual</i>	جمع شده ، زیاده شده .
<i>" basis Of Accounting</i>	محاسبه شامل قلمات نقد و غیرنقد .
<i>Accrue (V)</i>	جمع شدن - پدست آمدن ، حاصل داشتن - زیاده شدن ، نشانات کردن ، متعچ شدن .
<i>Accumulate (V)</i>	اندوفتن - جمع نمودن - از دید کردن - جمع شدن از دید شدن ، تراکم کردن .
<i>Accumulation</i>	ذخیره، اندوختگی، انجاشتگی، توده-ابوه - تجمع آراکم، از دید .
<i>" Of earnings or profits</i>	اندوخته نفع یا مفاد
<i>Accusation</i>	اتهام، افتراء، شکایت
<i>Accusatorial</i>	اتهامی، الزامی-شگایت امیز
<i>" system</i>	سیستم اتهامی - سیستم الزامی - سیستم اصول محاکمه که در آن خود مجنبی علیه در برابر متهم اتهامات خود را ارائه میدارد .
<i>Accuse (V)</i>	متهم ساختن .
<i>Accused</i>	متهم
<i>Acknowledgment</i>	اقرار، اعتراض، تصدیق، قبولی سند، سپاسگذاری - تشکر
<i>" of a deed</i>	تصدیق یک عمل ، تصدیق یک حادثه
<i>Acquiescence</i>	تأیید
<i>Acquisition</i>	اکتساب-تحصیل - تصرف - تملک - احراز
<i>" of property</i>	کسب ملکیت
<i>Acquit (V)</i>	تادیه کردن، برائت دادن، اینقامودن
<i>To " a debt</i>	برداختن قرض
<i>To " a defendant</i>	تبرئه نمودن متهم
<i>Acquittal</i>	تبرئه، ادائی قرض - برائت ذمه
<i>Act</i>	ویقه ، عمل، کردار - حرکت، پرد ه در تئاتر حکم - لایحه

*ACT**ADI*

<i>" Of Parliament</i>	قانون
<i>" Of sale</i>	عمل فروش - عقد فروش
<i>Legal "</i>	و شیوه قانونی - وثیقه اصولی
<i>Acting</i>	مستهدی، کفیل - نائب، قائم مقام
<i>" Chairman</i>	رئیس موقتی
<i>Action</i>	عمل - کار - کردار - اقدام ، جنبش، دعوی، اقامه دعوی، قضیه
<i>To bring An Action (Suit)</i>	اقامه زدن دعوی
<i>A Cause Of "</i>	علت دعوی، سبب دعوی
<i>Actionable</i>	مستوجب اتهام، قابل دعوی
<i>Act Of God (See Force Majeure)</i>	حالات مجبوره
<i>Actuarial</i>	نفوس شماری - آمارگری - سرشماری
<i>" Tables</i>	دفتر وفیات
<i>Actuary</i>	مدلوق حسابی در امور بیمه حیات ، محسوب و یا مستشار شرکت بیمه
<i>Addendum</i>	ذیل - ضمیمه - افزایش - الحاق
<i>Addict (V)</i>	عادت دادن ، خردادرن و تسلیم شدن، وقف نمودن
<i>Drug,,</i>	معتاد به مواد مخدره
<i>Addiction</i>	اعتماد ، تمایل
<i>Ad hoc</i>	به لطف معین ، خاص
<i>Ad Interim</i>	در غیاب ، بوکالت ، وقت
<i>An Ad Interim Report</i>	راپورت موقتی
<i>Adjectival</i>	وصفتی - صفتی
<i>" Law</i>	قانون شکلی ، قانون مرہوط اصول محاکمه
<i>Adjoin (V)</i>	متصل یا پیوست بودن،ضم شدن، چسبیدن
<i>Adjourn (V)</i>	به آینده موکول ساختن ، به تعویق انداختن ، به تاخیر انداختن
<i>" A meeting</i>	موکرل ساختن جلسه - خاتمه دادن به جلسه
<i>Adjournment</i>	اختتام ، تعطیل موقتی - تأجیل ، تاخیر

<i>Adjudge (V)</i>	حکم کردن، حکم دادن، فتوی دادن، محاکوم نمودن موافقه کردن، حکم صادر کردن
<i>Adjudicate(V)</i>	تضاروت کردن - فتوی دادن، فیصله دادن - اعلام نمودن (افلاس)
<i>Adjudication</i>	قضاؤت، فتوی توزیع (دیون شخصیکه افلاس نموده حکم جلسه افلاس
<i>Adjust (V)</i>	تعديل نمودن - ترتیب کردن، میزان نمودن، اصلاح کردن - توافق دادن، تطبیق کردن
<i>" An Insurance Claim</i>	فیصله نمودن مطالبه بیمه
<i>Administer (V)</i>	اداره کردن، اجرا کردن (قانون) مساعدت کردن
<i>" Justice</i>	قضايا و نمودن
<i>" An Oath</i>	به شاهد سوگند دادن
<i>Administration</i>	اداره، وصایت، حکمت، تصفیه
<i>" Of Justice</i>	پیش برداور قضاوی
<i>" Of Government</i>	اداره حکومت .
<i>" Of The Estate Of A Deceased Person</i>	اداره دارائی شخص متوفی
<i>Administrative</i>	اداری، مربوط اداره
<i>" Law</i>	حقوق اداره
<i>" Remedy</i>	تدبیر اداری ، تجویز اداری
<i>Administrator</i>	اداره کننده- مدیر تصفیه، قیم - اداره کننده دارائی متعجبور ، وصی (قضاوی)
<i>Administratorship</i>	اداره پیش بر دوصایت
<i>Administratrix (See Administrator)</i>	به مراجعه شود Adminstrator
<i>Admiralty</i>	اداره قوای بحری، وزارت بحریه
<i>Court Of Admiralty</i>	محکمه قوای بحریه
<i>Admissible</i>	قابل قبول، پسندیده، مجاز، جائز
<i>" Evidence</i>	شهادت قابل قبول
<i>" In Evidence</i>	مجاز بادای شهادت
<i>Admissibility</i>	قابلیت سمع ، امکان قبول

<i>Admission</i>	قبول، اجازه، دخول؛ حق ورود، تصدیق، اعتراف تسليم، رضا
<i>“ Against Interest</i>	اعتراف بپر خود، اظهارات خلاف منافع شخصی
<i>Admit (V)</i>	قبول کردن، اجازه ورود دادن، اعتراف نمودن تسليم کردن، فرض کردن
<i>Adopt (V)</i>	اقتباس کردن، اختیار کردن، قبول نمودن به فرز ندی گرفتن
<i>To “ a Law Or Regulations</i>	اتخاذ نمودن قانون یا مقررات.
<i>Adoption</i>	قبول، اختیار، خواندن (به فرزندی)، اتخاذ.
<i>Adult</i>	بالغ؛ کبیر
<i>Adulterate</i>	قلب - جعلی، عوض شده، زنازاده، فاسد.
<i>Adulteration</i>	نقلب، تحریف، فساد، قلب سازی.
<i>Adulterer</i>	زنگار - فاسق.
<i>Adultery</i>	زناء - فسق.
<i>Ad Valorem</i>	متناسب به قیمت وارزش.
<i>“ Tax Or Customs Duties</i>	تکس یا حقوق کمرکی متنسب به بها و ارزش.
<i>Advance</i>	ترقب - پیشرفت - مساعدت - پول پیشکنی - قرض.
<i>“ PAYMENT</i>	تازیه پیشکنی.
<i>Adventure</i>	ماجراء، حادثه، سرگذشت، مخاطره، عملیه
<i>Marine “ Insured Against</i>	خطرات بحری بیمه شده بمقابل ... .
<i>Adversary</i>	دشمن، رقیب، مدعی، حریف.
<i>“ Proceeding</i>	اصول محاکمه تناقضی، محاکمه حضوری، محاکمه که در آن مقهم و اتهام کننده حق تردید گفتار همدگر را داشته باشند.
<i>“ System</i>	اصول محاکمه تناقضی - اصول محاکمه حضوری
<i>Adverse</i>	مخالف - مضر - ناسازگار منافع، مغایر.
<i>“ PARTY</i>	طرف مقابل.
<i>“ Possession</i>	تصرات طرف مقابل.

*ADV**AFF*

<i>Advertise</i>	ابلاغ کردن ، تبلیغ نمودن ، باطلاع رسانیدن ، اعلان کردن ، شایع ساختن ، اخبار نمودن اعلان کردن.
<i>Advertisement</i>	آگاهی ، اعلان ، تبلیغ ، نشر .
<i>Advice</i>	مشورت ، مصلحت ، نصیحت ، خبر ، آگاهی ، اخطار ، اشعار .
<i>Letter of advice</i>	اطلاع عیه - ابلاغیه .
<i>Advise (V)</i>	مشورت دادن ، آگاهی دادن ، نصیحت کرد ن - اخبار نمودن ، اختیار نمودن .
<i>Advised</i>	به مصلحت ، به مشوره ، به بعد از اطلاع محکمه .
<i>Court was advised</i>	مشورت ، تأمل ، تفکر .
<i>Advisement</i>	در نظر داشتن .
<i>To take under , ,</i>	مشورتی ، استشاری .
<i>Advisory</i>	مجلس مشورتی .
“ <i>Council</i>	رای مشورتی .
“ <i>Opinion</i>	و کالت دعوی ، مدافعه ، پشتیبانی ، وساطت ، شفاعت
<i>Advocacy</i>	مدافع ، حامی ، و کیل مدافع ، شفیع .
<i>Advocate (n)</i>	حمایت کردن ، دفاع کردن ، شفاعت نمودن ، وساطت نمودن .
“ (V)	
<i>Devil! s !!(eccl.)</i>	شخصی که میخواهد از او هف بدیک مقدم من ذرع کند و مدافع شیطان .
<i>Affect</i>	تأثیر وارد نمودن ، متأثر ساختن ، متأثر شدن ، تعلق گرفتن ، عاطفه را تحریک نمودن .
<i>Affected with a public interest</i>	متعلق به امور عامه .
<i>Affiant</i>	شخص که تحت سوگند اظهارات می نماید - مقربه حلف ، اقرار به قسم ،
<i>Affidavit</i>	شهادت - شهادت خط ، تصدیق اصولی ، اقرار بقسم
<i>Affinity</i>	علاوه ، ارتباط ، پیوستگی ، معها هرت ، مشابهت ، مطابقت .

<i>Affirm</i>	اقرار کردن ، تصدیق کردن ، اطمہ رکرد ن ، تاکید کردن ، اثبات کردن .
<i>To "a contract</i>	تائید نمودن یک مقاوله .
<i>To " a judgment</i>	تائید نمودن یک حکم .
<i>Affirmation</i>	تائید ، اقرار ، تصدیق تاکید ، تصریح ، اثبات .
<i>Affirmative</i>	تصدیق آمیز ، تائیدی ، اظهار مشبت ، ایجادی ، اثباتی
<i>" Vote</i>	رأی مثبت .
<i>Affix (V)</i>	العاق کردن - نصب نمودن .
<i>" A seal</i>	نصب نمودن مهر ، مهر کردن .
<i>Affanchise (V)</i>	آزاد کردن ، رهانمودن .
<i>Affray</i>	زدو کند ، جدال .
<i>Aforethought</i>	تفکر قبلی .
<i>Malice "</i>	قصد جرمی .
<i>A fortiori</i>	طبعاً، واضح ، به دلائل قوی تر بطريق اولی .
<i>Agency</i>	نمايندگی ، شعبه ، و کالت ، و سیمه .
<i>Lum Of Agency</i>	مقرات مرتبط به و کالت .
<i>Undisclosed "</i>	نمايندگی مخفی .
<i>Agenda</i>	نصاب ، پروگرام ، پروگرام کار ، اجندہ ، صورت جلسه .
<i>Agent</i>	وکیل ، نمايندگی ، گماشته ، نائب ، معتمد .
<i>" With Full Powers</i>	وکیل باصلاحیت تام .
<i>" With Limited Powers</i>	وکیل باصلاحیت محدود .
<i>" Provocateur</i>	عنصر برانگیز نده ، گماشته تحریک ، عامل محرک که ، محرک .
<i>Aggravate (V)</i>	شدت بخشنیدن ، بدتر ساختن .
<i>Aggravating Circumstances</i>	احوال مشدده .
<i>Aggregate</i>	متراکم ، جمع شده ؛ همچو پیرسته ، مجموع ، اجمالی کلی .
<i>In The "</i>	بطور کلی ، رویه مرفتہ .

<i>Aggression</i>	تجاوز ، تعرض ، حمله ، اعتداء .
<i>Aggressive</i>	متجراسر ، تجاوز کار ، مهاجم ، اعتدالی ، دشمنانه حرب تهاجمی .
“ <i>War</i>	متهاجم ، متباوز .
<i>Aggressor</i>	آذیت شده ، غمگین شده ، صدمه دیده .
<i>Aggrieved</i>	طرف زیان دیده .
“ <i>Party</i>	موافقت داشتن ، سازگاری نمودن ، باهم موافقت نمودن توافق ، پیمان - رضائیت ، قبولی ، موافقت ، اتفاق معاهده ، عقد .
<i>Agree (V)</i>	
<i>Agreement</i>	
<i>Aid</i>	کمک ، ذیستگیری ، یاری ، مساعدة و معاونت .
<i>Aide Memoire</i>	کتابی که حاوی اختصار موضوعات درسی است وفوراء حافظه خواننده را تازه میسازد .
<i>Aim (V)</i>	هدف قرار دادن - نشان گرفتن .
(N)	هدف ، نشان ، مقصد ، آرزو ، مرام ، قصد ، غرض .
“ <i>S Of The Company</i>	اهداف تصدی موضوع شرکت .
<i>Alarm</i>	بیم ، وحشت ، هراس ، آگاهی از خطر ، رعب ، ترس آگاه ساختن ، اخطار دادن .
<i>To Raise An “</i>	الکول .
<i>Alcohol</i>	شخص معتاد به شرب الکول .
<i>Alcoholic (N)</i>	الکولی ، مربوط به الکول .
(Adj.)	مشروبات الکولی .
“ <i>Beverages</i>	الکول نوشی ، تسمم الکولی .
<i>Alcoholism</i>	احتمالی ، متعلق به بخت ، مربوط طالع ، تابع تقدیر معروض به مفاد و یا خساره .
<i>Aleatory</i>	عقد یسه عملی شدن آن به اراده طرفین مربوط نبوده تابع بخت و طالع باشد .
“ <i>Contract</i>	راه گریز ، دلیل برائت ، وجود متهم هنگام وقوع جرم در غیر از محل واقعه .
<i>Alibi</i>	خارجی ، اجنبی ، بیگانه ، ناسازگار ، مخالف .
<i>Alien</i>	

<i>Alienable</i>	قابل فروش ، قابل انتقال ، قابل حواله و انتقال از دست بدست دیگر .
<i>Alienate (V)</i>	فروختن ، انتقال دادن ، بیگانه کردن ، دور کردن طرد کردن .
<i>To,,PROPERTY</i>	فروش نمودن ملکیت .
<i>Alienation</i>	فروش ، واگذاری ، انتقال ، بیگانگی ، انتقال ملکیت دور کردن .
<i>" Of Affections</i>	از دست دادن احساسات ، فقدان میل ، فقدان محبت انتقال گیرنده ، کسی که با و انتقال می یابد ، منقول الیه ، کسی که فروخته شده .
<i>Alienee</i>	نفعه ، خرجی ، وسیله معیشت ، نفعه مطلقه .
<i>Alimony</i>	حائزیکه ببای خریب معین دریک مجموعه شامل باشد از مرجع دیگر ، از خارج .
<i>Aliquot Portion</i>	ادعی ، اظهار ، تذکر ، زعم ، گمان .
<i>Aliunde</i>	اظهار کردن ، ادعی کردن ، تذکر دادن ، تصریح کردن ، اجتماع کردن ، تاکید کردن ، اقامه دلیل کردن ، بیان نمودن ، اثبات نمودن .
<i>Allegation</i>	تذکر داده شده ، متذکرة ، ادعی شده ، تصدیق شده
<i>Allege (V)</i>	تابعیت ، وفاداری ، امانت ، اخلاص .
<i>Alleged</i>	تسکین دادن ، آرام کردن ، تخفیف دادن ، لطف کردن ، آسان نمودن .
<i>Allegiance</i>	احوال مخففة .
<i>Alleviate (V)</i>	اتحاد ، وصلت ، اتفاق .
<i>Alleviating Circumstances</i>	اتحاد مقدس ، پیمان مقدس .
<i>Alliance</i>	متافق - پیوسته - متعدد ، حلیف ، هم پیمان .
<i>Holy Alliance</i>	دول دوست ، قوای متحابه ، قوای متفقین
<i>Allied</i>	قابل تقسیم - قابل نسبت دادن
<i>Allied Powers</i>	ئیچیص دادن - تقسیم نمودن - نسبت دادن ، معین
<i>Allocable</i>	کردن ، توزیع کردن
<i>Allocate</i>	تیچیص ، تقسیم ، تعیین ، جایگاه
<i>Allocation</i>	

<i>Allot (V)</i>	تعین کردن - تخصیص دادن - تقسیم نمودن - تحدید نمودن، توزیع کردن.
<i>Allotment</i>	بخش، تقسیم، تخصیص، قسمت، حصه، سهم.
<i>Allottee</i>	حاصل کننده، مفاد برند.
<i>Allow (V)</i>	اجازه دادن، جایز شمردن، مأمور کردن؛ بخشیدن
<i>Allowance</i>	چیره، مقرری، مستمری، اجازه، اذن.
<i>Allowedly (See Admitedly)</i>	مسلمان.
<i>Ally (V)</i> (N)	متحد کردن - پیوستن، متجلدشدن، هم پیمان شدن در پهلو، در کار، پهلو به پهلو
<i>Alongside</i>	
<i>Free Alongside Ship (FAS)</i>	قادم کشتی مخارج پرداخته شده.
<i>Alter (V)</i>	عوض کردن، تغییر دادن، دست زدن. تغییر یافتن، عوض شدن.
<i>To " A Contract Or Instrument )</i>	مند یامقاوله ئیرا تغییر دادن،
<i>Alteration</i>	تغییر، ترمیم، قلم خورده گی؛ تحریف، تبدیل یا تتعديل.
<i>Altercation</i>	مجادله، مشاجره، مباحثه؛ ستیزه - مقاومه.
<i>Alternate (V)</i> (N)	بنوبت آمدن - نوبت گذاشتن - یک در میان جناه دادن متناوب یک در میان - بدلت - عوض
" <i>Delegate</i>	نماینده احتیاطی.
<i>Alternative</i>	چاره - علاج - شق دیگر - طریق دیگر - متناوب
<i>Pleadings In The "</i>	ارائه نمودن دلائلی که یکی در صورت تردید دیگر برای اثبات بکار می رود.
<i>Amalgamation</i>	آمیزش - اختلاط؛ اشتراک؛ توحید
<i>Ambassador</i>	سفیر کبیر.
" <i>Extraordinary</i>	نماینده فوق العاده؛ نماینده که بفرض اجرای امر مشخص فرستاده می شود.
<i>Ambiguity</i>	ابهام؛ مشکوکیت؛ تردید.
<i>Ambiguous</i>	نامعلوم؛ مشکوک؛ مردد؛ تاریک؛ مبهم.
<i>Ambulance Chaser</i>	وکیل مدافع یانماینده او که در صورت وقوع حادثات روحی بازار معجنی علیه رابه اقامه دعوى و ادارمی سازد.

<i>Ameliorate (V)</i>	بهتر کردن ؛ بهبود بخشیدن ؛ اصلاح کردن ؛ اصلاح شدن .
<i>Amelioration</i>	اصلاح ؛ بهتری .
<i>Amenable</i>	مطیع ؛ پیرو ؛ مسئول .
<i>" To Judgment</i>	تحت قضاوت ؛ معروض به قضاوت .
<i>Amendment</i>	ترسیم ، تغییر ، اصلاح .
<i>" To A Law</i>	تغییر قانون .
<i>Constitutional "</i>	تعديلات قانون اساسی .
<i>Amicus Curiae</i>	مشاور محاکم (اشخاصیکه بخواهش خود شان درینک موضوع تحقیق در محاکم زانریه بی طرفانه میدهند .) صورت دعوی که توسط مشاور محاکم اقامه میشود .
<i>" Brief</i>	ضعف حافظ ؛ فراموشی ؛ نسیان ؛ مطلق .
<i>Amnesia</i>	عفو عمومی . بخشش .
<i>Amnesty</i>	استهلاک ؛ فروش (توام باشرط عدم انتقال) .
<i>Amortization</i>	خفیف ساختن ؛ تادیه دین باادی تدریجی یک قسمت آن ؛ استهلاک نمودن ؛ بدیگری واگذار کردن انتقال دادن ؛ وقف کردن .
<i>Amortize (V)</i>	تا دیه قرض یاسرمایه بکار اندخته شده توسط ریزرف یا پس انداز .
<i>To " An Investment Or Debt By Means Of A Sinking Fund Or Reserve</i>	مبلغ ؛ مقدار ؛ سرجع ؛ ارزش ؛ اهلیت . استدلال از طریق قیاس ؛ درک مشابهت .
<i>Amount</i>	سبیله مانند ؛ نظریه ؛ قابل مقایسه ؛ مشابه . مhalten .
<i>Analogize (V)</i>	مشابهت ؛ قابلیت مقایسه ؛ مhalten .
<i>Analogous</i>	هرچه و مرچ طلب ؛ شورش طلب .
<i>Analogy</i>	هرچه و مرچ طلب ؛ شورش طلب .
<i>Anarchist</i>	سیاسی و اجتماعی که در ان فرد تابع هیچ قیدی از طرف حکومت نباشد .
<i>Anarchy</i>	آباء و اجداد ؛ سلف .
<i>Ancestor</i>	اصل و نسب ؛ اجداد ؛ نژاد ؛ اصول ؛ نیاکان ؛ اسلاف
<i>Ancestry</i>	

<i>Ancillary</i>	شعبه ، نهایندگی ، ضمیمه ، مادون ، مفید ، مساعد ، معاون ، مربوط به مستخدم زن .
<i>Annotate (V)</i>	تبصره نوشتن ، حاشیه نوشتن ، تفسیر نمودن .
<i>Annotated laws</i>	قوانین تفسیر شده ، قوانین باتبصره .
<i>Annotation</i>	تبصره ، آغیر ، حاشیه ، شرح .
<i>An nounce(V)</i>	اعلان کردن ، اطلاع دادن ، اخبار کردن ، انتشار دادن .
<i>Announcement</i>	اعلان ، خبر ، آگاهی ، اخبار ، نشر .
<i>Annual</i>	سالیانه ، سالی .
<i>Annuitant</i>	شخصی که مستمری اخذ میدارد ، صاحب معاش .
<i>Annuity</i>	معاش سالانه ، مبلغ سالانه ، وجهه خدمت یکساله قسط سالیانه ، اجزای دین که سالیانه بشرط مفادناده داشتند .
<i>Annul(V)</i>	فاطل کردن ، منسوخ قراردادن ، لغو کردن ، فسخ کردن .
<i>To “ A Law Or A decree</i>	منسوخ اعلان نمودن یک قانون یا فرمان .
<i>Annulment</i>	ابطال ، فسخ ، الغاء .
<i>Answer</i>	رد ، جواب ، پاسخ ، دفاع . تردید . راه حل (یک قضیه )
<i>“ To A Complaint</i>	دفع ادعی .
<i>Ante - (prefix)</i>	حرفی است که هر گاه قبل از یک کلمه قرار گیرد معنی قبل یا پیش را افاده میکند .
<i>Ante Mortem</i>	قبل از فوت .
<i>Anti - (Prefix)</i>	حرفی است که هر گاه قبل از یک کلمه واقع شود معارضت و مخالفت را افاده میکند .
<i>Antitrust</i>	مخالف انجصار ، بروز انجصار ، مخالف تشیکل اتحادیه های بزرگ صنایع .
<i>Apartheid</i>	شیخsson بی وطن ، شخص بی ملیت .
<i>APOSTERIORI</i>	بعد از تجربه ، مسلم باستدلال ، از معمول بعلت .
<i>Apparent</i>	نمایان ، هویدا ، واضح ، آشکارا ، ظاهر .

<i>Appeal (V)</i>	مراجعةه کردن . مراجعته خواستن ، استیناف نمودن جلب نظر کردن ، استشهاد کردن. النجاء نمودن . مراجعته ، استیناف .
" (N)	در مقابله حکمی اعتراض نمودن .
<i>To " From a Decision</i>	مراجعته خواستن .
<i>To Take (Or Make) An "</i>	قابل مراجعته . قابل استیناف .
<i>Appealable</i>	ظہور ، حضور، ظاهر، مظہر ، قیافہ ، شبہہ .
<i>Appearance</i>	در محکمه حضور یافتن .
<i>To Make An " In Court</i>	مستائناً، طالب استیناف، مراجعته طلب، مدعی، شاکی
<i>Appellant</i>	استینانی مراجعتی
<i>Appellate</i>	محکمه مراجعته ، محکمه استیناف .
" <i>Court</i>	مستائناً علیه، شخصی که علیه او استیاف خواسته شده
<i>Appellee</i>	ضمیمه کردن ، افزودن ، آویختن ، الحال نمودن
<i>Append (V)</i>	ملحق ساختن ، پیوست کردن .
<i>Appreciation</i>	تقدیر تقویم ، تخمین
<i>Apprentice</i>	شاگرد، نوآموز، شاگرد تحت تمرین .
<i>Apprenticeship</i>	شاگردی، دوره شاگردی .
<i>Appropriate (V)</i>	پتصرف خود آوردن ، بخود اختصار دادن، تملک بوضع ید، ادعای استعمالک یک شی را نمودن .
<i>To " Property To One's Own Use</i>	ملکیت را باستفاده خود تخصیص دادن .
<i>To " Money For Government</i>	بول را به مخارج حکومتی تخصیص دادن.
<i>Mental Expenditure</i>	
<i>Appropriation</i>	تصرف، اختصاص، منابعی (بودجوی).
<i>Congressional Bill Of Appropriation</i>	بروژه منظوری بودجه در شوری .
<i>Approval</i>	تصویب، موافقت، پسند .
<i>Approve (V)</i>	پاپیات رساییدن، تصویب نمودن ، موافقت کردن تجسسی نمودن .
<i>Appurtenance</i>	ضمیمه، لوازم، متعلقات، حاشیه تابع ملحق .
<i>A priori</i>	قبل از تجربه، دروحه اول، مسلم باستدلال عقلی بی بردن از علت به معلول بطريق استقرائي .
<i>Arab League</i>	لیگ عربی، جامعه عرب .

<i>Arbiter</i>	حکم میانجی .
<i>Arbitrable</i>	قابل حکمیت ، قابل داوری، تابع رای و فنی .
<i>Arbitrage</i>	حکمیت . میانجی گری .
<i>Arbitral</i>	مربوط حکمیت
“ <i>Tribunal Or Panel</i>	دارالافتاء . ارجان حکمیت مرجع میانجی گری .
<i>Arbitrate (V)</i>	حکمیت نمون، میانجی گری کردن.
<i>To “ a dispute</i>	حکمیت نمون درباره یک مناقشه .
<i>Arbitration</i>	حکمیت .
“ <i>Act</i>	قانون حکمیت .
<i>Permanent Court Of Arbitration At The Hague</i>	محکمه دائمی حکمیت در هاگ(لاهه)
<i>Arbitrator</i>	میانجی، حکم .
<i>Archive</i>	محل حفظ اسناد، ارشیف، شعبه اوراق (درادارات دولتی) .
<i>Archivist</i>	ترتیب و حفاظت کننده اسناد و اوراق، مؤلف حفظ اوراق .
<i>Argue (V)</i>	بحث کردن، استدلال کردن، ظاهر ساختن مناقشه کردن، مباحثه علمی نمودن .
<i>To “ a case In Court</i>	ارائه نمودن دلائل اثبات یک دعوی به محکمه.
<i>Argument</i>	دلیل، برهان، مباحثه، مناقشه، مناظره .
<i>Closing Argument To The Jury</i>	صورت اقامه و مدافعته دعوی .
<i>Armament</i>	تجهیزات تیروی بحری، قدرت دریائی. قواهی حریقی تجهیزات حریقی، سلاح .
<i>Arms</i>	اسلحة، علامات و نشانه های خانوادگی، انواع اسلحه مسلح شدن .
<i>To Bear “</i>	اردو، جمع غیر عسکر
<i>Army</i>	
<i>Arraign (V)</i>	اتهام نمودن، تبحت میه کمکه قراردادن، اعتراض نمودن، استد عائمه نمودن، حاضر شدن و محکمه جهت دفاع، شکایت رسمی تقدیم کردن

<i>To , , a Prisoner</i>	احضار محبوس به میکمہ به غرض ابلاغ اتهام و استماع جواب .
<i>Arraignment</i>	اتهام ، تعقیب ، احضار به میگمہ ، ادعاء .
<i>Arrange (V)</i>	ترتیب نمودن ، آراستن ، آمادگی گرفتن ، فیصله نمودن تدبیر کردن ، منظم ساختن .
<i>To “ Bail</i>	ضمانت دادن .
<i>Arrest (V)</i>	توقیف کردن ، متوقف نمودن ، جلب کردن ، گرفتار کردن ، معطل ساختن .
<i>Article</i>	حروف تعریف ، ماده ، بند ، فقره ، شی ، متن ، مقاله ، مجله موضوع .
<i>An Article In The Constitution</i>	یک ماده قانون اساسی .
<i>Articles Of Partnership</i>	مفاوله تأسیس شرکت ، اساسنامه شرکت .
<i>Articles Of Confederation</i>	اساسنامه کنفراسیون ، منتشر کنفراسیون
<i>Ascertain (V)</i>	تثییت نمودن ، اطمینان حاصل نمودن ، اطلاع حاصل کردن ، تحقیق کردن .
<i>Assailant</i>	متهاجم متعرض .
<i>Assassin</i>	قاتل ، آدم کش .
<i>Assassinate (V)</i>	آدم کشتن ، قتل کردن .
<i>Assassination</i>	قتل ، آدم کشی .
<i>Assault (V)</i>	هجوم بردن ، حمله کردن ، حمله سلاحانه کردن تجاوز کردن (بناموس) .
(N)	تشدد ، ضرب و جرح ، هجوم ، حمله ، بورش ، اغوا ، فریب تجاوز با ضرب و جرح .
“ And battery	
<i>Assemble (V)</i>	جمع نمودن ، گرد آوردن ، جمع شدن ، اجتماع نمودن .
<i>Assembly</i>	مجمع مجلس .
<i>General Assembly Of The United Nations</i>	مجمع عمومی ملل متحده .
<i>Assembly Of Shareholders</i>	مجمع عمومی سهام داران .
<i>Assert (V)</i>	اظهار داشتن ، ادعی نمودن ، مطالبه کردن ، تاکید کردن اثبات کردن ، تصریح نمودن .
<i>To “ a claim</i>	مطالبه نمودن حق ، طلب نمودن مدعی به .
<i>Assertion</i>	اظهار ادعی ، طلب حق ، تاکید ، اثبات ، تحقیق ، تصریح اظهار نامه ، اعلام میه .

<i>Assess (V)</i>	تعیین نمون(مالیات) تخمین نمودن قیمت ، ثبتیت نمودن محصولات ، تقویم کردن .
<i>To “ Taxes Assessment</i>	تعیین نمودن اندازه محصولات، مالیات بستن بر .
<i>Assessor</i>	تعیین (مالیه) تقویم ، تعیین قیمت ، تعیین محصول (نکس )
<i>Asset</i>	تعیین کننده(مالیه)نائب،قاضی،مساعد- معاون. متصرفات .
<i>Capital Asset</i>	سرمایه غیرقابل استهلاک، دارائی سرمایوی .
<i>Depreciable Assets</i>	سرمایه قابل استهلاک، دارائی استهلاکی .
<i>“ And Liabilities</i>	مایمالک، دارائی، بیراحت مال موجود برای تادیه دیون دارائی و دیون.
<i>Assign (V)</i>	واگذار کردن، حواله دادن، گماشتن، نسبت دادن تخصیص دادن تعیین کردن سرور زمان قایل شدن برای .
<i>To “ Property Or Contractualrights</i>	انتقال دادن ملکیت یا حقوق که با اثر مقاوله وجود آمده باشد .
<i>Assignee</i>	وکیل، گماشته، حواله گیرنده، قائممقام؛ وصی، قیم و کیل ترکه حواله گیر.
<i>Assignment</i>	تعیین، انتقال، انتساب- تخصیص، توکیل، تفویض تحویل یا نقل ملکیت .
<i>“ For The Benefit Of Creditors</i>	تخصیص به نفع دائین .
<i>Assignor</i>	انتقال دهنده
<i>Assist (V)</i>	کمک کردن، حضور بهم رسانیدن، مساعد نمودن
<i>Assistance</i>	کمک، امداد، مساعدت، معاونت .
<i>Assistant</i>	معاون، همدست، اسیستانت، مساعد .
<i>Associate (V)</i>	شریک ساختن، متحد ساختن، پیوستن، معاشرت کردن
(N)	مشارکت کردن، باشرکت ورزیدن .
<i>Association</i>	انجمن ، به اتحادیه ، ارتباط، رابطه نامشروع جنسی
<i>“of Insurance Underwriters</i>	انجمن بیمه کنندگان .
<i>Articles Of Association (Eng.)</i>	اساسنامه انجمن .

<i>Memorandum Of “ (Eng.)</i>	نظامنامه انجمن
<i>Assume (V)</i>	بخود نسبت دادن ، اختیار کردن ، بعده گرفتن ، بوضع دیگری خود را ظاهر ساختن .
<i>Assumed</i>	ظاهری ، دروغی ، غیر حقیقی .
<i>“ Name</i>	نام جعلی ، اسم مستعار .
<i>Assumpsit</i>	مقاؤله ، دعوی که هدف آن اجرای مقاؤله یا پرداخت غرامت از ناحیه عدم اجرای مقاؤله باشد .
<i>Special “</i>	مقاؤله که صرف در حالت تأیید عاقده حتمی شناخته شود
<i>Indebitatus “</i>	مقاؤله دین
<i>Assumption “ Of The Risk</i>	صعود حضرت مریم و اسمان ، اتخاذ ، غرور ، فرنیه ادعاء قبول خطر .
<i>Assurance (See Insurance)</i>	اطمینان ، دلگرمی ، بیمه ، تاکید .
<i>Attach (V)</i>	بهم پیوسنن ، ضمیمه کردن ، دستیگر نمودن ، وصل کردن ، چیزپاندن .
<i>To “ A person ‘ S Property For Payment of A Debt Or Claim</i>	حجر ملکیت یا شخص بغرض تادیه دین یا طلب
<i>Attache</i>	اتاشه ، نماینده
<i>Attachment</i>	بیوستگی ، علاقه ، ضمیمه ، قبضن ، حکم ، توقيف یا نبهط بازداشت ، تعلق ، ارتباط ، دوستی ، اتصال .
<i>“ Of Proprety</i>	قبضن ملکیت .
<i>Writ Of “</i>	حکم دستگیر نمودن ، حکم باز داشت .
<i>Attainer</i>	ضبط اموال و محرومیت از اهلیت کشوری و مدنی
<i>Bill of “</i>	حکم ضبط اموال و محرومیت از اهلیت کشوری و مدنی
<i>Attempt (V)</i>	کوشیدن ، قصد کردن ، دست اندازی نمودن ، تجاوز کردن .
<i>Attempt (N)</i>	ثبت ، کوشش ، سعی سوء قصد ، تجاوز .
<i>Attempted Murder</i>	قتل تشبیه .
<i>Attest (V)</i>	تصدیق نمودن ، سوگند دادن ، شاهد گرفتن ، اقرار کردن
<i>Attestant</i>	شاهد .
<i>Attestation</i>	شهادت ، مداخله (شاعدری یک قضیه) ابراز سوگند ، تصدیق
<i>Attorney</i>	و کالت ، نماینده گی ، وکیل ، وکیل مدافع .

“ At Law	مؤذنین نرتیب و تکمیل دوسیه دعاوی بغرض ارائه و دفاع به محاکم.
“ Geueral (U.S.)	وزیر عدليه در اضلاع ملل متوجه، لوی خارنوال، آمر اداره مدعی العموم (در انگلستان و کیل مدافع حکومت بوده عضو کابینه و پارلمان است علاوه رئیس انجمن و کلای مدافع میباشد)
“ S Fees	فیس و کیل مدافع، اجرت و کیل مدافع.
Auction	لیلام، مزایده.
Auctioneer	لیلام چی، دلال در مزایده.
Audit (V)	کنترول کردن، علم آوری نمودن، چک کردن، تحقیش حسابی کردن، غورو تدقیق نمودن دفاتر یک شرکت بررسی دفاتر تجاری یک شرکت.
To “ The Books of A Company	کنترول، علم آوری، تحقیق، تحقیش، بازرسی.
(N)	سامع، مفتخر، محاسب.
Auditor	دعا بر، مؤثث، اصلی، حقیقی، صحیح، تصدیق شده توسط اداره رسمی.
Authenticate	تصدیق کردن، اعتباردادن، تحت امتحان قراردادن (سعيت بخشیدن، قانونی کردن).
Authenticate (V)	مؤلف مصنف انشاء کننده، مختار، موجود حقوق موافق، حقوق مصنف، حقوق مختار، اجازه و کالت تفویض قانونی صلاحیت.
Author	مقامات دولتی، اول الامر.
“ S rights	اجازه، اختیار، تفویض.
Authority	اجازه دادن، اختیاردادن.
public Authoraties	مجاز - مختار
Authorization	سرمایه اعلان شده یک شرکت سرمایه مجاز و یا تصویب شده یک شرکت.
Authorize	اتوپسی، تشریح جثه جهت معاینه.
Authorized	نهیمه می، امدادی، اختیاطی، اضافی.
“ Capital of a Company	اظهار داشتن، محقق کردن، ثابت کردن.
Autopsy	متوسط، معتمد.
Auxiliary	حدوسطی، عادی، همیشگی.
Aver (V)	با استثنای خسارات خاص.
Average	General Average (Ins.)
Free of Particular aver	Age (Ins.)

<i>Ave</i>	(BAN)
<i>Averment</i>	اظهار، تذکر، اثبات (ادعی) تاکید.
<i>Avow (V)</i>	اعتراف نمودن، با پذیرفتن اقرار کردن، تصریح نمودن بحق دانستن تصدیق کردن.
<i>Bail</i>	مکلف، ضامن، ضمانت، کفیل، کفالت کفالت بالمال
<i>To Post "</i>	امر ضمانت دادن.
<i>Bailee</i>	اجاره گیرنده.
<i>Bailiwick</i>	دادگاهی که تحت امر حکمرانان محل مردم را محاکمه میکردند.
<i>Bailiff</i>	ناظر، خبروال، مامور اجراء، قاضی، مامور تنفیذ فرستنده محاکمه.
<i>Bailment</i>	ضمانت رهائی تحت ضمانت، ودیعت، مقاوله و دیعت.
<i>Bailer</i>	تحویل دهنده، قرضن دهنده.
<i>Bailor</i>	تحویل گیرنده، بودیعت گیرنده.
<i>Bailsman</i>	ضامن کفیل.
<i>Balance (V)</i>	سنجهش کردن موجودی نمودن، موازنہ کردن
<i>To " The Accounts (N)</i>	ترتیب نمودن حساب نفع وضرر.
<i>Balance Of Trade</i>	موازنہ توازن میزان بقیه حساب باقی.
<i>Balance Sheet</i>	بیلانس تجاری.
<i>Ballot (V)</i>	بیلانس میزانیه ورقہ بیلانس.
<i>To cast a "</i>	رأی دادن (مخفي) دیگران را برای دادن دعوت کردن، قرعه - قرعه کشی
<i>Ballot box</i>	رأی دادن.
<i>Secret or Australian"</i>	صندوقد اراء.
<i>Ban</i>	رأی مخفی، رأی استرلیائی.
<i>TO "A Demonstration publication</i>	تکفیر تحریم اعلان حرام از حقوق مدنی
<i>A "on trade</i>	منع قرار دادن تجارت.
<i>Bandit</i>	رهزن، قطاع الطريق، سارق خلاف رفتار (نژدانون)
<i>Banditry</i>	رهزنی، یغما گری سرقت مسلح.
<i>Bank (V)</i>	در بانک گذاشتن، به بانک سپردن.
<i>(N)</i>	بانک.

“Discount	تنزیل بانکی .
“Rate	بترخ بانگی .
“Note	نوبت بانک، بہول کاغذی .
Banker	بانک دار ، صراف .
Banking	بانگداری .
Bankrupt	تاجر ور شکسته ، تاجریکه افلاس کرده ، مفلس .
Bankruptcy	افلاس، ورشکستی .
Bar (V)	بسن، مانع شدن ، ممنوع کردن .
(N)	هیئت و کلام و اتهام کنندگین انجمن و کلای مدافع کانون و کلاقنس اتهام غرفه متهمین در محکمه .
Member of the “	عضو بار ، عضو انجمن و کلای مدافع .
To“ A plea	مانع شدن از اقامه دعوا .
To“ from practice	منع اشتغال به پیشه و کالت دفاع .
Bargain	معامله ، عملیه تبادله ، عقد الزام آور برای هردو طرف
To Strikea “	یک معامله را عقد نمودن .
Barkeeper	بارمن .
“S liability	مقررات تمیه مشروب در کافه .
Barratry	اعمال غمار تگری که از طرف کپتان کشته انجام می آید .
Barrister(Eng.)	و کیل مدافع .
Barter(V)	مبادله کردن ، معاوضه نمودن .
(N)	مبادله ، معاوضه ، خرید و فروش به جنس (معاوضه جنس به جنس )
“ Trade	تجارت معاوضی .
Base	پایه ، بنیاد ، اساس ، پست ، فرمایه .
Tax “	اصل محصول .
Bastard	حرامزاده ، فاسد ، غلط .
Bastardize	اظهار نمون ولادت یک طفل حرامی ، اثبات ولد زنا بودن یک طفل .
Bastardy	حرامزادگی .

<i>Battery</i>	ضرب و جرح .
<i>Assault and“</i>	تشدد- تهدید، ضرب و جرح .
<i>Bear (V)</i>	حمایت کردن ، طرفداری نمودن .
<i>T“interest at a rate of 5%.</i>	مولد مفاد پنج فيصد .
<i>Bearer</i>	حامل ، برندہ ، ناقل (نقل دهنده.)
<i>“ Share</i>	سهم بحامل ، سهم بیانام .
<i>Check payable“to bearer“</i>	چک قابل تادیه بحامل .
<i>Bearing</i>	مقام ، مرکز، سلوک، علاقه ، ارتباط ، احتمال .
<i>“Interest at a given rate</i>	مولد مناد معین .
<i>Before</i>	قبل از .
<i>“ The court</i>	در محضر محاکمه .
<i>“ The fact</i>	قبل از عمل .
<i>Accessory“ the fact</i>	شریک قبل از عمل .
<i>BEHALF</i>	نفع ، دفاع .
<i>ON“of one‘ s client</i>	از طرف مشتری ، به حساب مشتری .
<i>Behest</i>	امر، هدایت، وصیت ، اداره .
<i>At the“ Of one‘ s SUPERIOR</i>	پامرما فوق .
<i>Belief</i>	اطمینان ، اعتماد ، تصدیق ، ایمان، عقیده .
<i>TO Testify on the basis of knowledge and“</i>	شهادت دادن از روی علم و یقین .
<i>Belligerent</i>	متخاذ، متحارب ، محا رب .
<i>Belong(V)</i>	تعلق داشتن .
<i>Belongings(N) (adj)</i>	هستی و دارائی ، مستلزمات ، متعلقات ، توابع .
<i>Bench</i>	متعلق به .
<i>OPIon of the full bench</i>	کرسی ، مسنند .
<i>“ And bar</i>	قرار هئیت مکمله .
<i>“ Warrant</i>	هئیت قضائیه ، اتهام کنندگان و وکلای مدافع .
<i>Beneficial</i>	احضار نامه ، امر مبنی بر گرفتاری متهم و احضار او به محاکمه .
<i>“ Owner</i>	مفید ، سودمند ، نافع ، خیری ، احسانی .
<i>“ Interest</i>	متع (صاحب حق انتفاع ) .
<i>Beneficiary</i>	مقادی که ازیلک مقاوله یا یلک ملکیت بدست می آید
<i>“ Of an insurance policy OR annuity</i>	نفع برآورده ، مستفید ، مستحق ، بهره بردار .
	شخص استفاده کننده ازیمه .

<i>Benefit</i>	سود ، نفع، احسان ، امداد پولی ، غرامت.
“ <i>Of clergy</i>	امتیاز روحانیت .
<i>Bequeath (V)</i>	بارث گذاشتن ، وصیت کردن .
<i>To “one’s Personality or estate</i>	بارث گذاشتن و یا وصیت کردن اموال منقول و یا خیر منقول .
<i>Bequest</i>	وصیت ، بیراث ، موصی به .
<i>Best evidence rule</i>	قاعده شهادت مقدم .
<i>Bestiality</i>	جیوانیت ، جانور خوئی ، بهبودیت ، وحشت .
<i>Bestow(V)</i>	اعطاء کردن ، بخشیدن ، گذاشتن .
<i>Bet (V)</i>	شرط بستن .
(N)	شرط .
<i>Betrothal</i>	نامزدی .
<i>Betterment</i>	بهبودی ، اصلاحی که باعث از دیاباقیمت یک شی گردد
<i>Bias</i>	تمایل ، طرفداری ، تعصب .
<i>Biased testimony</i>	اظهارات مغرضانه ، اظهارات متمایل بلک شخصی .
<i>Bicameral</i>	دو مجلسه .
“ <i>Legislature</i>	قوه تقیینه دو مجلسه، پارلمانی .
<i>Bid(V)</i>	دعوت کردن ، اسر کردن ، حکم نمودن، پیش نهاد نمودن (در مزایده) .
(N)	دعوت ، داو بالائی ، عرضه (در مزایل) .
<i>Sealed “</i>	عرضه مخفی .
<i>To tender a “</i>	ارائه نمودن بلک عرضه .
<i>Competitive bidding</i>	مزایده رقابتی .
<i>Bigamous</i>	دوزنه .
<i>Bigamy</i>	دوزن گیری ، ازدواج پادوزن دریک وقت.
<i>Bilateral</i>	دو جانبه .
“ <i>Contract or treaty</i>	موافقت نامه یا معاهده دو جانبه .
<i>Bill</i>	صورت حساب ، بیجلک، رسید ، قرار قضائی ، معروضه.
A “ <i>beCore congress</i>	تسویید قانون شوری .
“ <i>Of complaint</i>	معروضه ، شکریت نامه .

“ Of attainerd	حکم مجازات .
“ Of exchange	حواله ، برات .
“ Of iading	پارنامه .
“ Of Rights	ده تعديل اولی که بر قانون اساسی امریکا برای تضمین حقوق فردی وارد گردید .
“ Of sale	رسید ، سند فروش .
Bind(V)	بستن ، مقید نمودن ، متعهد شدن ، ضمانت کردن صحفی کردن .
<i>To Be bound by a contract or “ agreement</i>	مکلف بودن با مسامی یک معاوله یا موافقت نامه
<i>Binding</i>	حتی ، اجباری ، ملزم .
“Contract or obligation	معاوله الزامی یا مؤظفیت اجباری .
<i>Biological</i>	بیولوژیک ، مربوط علم الحیات .
“ Wurfare	حرب یا جنگ بیولوژیک .
<i>Bipartite</i>	دو طرفه ، دو جانبی .
“ Agreement	موافقت نامه دو جانبی .
<i>Birth</i>	ولادت ، پیدایش ، میلاد ، نسل ، اصل .
<i>Blackmail</i>	پول ستانی با تمدید از افتضاح ، باج .
<i>Black-market</i>	بازار سیاه .
<i>Black marketeer</i>	معامله دار بازار سیاه .
<i>Blank</i>	بدون ملاحظه ، سفید ، بدون اثبات ، خالی ، بدون معنی ، بی مقصد ، عقیم .
“ Check	چک امضاء شده بدون تعیین مبلغ قابل تادیه اختیارات عام و تام .
“ Endorsement	ظهور نویس چک سفید .
<i>To endorse a check in “</i>	ظهور نویسی نمودن یک چک امضاء شده که در آن مبلغ قابل تادیه تعیین نباشد .
<i>Blockade</i>	محاصره ، حصار .
<i>Blood</i>	خون ، نسب ، فرابت ، اهل ، نسل ، ذریمه .
“ Feud	قصاصن ، خون گیری .
“ Money	خون بهای .
<i>Blue laws</i>	قاعده ناشی از روابیات دینی که بعضی حرکات قانونی را منع قرار میدهد .
<i>Blue sky law</i>	قانون تنظیم سرمایه گذاری در یکی از ایالت اضلاع متعدد امریکاء .

<i>Board</i>	هئیت ، مجلس .
“ <i>Of directors</i>	هئیت مدیره .
“ <i>Of review</i>	کمیته تدقیق .
“ <i>Of trade</i>	وزارت تجارت .
<i>Bodily</i>	جسمی ، بدنی ، جسدی .
“ <i>Harm</i>	Chadمه جسمی .
“ <i>Heirs</i>	وارثین مستقیم .
<i>Body</i>	بدن ، جسد ، جسم ، ماده ، جماعت ، شخص ، فرد .
“ <i>Corporate</i>	موسسه ، شرکت ، انجمن .
“ <i>Of laws</i>	مجموعه قوانین ، قانون نامه .
“ <i>Politic</i>	ملت .
<i>Bona(L.)</i>	خوب .
<i>Bona fide</i>	حسن نیت ، بدون غبن ، باخلاص ، حقیقی .
<i>Bona fide Purchaser for value</i>	خریدار باحسن نیت .
<i>Bond</i>	تعهد تحریری ، وثیقه ، سند ، وثیقه بدین .
<i>Corporate “s</i>	اسناد قرض شرکت .
<i>Municipal“</i>	اسناد قرض بلدية .
<i>Bail-bond</i>	ضمانت خط .
<i>Bonded warehouse</i>	گدام رسمی دولت ( گدام گمرک جهت انباء ستن مالی کیه محصول میشود ) .
<i>Bondsman</i>	ضامن ، کفیل .
<i>Bonus</i>	انعام ، مكافات ، تعویض ، علاوه فائده ، امدادیه مالی
<i>Book</i>	کتاب ، دفتر ، سجل ( کتاب تسجیل و ثبت )
“ <i>Of original entry</i>	دفتر اساس .
“ <i>S of account</i>	دفتر حساب .
<i>Bookkeeping</i>	دفتر داری .
<i>Borrow(V)</i>	قرض کردن ، وام گرفتن ، بعاریت گرفتن ، اقتباس کردن .

<i>' Ed capital</i>	سرمایه قرض گرفته شده.
<i>Boundary</i>	سرحد، بندر، حد.
<i>Bounty</i>	سخاوت، انعام، کرم، جود، فضل، هبه، عطیه، مساعدت مالی.
<i>boycott</i>	قطع روابط تجاری، مقاطعه معاملات.
<i>Secondary</i> “	درخواست قطع روابط تجاری از طرف یک گروپ یا اتحادیه بهیک گروپ به اتحاد یه دیگر.
<i>Branch</i>	شاخه، شعبه، فرع.
“ <i>Of a corporation</i>	شعبه یک شرکت، اهایندگی یک شرکت.
<i>Breach (V)</i>	تجاوز کردن، رخنه کردن، شکستن وفا نکردن، اقضی عهد نمودن، علائق دوستی را تلطیح نمودن.
(N)	تاختف، نقض، تجاوز، نقض عهد، عدم وفاء.
“ <i>Of contract</i>	نقض قرارداد.
<i>Anticipotory</i> “	اطمینان قبلی از عدم اجرای مقاوله
“ <i>Of the peace</i>	صدمه پامنیت، اخلال امنیت.
“ <i>Of duty</i>	تاختف ازوظیفه
“ <i>Of promise of marriage</i>	برهم زدن و عده ازدواج، نقض عهد ازدواج.
“ <i>Of trust</i>	خبانت درامانت.
“ <i>Of warranty</i>	تاختف از گرانیتی، عدم رعایت تعهد.
<i>Break(V)</i>	تاختف کردن، شکستن، اصلاح کردن، جدا کردن، تخفیف دادن، پاره کردن، فسخ نمودن، نقض نمودن، مخالفت نمودن.
<i>Breaking bulk</i>	تجزیه متابع عمدہ به اجزای کوچک.
<i>Breaking And Entering</i>	رفع موانع برای دخول.
<i>Brevia de Cursu</i>	صورت حال دعوی که توسط آن به محاکم شاهی انگلستان اقامه دعوی شد، می توانست.
<i>Bribe (V)</i>	رشوت دادن.
(N)	رشوت.
<i>Bribery</i>	ارتشاء، رشوت ستانی.
<i>Brief</i>	خلاصه، مختصر دوسيه دعوی.
Appellate Court “	صورت دعوی در میکمه استیتناف.
<i>Bring (V)</i>	آوردن، رساندن، موجب شدن، حاضر کردن، جلب نمودن.
<i>To “ Suit</i>	اقامه دعوی نمودن.

<i>To“ An Action Broker</i>	اقامه نمودن دعوی . دلال ، وسیط .
<i>Real Estate “ Stock “ Brokerage</i>	دلال عقار ، دلال اموال غیر منقول . صراف ، دلال اسناد بهادر . دلای .
<i>“ Contract Brought (See Bring)</i>	مقاؤله دلالی . آورده شده .
<i>“ To Trial Budget (V) (N)</i>	اقامه به محکمه . قید بودجه نمودن . بودجه .
<i>“ System Buggery Building</i>	سیستم بودجوی . بعجه بازی ، لواط . ساختمان ، عمارت ، بناء
<i>“ Lien “ And Loan Association</i>	حق نگهداری ملکیت پخرضن حصول دین . انجمنی که هدف آن تهیه تسهیلات رهنی و تعمیراتی باشد .
<i>“ Permit Bulk</i>	اجازه نامه تعمیر . تنه ، بار ، حجم ، ضیافت ، جسم ، مقدار ، جمله ، کل
<i>“ Sales Act Bull</i>	قانون عمده فروشی . فرمان .
<i>Papal “ Bulletin</i>	فرمان مقامات مسیحی . بولنن ، اعلامیه ، جریده .
<i>Bullion</i>	طلای نقره که برای ضرب سکه آماده باشد .
<i>Burden (V)</i>	بار کردن ؛ تحمیل کردن .
<i>“ Of Proof Bureau</i>	وظیفه ثبوت ؛ باراثبات ؛ تکلیف اثبات ، مسئولیت اثبات دقتر ؛ اداره ؛ محل شغل .
<i>Federal “ Of Investigation</i>	اداره فدرالی تحقیقات ، اداره خفیه پولیس اخلاق متخصص ریکا
<i>Bureaucracy</i>	روتين اداری ، بیورو کراسی ؛ کاغذپرائی ، رعایت مبالغه امیز اجرائی اداری .
<i>Bureaucratic Burglar</i>	مربوط به روین اداری ، مربوط به بیورو کراسی . دزد شبینه .
<i>Burglery</i>	دزدی در شب توام باشکست وریخت ، دزدی درشب .

<i>Burial Insurance</i>	بیمه تدفین.
<i>Business</i>	تجارت، کار، پیشه، شغل، صنعت.
<i>To Carry on “</i>	به شغل تجارت پرداختن.
<i>To Engage in “</i>	به شغل تجارت پرداختن.
<i>“ Affected With a Public Interest</i>	تجارقی که به منافع عامه ارتباط داشته باشد.
<i>“ Corporation</i>	تصدی تجاری؛ شرکت.
<i>“ Enterprise</i>	تصدی تجاری.
<i>“ Hours</i>	وقایت کار.
<i>buy (V)</i>	خریدن، تطمیع کردن،
<i>by</i>	قبل از مدتی، علاوه، قریب.
<i>“ Operation Of law</i>	بموجب مواد قانون.
<i>“ Reason Of</i>	بنابر، بموجب.
<i>by-Laws</i>	زنگنه، تعییناتنامه، مقررات داخلی یاک موسسه.

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*

<i>Cabinet</i>	کابینه ، هیئت وزراء ، دفتر ، اطاق کار .
<i>Cabotage</i>	کشتی رانی در سواحل بحر .
<i>Cadastral</i>	مربوط کاداستر (املاک) .
‘ <i>Survey</i>	سروی کادستر ، سروی اراضی و یا املاک ، تعیین ملکیت و مساحت اراضی .
<i>Cadastre</i>	مجموع استادیکه املاک در ان قیدبوده طبق آن مالیه اخذ میگردد ، کتاب ثبت املاک .
<i>Calculate (V)</i>	حساب کردن ، سنجش نمودن ، پیش یینی کردن ، تخمین نمودن .
<i>Calculated</i>	طرح شده ، موافق .
“ <i>Act</i>	عمل سنجیده ، عمل طرح شده .
<i>Calculation</i>	حساب ، سنجش ، برآورد ، تخمین .
<i>Calendar</i>	جنتری ، تقویم .
‘ ‘ <i>Year</i>	سال تقویمی .
<i>Call (V)</i>	صدا کردن ، فریاد زدن ، طلب نمودن ، دعوت نمودن ، استدعاء نمودن ، تقاضای تادیه نمودن .
<i>To “ for payment on shares</i>	درخواست نمودن تادیه قیمت اسهام .
<i>To “ an election</i>	اعلام نمودن انتخابات .
(n)	صدای زناء ، احضار ، دعوت ، مطالبه ، ایجاد ، استدعا .
<i>Callable</i>	تادیه قبل از انقضای موعده (با اثر مطالبه) .
‘ ‘ <i>Debentures</i>	اسناد قرضیکه قابل معاوضه پولی باشد .
<i>Calumny</i>	افتراء ، بدناهی .
<i>Calvo Doctrine</i>	مفکوره حقوق دان ارجمند یعنی است که میگوید حکومات مکاف نیستند خسارة خارجی ها را در صورت اغتشاشات داخلی تلافی کنند و امضا دول متعلقه آنها حق مطالبه این چنین خسارات را ندارند .
<i>Campaign</i>	مبازه ، لشکر کشی .
<i>Election “</i>	مبازه انتخاباتی .
<i>Cancel (V)</i>	فسخ کردن ، باطل نمودن ، با مهر باطل نمودن ، الغا نمودن .

“ a Contract	منسوخ نمودن یک مقاوله .
Cancelation	الغاء ، فسخ ، ابطال .
Canceled	منسوخ ، باطل .
“ Check	چکی که مبلغ آن قابل تادیه باشد ، چک ملغی ، چک باطل شده .
Candidate	کاندید ، نامزد .
Canon (eccl.)	حکم مجمع زعمای دین (قاعده مربوط امور دینی)
“ Law	اوامر و دستاير مقامات دینی ، حقوقی که مبداء آن احکام دینی باشد .
Canvass	حساب اراء .
“ Election Returns	حساب نتائج رای دهنده ، نتائج تمام اراء .
Capacity	گنجایش ، استعداد ، صلاحیت ، اهلیت ، کفایت ، استطاعت .
Legal “	اهلیت قانونی .
“ To sue	صلاحیت تعقیب در محکمه .
Want Of “	ناقضن الاهیت .
In his “ as Chairman Of The board	باعتبار صلاحیتش بحیث رئیس هیئت .
Capita	رأس .
Per “ Income	عایدات فی نفر .
Capital	حروف بزر گ لاتین ، سرمایه ، پایتخت ، مهرم .
“ Assets	مایملک سرمایوی ، دارائی سرمایوی .
“ Gains	مفادیکه علاوه بر افزایش تیمت از فروشن دارائی سرمایوی بدست می آید ، نفع سرمایه .
“ Investment	سرمایه و مازاد و مفad آن .
“ Punishment	جزای اعدام ، مجازات اعدام .
“ Surplus	مازاد سرمایه .
Capitalization	از دیاد مقاد باصل سرمایه .
Total “ Of a Company	مجموع سرمایه یک شرکت .
Capitalize (V)	مفاد را باصل سرمایه افزود نمودن .
Capitulate (V)	تسليیم شدن تحت شرط ، مواد و شرایط مقاوله را مرتب نمودن .
Capitulation	تسليیم (در جنگ) ، معاهده راجع به تعیین شرایط تسليیم .

<i>The capitulations</i>	امتیازات حقوقی مردم مسیحی در خاکتر کیه، معافیت مسیحیون از تطبیق قوانین داخلی ممالک مسلمان.
<i>Caption</i>	عنوان ، شرح ، تصویر ، حکم گرفتاری یاتوقیف.
<i>Capture</i>	تسخیرشکار ، غنیمت ، دستگیری .
<i>“ A prisoner of war</i>	اسیر نمودن محبوس جنگ.
<i>Care</i>	پرستاری ، توجهه ، اندیشه ، تمایل ، دل و پسی ، عنايت ، اهتمام ، انتباہ ، حرص ، حمایت ، مدارا ، مواظبت .
<i>Every “</i>	هر نوع مواظبت .
<i>Carnal</i>	شهروانی ، جسمانی ، جهانی ، مادی ، حیوانی .
<i>“ Knowledge</i>	روابط جنسی شهروانی ، مبادرت جنسی ، اتصال جنسی جماع .
<i>Carriage</i>	حمل و نقل ، رفتار ، وضع ، گادی ، کمین گاه .
<i>Contract of “</i>	مقاؤه حمل و نقل ، عقدتранسپورت .
<i>“ Of goods by sea</i>	حمل کالا از طریق بحر .
<i>“ Of goods by sea Act</i>	قانون حمل کالا از طریق بحر .
<i>Carrier</i>	حامل نامه ، حمال ، ناقل .
<i>Common “</i>	نقليات مورد استفاده مردم ، و سایل نقليه عامه نقليات عمومي .
<i>Public “</i>	نقليات مورد استفاده عامه .
<i>“ S lien</i>	حق نگهداري تصدی نقليات ، حق حجر مواد مقوله (در مقابل دین) .
<i>Carry (V)</i>	حمل کردن ، بردن ، اختیار کردن ، ازین بردن
<i>“ Arms</i>	حمل اسلحه .
<i>“ Away</i>	ربودن ، باخود بردن ، اختطاف .
<i>“ An Election</i>	موفق شدن در انتخابات ، رای زیاد گرفتن .
<i>“ On trade or business</i>	به شغل تجارت پرداختن ، به تجارت ادامه دادن
<i>Cartel</i>	انحصار ، موافقتنامه تبادله اسیران ، اتحادیه موالین دعوی ، قضیه ، مسئله .
<i>Case (see Action Cause suit or Controversy)</i>	دعوى ناشی از مตون قانون اساسی ، دعوا ناشی از تخلف مود قانون اساسی .
<i>“ Or controversy arising Under The Constitution</i>	مجموعه فیصله های محاکم که رویه قضائی را تشکیل میدهند .
<i>“ Law</i>	

<i>Leading case</i>	قضیه که سابقه قضائی داشته باشد، سابقه قضائی، مبداء قضائی (قضیه که بحیث سابقه بر وی آن در در قضایای مماثل حکم شود).
<i>To appeal a <sup>11</sup> system</i>	مرافعه خواهی در یک دعوی.
<i>Cash</i>	پول نقد، نقد.
<i>" account</i>	حساب دخل، حساب نقدی.
<i>" Book</i>	دفتر نقدی.
<i>" Sale</i>	فروش نقد.
<i>" Surrender value of a life</i>	قیمت فروش نقد.
<i>Insurance policy</i>	
<i>" Value</i>	پول جزئی، مبالغ اندک، پولیکهجهته مصارف جزئی
<i>Petty"</i>	سر دست گذاشته میشود.
<i>Cashier</i>	صاحب دخل، تحویلدار نقدی، خزانه دار.
<i>" S check</i>	چک بانگ که محض ارائه قابل تادیه است.
<i>Cashiered</i>	منفلک، معزول، طرد شده.
<i>" From militarg service</i>	منفلک از خدمت نظام، طرداز اردو بعلت سوء سلوک
<i>Cassation</i>	لقصن، الغاء، ابطال.
<i>Court of " (Fr.)</i>	محکمه تمیز، ستره محکمه.
<i>Cast (V)</i>	انداختن، گذار کردن، جمع، زدن توزیع نمودن (نقش)، دادن رای.
<i>" A vote</i>	رای دادن.
<i>Casting(or deciding) vote</i>	رای قاطع.
<i>Catastrophe</i>	فاجعه، افت، انتهای داستان، مصیبت.
<i>" Reserve</i>	ذخیره عمومی (در کمپنی های بیمه)، پول ذخیره برای مصیبت زدگان.
<i>Caucus</i>	اجتماع مقدماتی، (کمیته انتخاباتی) کمیته انتخابات اجتماع مقدماتی جهت انتخاب و کیل، اجتماع سران یک حزب.
<i>party "</i>	جلسه حزب.
<i>Causa (L.)</i>	سبب، علت، عوض، هدف.

<i>CENSUE</i>	زنس، توبیخ.
<i>Census</i>	نقوس شماری.
<i>Certain</i>	مشخص، معین، مسلم، ثابت، محقق، بعضی
<i>Sum "</i>	مبلغ مشخص (معین)، مبلغ ثابت.
<i>CERTAINTY</i>	یقین، اطمینان.
<i>Certificate</i>	تصدیق، سند رسمی، شهادتname.
" <i>Of Authority</i>	مندahlیت، سند موثوق (معتبر)، وثیقه، حکم.
" <i>Of Deposit</i>	رسید امانت، حجت و دیده.
" <i>Of Incorporation</i>	سند تاسیس یک شرکت سهامی که دریک اداره رسمی درج شده باشد.
" <i>Of Indebtedness</i>	سند دین (مديونيت).
<i>Share "</i>	سند سهم، ورقه سهم.
<i>Certification</i>	عمل تصدیق.
<i>Certified</i>	تصدیق شده.
" <i>by a Public notary</i>	تصدیق شده از طرف وثیقه توییس رسمی.
" <i>Check</i>	چک تصدیق شده، چک مصدق.
" <i>Copy</i>	نسخه و یا قل مصدق.
" <i>Public Accountant</i>	محاسب رسمی.
<i>Certify (V)</i>	تصدیق کردن.
<i>Certiorari (L.)</i>	احاله حکم یک محاکمه‌الاربه یک محاکمه تحتانی به ایشانه ردقضاء کرده است.
<i>Writ Of "</i>	امراحاله.
<i>Cession</i>	انتقال.
<i>Cestui Que trust</i>	نفع برزنه وقف، دارنده حق انتفاع در اموال موقو.
<i>Cestui Que Use</i>	نفع برزنه وقف.
<i>Chain</i>	زنگیر، رشه، نسق، آسلسل.
" <i>Of Title</i>	یک سلسله القاب، آسلسل وثیقه ملکیت.
" <i>Store</i>	شعبه، مغازه بزرگ، دکان پر جون فروشی مربوط به یک شرکت.

<i>Chairman</i>	رئیس .
<i>Challenge (V)</i>	چلنچ دادن ، دعوت به مسابقه نمودن ، تردید کردن
“ <i>an Election</i>	اعتراض نمودن بر نتیجه انتخابات .
“ <i>a Juror For Cause (N)</i>	رد عضو زوری ، رد عضو هیئت منصفه . چلنچ ، دعوت ، مسابقه ، تردید .
<i>Peremptory</i> ‘	رد عضو ژوری بدون ارائه موجب .
<i>Chamber</i>	مجلس ، اطاق ، حجره .
‘ <i>Of Commerce</i>	اطاق تجارت .
<i>Judge’s “ s</i>	حجره قضات .
<i>Champerty</i>	موافقت غیر قانونی برای تقسیم مفاد دعوای .
<i>Chancellor</i>	چانسلر ، وزیر ، قاضی القضاط ، رئیس پوهنتون ، رئیس هیئت منصفه .
<i>Lord :“ (Eng.)</i>	رئیس مجلس اعیان که ریاست امور قضائی را نیز (در انگلستان) اجراء مینماید .
“ <i>In Equity</i>	قانوی که باساس صول و اوامر انصاف فیصله صادر میکند .
“ <i>of the Exchequer (Eng.)</i>	وزیر مالیه .
<i>Chancery (See Equity)</i>	شعبه‌ای از محکمه عالی (در انگلستان) ، محکمه الاصاف ، مقام صدارت ، مقام پوهنتون .
<i>Change (V)</i>	تغییر دادن ، معاوذه کردن
(N)	تغییر ، معاوذه .
“ <i>Of Beneficiary</i>	تغییر حامل ، تغییر منفعت برندۀ .
“ <i>of Domicile</i>	تغییر مسکن ه تغییر موطن .
“ <i>of Venue</i>	تغییر محکمه .
<i>Charge (V)</i>	متهم ساختن ، مطا لبه کردن ، جریمه نمودن ، مؤذن ساختن ، نسبت دادن ، مفوض نمودن ، بحساب گذاشتن ، وصیت نمودن ، حمله کردن .
“ <i>A Jury</i>	اظهار کردن خلاصه قضیه به هیئت منصفه ، احکام قانون را به هیئت منصفه تبلیغ نمودن .
(N)	وظیفه ، دستور ، توجیه ، اتهام ، خرج ، عهد داری ، مکلفیت .

<i>Prior</i> “	مانسور قبلی .
“ <i>on One's Property</i>	حق مطالبه بالای ملکیت ، حق دین در یک ملکیت
<i>A Public</i> “	مسکین، عجزه وغیره اشخاص که تحت معاونت دولت قرار دارند .
<i>Charges</i>	مخارج .
<i>Charitable</i>	خیریه .
“ <i>association or Corporation</i>	الجمعن یا موسسه خیریه .
“ <i>trust</i>	عمل خیریه ، امر خیریه ، وقف به امور خیریه .
<i>Charter (V)</i>	میثاق بستن ، تاسیس نمودن (برویت اساسنامه) ، کرایه کردن ؛ اجاره نمودن ، حکم کردن .
“ <i>a vessel</i>	گرایه کردن (یک کشتی) .
(N)	اساسنامه ، مقاله ، اجازه ، میثاق ، جواز نامه ، منشور
“ <i>party</i>	عقد کرایه کل یا قسمی از کشتی .
<i>Charterer</i>	گرایه گیرنده کشتی .
<i>Chattel</i>	منقولات مادی .
“ <i>Mortgage</i>	تضمين اموال منقول ، گروه دارائی شخصی (منقول)
<i>Cheasing</i>	تقلب ، گولزنی .
Check (V)	امتحان کردن ، چک کردن ، جلوگیری کردن ، منع نمودن .
(N)	چک ، تهدید ، مانع .
<i>Crossed</i> “	چک میخطط .
<i>forged</i> “	چک ساختگی ، چک جعلی .
<i>Traveler's</i> “	چک سفری .
<i>Political System of "s and Balances</i>	سیستم سیاسی که در آن سوازنده قواعد ثابت در یک دولت با کنترول عدمیگر برقرار میگردد .
<i>Cheque (see Check)</i>	چک .
<i>Chief</i>	آمر ، قاعده .
“ <i>Clerk</i>	آمر شعبه .
“ <i>Judge</i>	رئیس دیوان قضائیه .
“ <i>Justice</i>	رئیس عمومی محاکمه .
<i>Child</i>	طفل .
<i>Illegitimate</i> “	طفل نامشرعن .
“ <i>Labor Law</i>	قانون کار اطفال .

<i>Chose</i>	مال، شی، اسباب، دارائی.
<i>" In Action</i>	منقولات غیر مادی، حق مطالبه راجع به ملکیتی که در تصرف نیست.
<i>" In Possession</i>	اشیای تحت حیا زت، اشیای محرز.
<i>Circa (L.)</i>	آنچهینه، نقریباء.
<i>Circuit</i>	سر کت، حوزه، جریان، مسیر، دوران، محیط.
<i>" Court</i>	محکمه ولایت، محکمه سیار.
<i>" Court of Appeals</i>	محکمه استیناف، محکمه مرافقه سیار.
<i>" Judge</i>	قاضی سیار.
<i>Circular Letter of Credit</i>	لیتر آف کریتد دورانی، اجازه نامه تادیه از حساب یک شخص به شخص دیگری.
<i>Circulate (V)</i>	انتشار دادن دایر کردن، دوران نمودن.
<i>Circulation</i>	دوران، جریان، گردش، انتشار.
<i>Monney In "</i>	پول در دوران، پول دورانی.
<i>Circumstance</i>	چگونگی، وضع، کیفیت، موجبات، حالت، حادثه، واقعه.
<i>Circumstantial Evidence</i>	دلائل غیر قاطعه، دلایل استنتاجی، وقایعی که بروی قرینه پان استناد شود.
<i>Circumvent (V)</i>	گولزدان فریب دادن.
<i>" The Law</i>	با خد عه و نیز نگ خود را از امر تاون رها ساختن.
<i>Circumvention</i>	حیله، خد عه، نیز نگ.
<i>Citation</i>	تذکر، نقل قول، احضار، استشهاد.
<i>" For Contempt of Court</i>	احضار به علت توهین به محکمه محاکمه نمودن به علت هتک حرمت عدم رعایت امر محکمه و یا اخلاق لنظم محکمه.
<i>" of Authorities</i>	نقل عقاید و نظریات معتبر قانونی بغرض تقویه ادعی ذکر کردن، نقل کردن، احضار کردن.
<i>Cite (V)</i>	تذکر دادن از یک قضیه.
<i>" A Case</i>	احضار به علت توهین.
<i>" For Contempt</i>	رعایت، تابع.
<i>Citizen</i>	تابعیت.
<i>Citizenship</i>	مجلس بلديه، مجلس شار والي.
<i>City Council</i>	مدنی، شهری، کشوری.
<i>Civic</i>	مدنی، داخلی، ملکی (غیر عسکری).
<i>Civil</i>	دعوی حق العبد، دعوی حقوقی.
<i>" Action</i>	

“ Law ”	حقوق مدنی ، قانون مدنی .
“ Law System ”	سیستم حقوق مدنی مدون .
“ Liability ”	مسئولیت مدنی ، مسئولیت حق العبدی ، مسئولیت حقوقی
“ Servant ”	مامور ملکی .
“ Service ”	خدمت ملکی ، ماموریت ملکی .
“ Suit ”	دعوى حق العبد ، دعوى مدنی ، دعوى سقوقی .
Civilian	ملکی ، کشوری .
Claim (V)	مطلوبه نمودن ، ادعا کردن .
(N)	مطلوبه ادعی مدعی بهه .
To Assert a “ Counter ”	مطلوبه نمودن ، حق دعوى نمودن . ادعی مقابله .
Claimant	مدعی ، ادعی کننده .
Class	صنف ، دسته ، طبقه ، درجه ، طایفه ، مرتبه .
“ Action ”	دعوى که به زمینه از سایر هم مسلکان اقامه میگردد .
“ Of Insurance ”	کیتگوری های بیمه ، انواع بیمه ، اقسام بیمه .
“ Of Shares ”	کنگور های سهم ، انواع سهم .
“ Suit ”	دعوى به زمینه از یک جمعیت ( دعوى دسته جمعی و یا از طرف یک نفر به زمینه گی کل ) .
Classification	تصنیف ، طبقه بنده .
Classified	تصنیف شده ، روند شده .
“ Advertisewent ”	اعلان قابل توجه .
“ Informatoin ”	اسرار عامه ، اسوار رسمي .
Classify (V)	تصنیف کردن ، طبقه بنده نمودن .
Clause	شرط ، ماده ، قید .
Clausula (L.)	جزء یافقره ، ماده قانون .
“ Relatu Sic Sta tibus ”	قید تجدید نظر در صورث تعییر شرایط عقد .
Clean (V)	پاله کردن ، تمیز کردن .
“ Bill Of Lading ”	بارنامه بدون قيد و شرط راجع به حفاظت و انباشتن مال .
“ Hands Doctrine ”	اصولی که طبق آن تخفيض جزء بعثت الودگی و بد اخلاقی موافق نمیگردد .
Clear	روشن ، صاف ؛ واضح ؛ صريح ، خالص .
“ And Convincing Proof ”	دلائل واضح و مقنعه .
“ And Present Danger ”	خطر فعلی و مبرم .

“ Value	قيمت خالص .
“ Title	سنده عاری از اعتراض .
<i>An Action To “ Title</i>	دعوی بغيرضن اثبات اعنةار سنده .
<i>Last “ Chance Doctrine</i>	عقیده که به لطف حمایت از متضرر ادعا میکند که مرتكب فعل جرمی می توانست از ارتکاب جرم خودداری کند .
<i>Clearance</i>	تصفیه ، کلیرنسن ، پابه پا کردن .
<i>Clearing</i>	کلیرنگ ، تسويه ، تبرئه .
“ Bank	بانک کلیرنگ .
“ House	بانک کلیر بگ ، موسسه تصفیه انتقالات پانکی .
Clearly	صریحاء ، واضحاء .
<i>Accounting Which “ Reflects Income</i>	محاسبه که صریحاء عایدات را نشان میدهد .
“ proved	ثبت به دلایل قاطعه .
<i>Clergy</i>	اهل روحانیت .
<i>Benefit Of “ Clerical</i>	امیاز روحانیت .
“ error	متعلق به روحانیون ، متعلق با مور دفتری .
<i>Clerk</i>	سهوء قلم ، اشتباه در تحریر .
“ Of Court	مامور ، مرزا .
<i>Clerkship</i>	مامور تحریرات میکمه ، مجرر .
<i>Client</i>	مرزائی ، دفترداری .
<i>Close (V)</i>	مشتری .
<i>To “ An Account</i>	خاتمه دادن ، بپایان رسانیدن .
“ The Books	قطع حساب ، بسته کردن حساب .
<i>“ corporation (Or Closely Held Corporation)</i>	قطع حساب ، ختم حساب .
	شرکت سهامی که در ان کسبود هیئت مدیره و کارکنان اداری از طرف هشت مدیره بدون اجازه مجلس سهامداران تغیین میگردد .
“ D Season	مواسم ممنوعه .
“ D Shop	شغلی که به غیر از اعضای اتحادیه مربوطه منته است .
<i>Cloud on Title</i>	سنده ناقص ، سنده بی اعتبار .
<i>Club</i>	انجمن : کلوب ، حلقه .
<i>Private “</i>	کلوب خصوصی ، کلوب شخصی .
<i>Co—Administrator</i>	تصفیه کنندگان مشترک ، اداره کنندگان مشترک ، اوصحابیای مشترک .

<i>Co-Adventurer</i>	هم تصدی .
<i>Coalition</i>	ائتلاف .
<i>Co-Defendant</i>	متهمین مشترک ، مدعی علیهم (در دعوی مدنی) .
<i>Co-Owner</i>	مانکن مشترک .
<i>Code</i>	قانون ، مجموعه قوانین .
<i>Civil " "</i>	قانون نامه مدنی .
<i>Commercial "</i>	قانون نامه تجاری .
<i>Uniform Commercial (Amer.)</i>	رویه که هدف آن متحدد الشکل ساختن قوانین تجاری . ایالات متحده امریکا است .
<i>Codicil</i>	متهم و میت نامه .
<i>Codification</i>	قدوین قوانین .
<i>Codify (V)</i>	قدوین نمودن .
<i>Co-equal</i>	هم پا یه ، مساوی ؛ هم رتبه ، هم دوش
<i>Coerce (V)</i>	مجبر نمودن ، فشار وارد نمودن .
<i>Coercion</i>	شکنجه ، فشار .
<i>Co-Executor</i>	تصنیف کنندگان مشترک ، اجرا کنندگان مشترک او ضیای مشترک .
<i>Cognizable</i>	قابل غیرمهم ، قابل شخصیس ، وارد (از نگاه صلاحیت ظائفی)
<i>Cognizance</i>	اطلاع ، در ک صلاحیت ، علامه معرفت .
<i>Cognovit (L.) (See confession Of Judgment)</i>	اعتراف
" Note	عقیدیکه توسط آن یک شخص و کیل انتخاب نموده و اورا اجازه میدهد که مسئولیتش ا در محکمه قبول کند ، نق توکیل .
<i>Cohabit (V)</i>	با هم زیستن ، یکجا زندگی کردن .
<i>Cohabitation</i>	هم خانگی ، زندگی زناشوئی .
<i>Co-heir</i>	شریک میراث ، هم میراث .
<i>Coin (V) (N)</i>	خراب سکه زدن ، ساختن ، اختراع کردن . سکه ، مسکوک .
<i>Coinage</i>	ضرب سکه ، سیستم پولی (یک مملکت) ، پول .
<i>Coinurance</i>	اشتراک در بیمه .
<i>Coinsurer</i>	بیمه کنندگان مشترک .
<i>Cold Blood</i>	خون سردی .
<i>To Murder In "</i>	قتل با نکر قبیل

<i>collapsible corporation</i>	شرکتی که موقع ناسیس تصفیه آن در آینده قریب در نظر باشد (بغرض رفع مالیات).
<i>collateral</i>	غیر مستقیم، موازی، اضافی، ملحق، تکمیلی، متممی.
<i>As „ Security For a Loan</i>	ضمانت اضافی در بدل یک دین.
<i>“ Attack on A Judgment</i>	طرض اعتراف به صحت حکم هجز در فیصله های مرافقه
<i>collect (V)</i>	حاصل کردن، جمع کردن، جمع شدن.
<i>“ A Debt</i>	حصول نمودن دین
<i>“ A Fee</i>	أخذ نمودن حق الزحمه.
<i>“ Evidence</i>	جمع آوری دلایل و وسایل ثبوت.
<i>“ Taxes</i>	تحصیل نمودن مالیات.
<i>collect on Delivery</i>	برداخت حین تعویل دهنی، مسئولیت تصدی حمل و نقل در استراد اجنس یا تادیه قیمت.
<i>collectible</i>	قابل حصول، جمع کردنی.
<i>collection</i>	کلکسیون، کلکشن، دریافت، جمع آوری، تحصیل، اجتماع، مجموعه.
<i>“ Agency</i>	تصدی که وظیفه جمع آوری دیون را بعه دارد، دخل جمع آوری طلبات.
<i>collective Bargaining</i>	موافقت نامه دسته جمعی بین اتحادیه های کارگران و کارفرمایان.
<i>“ Agreement</i>	موافقت نامه دسته جمعی.
<i>Collector</i>	تحصیلدار.
<i>Tax</i> “	تحصیلدار مالیه.
<i>collide (V)</i>	مقابل شدن (بامفکوره یک شخص)، تصادم کردن، مصادف شدن باهم.
<i>collision</i>	تصادم.
<i>Automobile</i> “	تصادم عراده، تصادم ترافیکی.
<i>“ Insurance</i>	بیمه واقعات ترافیکی.
<i>collusion</i>	سازش، ساخت و بافت.
<i>collusive</i>	سازش، دسیسه، توطئه.
<i>“ Action</i>	دعوی از روی دسیسه.
<i>colonial</i>	مستعمراتی.
<i>“ Office</i>	اداره مستعمرات.
<i>colony</i>	مستعمره، خارجی های مقیم یک مملکت.
<i>color</i>	رزگان.

<i>" Color of Authority</i>	تظاهر قدرت .
<i>" of Law</i>	تظاهر قانون .
<i>" of office</i>	تظاهر قدرت .
<i>" of Title</i>	تظاهر مالکیت .
<i>Colorable</i>	جعلى ، ساختگی ، ظاهری ، فریبنده .
<i>" Transaction</i>	معامله مورد اشتباه ، معامله جعلی .
<i>Combat</i>	مبارزه تن به تن .
<i>Trial By "</i>	محاکمه بوسیله مبارزه .
<i>Combination</i>	سازش ، دسیسه ، اتحادیه ، اجتماع ، اتفاق ، ترکیب
<i>" In Restraint of Trade</i>	رویده انحصاری ، همدمتی بغرض تعهد بند تجارت ، اتحاد به تجارت انحصاری .
<i>Comity</i>	نزاکت ، ادب ، تعارف .
<i>" of Nations</i>	عرف و نزاکت بین املاک
<i>Judicial "</i>	کیتیه امور قضائی .
<i>Command (V)</i>	امردادن ، حکم کردن ، تسلط داشتن .
" (N)	حکم ، فرماندهی ، تسلط .
<i>Commander In Chief</i>	قوماندان عمومی .
<i>commandment</i>	قوماندانیت ، آمریت .
<i>Commence (V)</i>	شروع نمودن ، آغاز کردن .
<i>" Business</i>	اقدام به تجارت نمودن ، شروع به کار کردن ، آغاز به حرفة نمودن .
<i>" An action</i>	اقامه دعوی نمودن .
<i>Comment</i>	تقریظ ، تبصره ، انتقاد ، شرح ، تفسیر ، تعبیر .
<i>" on The Evidence</i>	تبصره قاضی بر دلائل نفی و اثبات ، انتقاد بر پیشنه تفسیر ادله .
<i>Commerce</i>	تجارت .
<i>Domestic "</i>	تجارت داخلی .
<i>International "</i>	تجارت بین المللی .
<i>Interstate "</i>	تجارت بین ایالتات در ( اعلام متحده امریکا ) .
<i>Commercial</i>	تجارتی .
<i>" Agent</i>	نماینده تجارتی .
<i>" Code</i>	قانون نامه تجارت .
<i>" Court</i>	محکمه تجارتی .

“Commeviol Custome	عرف و عادات تجاری.
“ Establishment	مؤسسه تجاری .
Frustration	عذر عدم اجرای عقد بنا بر ضیاع یک شی معین یا یک شخص معین، حالات مجبره، موانع قانونی غیر مترقبه .
“ Law	قانون تجارت .
“ Letter of credit	لیتر آف کریدت تجاری .
“ Paper	استاد تجارت .
“ Traveler commission	نماینده تجارتی ، نماینده میار تجارتی .
“ Agent	کمیشن ، حق العمل - هیات .
“ of Inquiry	مؤسسه کمیشن کاری ، نماینده کمیشن کار .
“ of Review	کمیسیون تحقیق .
Interstate commerce “	کمیسیون باز دید .
Commissioner	کمیسیون تجارت بین ایالات ( اضلاع متحده امریکا ) .
Commit (V)	کمیسار ، نماینده .
Commitment	تسلیم نمودن ، گرفتار کردن ، ارتکاب نمودن ،
Committee	تعهد نمودن ، مسترد کردن .
Committing Magistrate	تعهد ، التزام ، حکم ، توقيف ، ارجاع به محاکمه .
Commodities	کمیته ، قیم .
Commodity	مقام عدلی که تحقیق اولی را ابزار نموده و راجع به موجودیت و عدم موجودیت جرم تصوییم گرفته میباشد و یا توقيف میکند ، قاضی تحقیق .
Common	اجناس ، امتعه ، مواد خام .
“ Colling	شی ، متعه .
“ Carrier	عمومی ، معمول ، عام ، شائع .
“ Knowledge	خدمت عامه .
“ Law	تصدی نقلیات عمومی ، نقلیه عام ، وسایل نقلیه عام .
“ Law Action	معلومات متعارف ، اطلاع عامه ، ثقاوت عامه ( عمومی )
“ Law Lien	سیستم حقوقی که از تصاویر محاکم بوجود میباشد ( در انگلستان و ممالکی که از آن پیروی نموده اند ) ، حقوق تعاملی .

“ Common Law Marriage	زندگی مشترک بین زن و مرد با اساس رخانیت طرفین بدون عقد ازدواج و طی شکایات و مراسم مذہبی و مدنی .
“ Nuisance	ضرر عامه ، زیان عامه .
Court of “ Pleas	محکمه که صلاحیت آن به مسائل مشخص محدود نیست ، محکمه ولایت .
Commons	عوام ، عامه .
House of Commonweal	مجلس عوام .
Commonwealth	ممالک مشترک المنافع .
Commotion	آشوب ، اختشاش ، هیجان .
Commune (V)	مذاکره کردن ، رازدل گفتن .
Communicute (V)	ابلاغ کردن ، شایع ساختن
Communication	مخابره ، ارتباط .
Privileged “	مخابرة مقدم .
Community	اشتراك ، وحدت ، جماعت ، ملت .
“ of Interests	اشتراك منافع .
“ Property	ملکیت عامه .
Commutation	تجفیف .
“ Of Sentence	تجفیف جزاء .
“ Of Taxes	تجفیف محصول .
Compact	معاهده ، پیمان .
Company	شرکت ، شرکت سهامی .
Joint Stock “	شرکت سهامی ، شرکت سهامی بدون مسئولیت محدود .
Limited Liability ۱۱	شرکت محدود المسئولیت .
Comparative	مقایسوی .
“ Law	حقوق مقایسوی .
“ Negligence	مقایسه خطای طرفین بنابر شدت و خفت هر کدام برای تعیین مسئولیت .
Compel (V)	مجبر کردن ، تحت اکراه قرار دادن .
“ a Witness To Testify	شاهد را مجبوریه تصدیق ساختن .
Compendium	خلاصه ، اجمال .

<i>Compensable</i>	قابل تعویض، قابل جبران.
“ <i>Injury</i>	خسارات قابل تلافی، ضرر قابل جبران
<i>Compensation</i>	پاداش، تلافی؛ موازنه (در حساب) تعویض، جبران مکافات و مجازات.
<i>Workmen's S</i> ۱۱	وجوه تلافی حادثات کار.
<i>Competency</i>	صلاحیت، وظینه، کنایت، وسائل معیشت، شرایط موضوعه قانون برای ادائی شهادت.
<i>Competent</i>	با اهلیت؛ با صلاحیت.
“ <i>Authority</i>	مقام با صلاحیت.
“ <i>Court</i>	محکمه با صلاحیت.
“ <i>Evidence</i>	شهادت جایز، وسیله لازمہ اثبات.
<i>Court of “ Jurisdiction</i>	محکمه با صلاحیت.
<i>Competition</i>	رقابت؛ مسابقه.
Unfair “	رقابت غیر قانونی.
<i>Competitive</i>	به صورت مسابقه؛ طور رقابت.
“ <i>Bidding</i>	مزایده رقابتی، مزایده که در ان مزایده کنندگان به شرایط مساوی داوطلب میشوند.
“ <i>Examination</i>	کانکور، مسابقه.
<i>Competitor</i>	رقیب.
<i>Compilation</i>	جمع آوری، تالیف.
<i>Compile (V)</i>	جمع آوری نمودن، تالیف.
“ <i>D Statutes</i>	قوانين مدون.
<i>Complainant</i>	مدعی.
<i>Complaint</i>	شکایت.
<i>To File A “</i>	اقامه نمودن دعوی.
<i>Complete</i>	کامل، تکمیل.
“ <i>A Contract</i>	بیجانمودن تعهد، ایفای تعهدات.
“ <i>Payment</i>	پرداخت کلی.
<i>Completion</i>	انجام، تکمیل.

<i>Complice (See Accomplice)</i>	همدست، شریک.
<i>Comply (V)</i>	انجام دادن، پذیرفتن، موافقت نمودن.
<i>“ With a Court Order</i>	رعایت نمودن حکم محکمه.
<i>Composition</i>	تصنیف، انشاء، ترکیب، مصالحه.
<i>“ In Bankruptcy</i>	قسط و مرور در افلاس، مصالحه در افلاس.
<i>“ Of Creditors</i>	موافقت دائین، مصالحه دائین، قسط و مرور دائین.
<i>Compound (N)</i>	مرکب، ترکیب.
<i>“ An Injury</i>	افزایش خساره.
<i>“ Interest</i>	ربح مرکب.
<i>“ Ing A Felony</i>	چشم پوشی از تعقیب مجرم در بدل مفاد پولی.
<i>Compromise</i>	مصالحه.
<i>Offer Of “</i>	پیشنهاد مصالحه.
<i>Comptroller</i>	مفتش امور حسابی تعصیلداران.
<i>Compulsion</i>	اجبار.
<i>compulsory</i>	اجباری، لازمی، حتمی. اضطراری.
<i>“ Arbitration</i>	حکمیت اجباری، حکمیتی که در آن رضایت یکی از طرفین جبرآ ابراز میگردد.
<i>“ Payment</i>	پرداخت اجباری.
<i>“ Process</i>	امر احضار به محکمه بحیث شاهد یا به یک صفت دیگر.
<i>“ Sale</i>	فروش به مزایده علنی، فروش اجباری با مساس یک قیصله قضائی.
<i>compurgation (Wager Of Law)</i>	تردید مدعی علیه از طریق ارائه یک تعداد شهود صادق و معروف.
<i>conceal (V)</i>	پنهان کردن.
<i>concealed</i>	محضی، نامرئی، پوشیده.
<i>concealment</i>	اخفا، کتمان، پوشیدگی.
<i>concern</i>	رباطه کار، نگرانی، علاقه.
<i>Concerted action</i>	اقدام دسته جمعی.
<i>concession</i>	واگذاری، تفویض.
<i>conclude (V)</i>	نتیجه گرفتن، منعقد نمودن.

“ A contract conclusion	عقد نمودن یک مقاوله . نتیجه ، انعقاد ، قرار .
“ Of Fact	قرار راجع به اصل دعوای .
“ Of Law conclusive	قرار راجع به تطبیق قانون . قطعی ، قاطع .
“ Evidence	قرایین قاطعه ، شواهد قاطعه .
“ Proof	وسایل قاطعه اثبات .
concordat	موافقت نامه (بین دولت و مقامات دینی) .
concubinage	معاشرت نامشروع ، زناشویی بدون نکاح شرعی و قانونی .
concubine	زوجه نامشروع
concur(V)	اشتراك مسامعي نمودن ، موافقت کردن ، مخالفت نمودن .
concurring Opinion	نظر یه موافق امامتکی بر دلائل مختلف .
concurrent	هم مسابقه " موافق ، دارای قدرت مساوی .
“ Jurisdiction	صلاحیت علی السویه ، صلاحیت مشترک چند محکمه در صورتی که انتخاب مراجعته در اختیار مدعی باشد . حق تصرف مشترک ، حق یجز مشترک .
“ Liens	محکوم کردن ، ملزم ساختن .
condemn (V)	محکومیت .
condemnation	شرط ، قید ، صفت ، حالت ؛ قید یکه بدون آن موجودیت مقاوله از بین می رود .
Condition	شرط ، قید ، صفت ، حالت ؛ قید یکه بدون آن موجودیت مقاوله از بین می رود .
implied “	شرط ملزم قانونی که در صورت سکوت متعاقدين تطبیق میگردد .
“ Precedent	قید قبلی ، شروط قبلی ؛ قیدی که عقد مقاوله را به تعویق می اندازد .
“ Subsequent	قید بعدی ، شروطی که بعد از یک عقد په ظهور میرسد و واجب الرعایه میباشد .
conditional	شرط ، مقید .
“ Offer	عرضه مقید ، عرضه مشروط .
“ Sale	فروش تحت شرط ، خیار شرط ، بیع وفا ، بیع جائزی شرط فروش .
conditions Of Sale	

<i>condominium (L.)</i>	وضعی که در آن چندین قدرت بالای یک مملکت حاکمیت داشته باشد.
<i>condonation</i>	عفو، بخشش، اغماض.
<i>condone (V)</i>	غفوه نمودن، تلافی کردن.
<i>conduct (V)</i>	بردن، متهمی شدن، اداره کردن؛ تدبیر نمودن
(N)	قیادت نمودن، رهنمائی کردن، وصل کردن.
<i>Estoppel By “</i>	رفقار، ملوكه، پیش برد، قیادت.
<i>Confederacy (see cons piracy)</i>	سلاب ادعی بازیر تقصیر شخصی.
<i>confederation</i>	توطئه، دسیسه سازی دویاچند نفر برای ارتکاب یک عمل خلاف قانون.
<i>Shipping “</i>	کنفدرانس سیون، اتحاد، تحالف (دول متحالف).
<i>conference</i>	کافرانس، مذا کره.
<i>Confess (V)</i>	اتحادیه تصمیمهای نقلیات بحری.
<i>Confession</i>	اعتراف نمودن.
<i>Involuntary “</i>	اعتراف تحت شکنجه، اقرار تحت اکراه.
<i>“ Of Judgment</i>	عقد توکیل.
<i>Confidence</i>	اعتماد، رازگوئی مجرمانه.
<i>“ Game</i>	دسیسه، ساخت و بافت، فریبکاری.
<i>Vote Of “</i>	رأی اعتماد.
<i>Confidential</i>	محرمانه، سری، خصوصی.
<i>“ Advisor</i>	شیخن اعتمادی.
<i>“ Communication</i>	راز مجرمانه، اسراریکه بین بعضی اشخاص وجود دارد و قانون اجازه نمیدهد که افشاء گردد.
<i>“ Relation</i>	ارتباط صمیمی، اعتماد، علاقه سری.
<i>Confinement</i>	حبس.
<i>Solitary “</i>	حبس تجربی.
<i>Conscience</i>	وجودان، ضمیر.
<i>Conscientious Objector</i>	اعتراض کننده باساس اوامر وجودان،
<i>Conscription</i>	جلب عسکر.
<i>Consensus Ad Idem</i>	عرضه و اجابت.
<i>Consent</i>	اجابت، موافقت، قبولی، رضاء.
<i>Express “</i>	رضائیت صریح، رضائیت مشروط، رضائیت تحریری

<i>Implied “</i>	رضائیت ضمنی، رضائیت ملزم .
“decree in an antitrust suit	فیصله که بر عدم اعتراض متهم علیه دعوی جزائی در صورت ارتکاب جرم علیه مقررات بنا یافته باشد ( در صورت ارتکاب جرم علیه مقررات الحصاری ) .
<i>Consequence</i>	نتیجه
<i>Consequential Damages</i>	خسارات غیر مستقیم .
<i>Conservator</i>	محاافظه کار ، نگهبان .
<i>Conserve (V)</i>	حفظ کردن ، نگهداشتن .
‘ The assets of a corporation	محافظت از دارائی شرکت .
<i>Consideration</i>	اعتبار ، ملاحظه ، ماءمول ، عوض ، ذخیره ، رعایت ارزش ، علت ، سبب .
<i>EXECUTURY“</i>	تعهد یکی از طرفین عقد .
<i>Executed “</i>	عقد یک جانبی ، معامله یکی در آن تعهد هنگام عقد اینامی شود .
<i>Failure Of a “</i>	ضیاع عوض ، نقضان موعد به .
<i>Fair “</i>	عوض کافی
<i>past “</i>	موعد بهاییکه توسط یکی از متعاقدين در گذشته تأثیر شده باشد .
<i>Valuable “</i>	عوض حایز ارزش .
<i>Want Of “</i>	فسدان عومن .
<i>Consign (V)</i>	پردن ، امانت گذاردن
<i>Consignee</i>	کسی که اجناسی را تحویل سی گیرد ، مرسل الیه
<i>Consignment</i>	ارسالی ، واگذاری .
<i>Goods On “</i>	واگذاری اجناس بفرض فروش یامسترد نمودن .
<i>Consignor</i>	امانت گذارنده ، فرستنده .
<i>Consimili Casu</i>	قضایای مشابه .
<i>Consolidate (V)</i>	تحکیم بخشیدن ، تقویت نمودن .
<i>Consolidated Laws</i>	قوانین تدوین شده .
<i>Conspiracy</i>	توطئه ، دسیسه .
“ To Defraud	دسیسه برای گولزدن و یا کلاه برداری .
“ To Fix Prices	موافقت عیر قانونی تعیین نرخ .
“ In Restraint of Trade	موافقت غیر قانونی برای تحديد تجارت .
<i>Criminal “</i>	دسیسه جنائی .
<i>Conspirator</i>	دسیسه کار .

<i>Conspire (V)</i>	دھیسه مازی نمودن، توطئه کاری کردن.
<i>Constable</i>	مامور پولیس، محافظ.
<i>Constituent</i>	تشکیل دهنده، عنصر تشکیل دهنده، گماشته.
<i>Constitution</i>	تشکیل، قانون اساسی.
<i>Constitutional</i>	مربوط به قانون اساسی.
“ <i>Monarchy</i>	شاہی مشروطہ.
“ <i>Rights</i>	حقوق متکی بر موارد قانون اساسی.
<i>Constraint</i>	اجبار، شکنجه، توقيف.
<i>Construction</i>	ساختمان، بناء، ترمیم، بنیاد، ترکیب، بناء.
“ <i>Of a Statute</i>	تعییر قانون، تغییر قانون.
<i>Liberate</i> “	تعییر وسیع قانون.
<i>Strict</i> “	تعییر محدود قانون.
<i>Constructive</i>	مبثت، ساختمانی، تعییری، ضمی، استدلالی.
“ <i>Notice</i>	یادداشت ضمی، اطلاعیه ضمی (نظر به قانون)
<i>Construe (V)</i>	تعلیل کردن، تفسیر نمودن، تأویل کردن.
“ <i>Statutory Language</i>	تفسیر عبارت قانون، تأویل نص قانونی.
<i>Consul</i>	قو نسل.
<i>Consular</i>	قو نسلی.
<i>Consummate</i>	کامل، رسیده.
<i>Contemplation</i>	تفکر، قصد، انتظار.
<i>In</i> “ <i>Of Death</i>	باپیش بینی از مرگ.
<i>Contempt</i>	تحقیر، اهانت.
“ <i>Of a Public Official</i>	اهانت متصلی خدمات عامه.
“ <i>Of Court</i>	اهانت به محاکمه.
“ <i>Of Congress</i>	اهانت به کنگرس.
<i>Contentious</i>	ستیزه جو، مورد منازعه، هر آنچه قابل فیصله قضائی باشد.
“ <i>Possession</i>	حیاڑت غیر قابل اعتبار، حیاڑت غیر مستند.
<i>Contents</i>	محتويات، مندرجات.
<i>Contest (V)</i>	تردید کردن، منازعه نمودن در...
(N)	نزاع، جدل.
<i>Contested</i>	تردید شده، مورد اعتراض.
“ <i>Election</i>	انتخابات مورد اعتراض.

<i>Context</i>	آنچه قبله یا بعد (ویانوام) پایک عبارت استعمال شده باشد .
<i>OUT Of"</i>	خارج موضوع .
<i>Contiguous</i>	مجاور ، متصل .
<i>Contingency</i>	احتمالی ، مخارج اتفاقی .
<i>Contingent</i>	حادثه احتمالی ، واقعه اتفاقی عارضی .
" <i>Fee</i>	رصما رفی که پیش بینی شده نمیتواند ، (مصادر احتمالی) .
" <i>FUND</i>	وجهه مخصوص امور احتمالی ، ذخیره (صندوق) مخصوص . اقuate ناگهانی ، ذخیره احتمالی .
" <i>Liability</i>	مسئلایت احتمالی .
" <i>Remainder</i>	حق مالکیت که تحقق آن مشروط بیک واقعه در آینده باشد .
<i>Continuance</i>	تقویق ، دوام ، ادامه ، مداومت ، استمرار ، بقا ، لازمت .
<i>Continuing</i>	جاری ، مستمر .
" <i>Nuisance</i>	خساره جاری ، زیان مستمر .
<i>Contra</i>	خلاف .
" <i>bonos Mores</i>	خلاف آداب نیک .
<i>Contraband</i>	قاچاق .
<i>Contract</i>	عقد ، مقاوله .
" <i>Alleged</i>	عقد نام نهاد .
" <i>Bilateral</i>	عقد دوجانبه .
" <i>Einding</i>	عقد حقوقی ، عقد الزام آور .
" <i>Breach Of</i>	تختلف از مقاوله .
" <i>Executed</i>	عقد اجر اشده ؛ عقد یک جانبه .
" <i>Executor</i>	عقد قابل اجرأ ، عقد دوجانبه .
" <i>Express</i>	مقاؤله صریح ، عقد تحریری .
<i>Contract For NECESSARIES</i>	مقاؤله بغرض تهییه ضروریات حیاتی .
<i>CONTRACT Of</i>	مقاؤله اداری .
<i>PUBLIC AUTHORITIES</i>	
" <i>Implied</i>	مقاؤله ضمنی .
" <i>Oral</i>	عقد شفاهی .

<i>Parol</i> “	عقد شفاهی .
<i>quasi</i> “ (or <i>contract implied in Law</i> )	عقد یکه بدون موافقت قبای طرفین باسas قانون برقرار گردد .
<i>Root Of The</i> “	اساسات مقاوله .
<i>SIMPLE</i> “	عقدغیر تحریری ، عقد زبانی .
<i>SPECIALTY</i> “	عقد تحریری که برای اجرای عقد هبته استعمال می شود .
<i>Sub —</i> “	مقاوله فرعی .
<i>Unilateral</i> “	عقد یک حانبه .
<i>Written</i> “	عقد تحریری .
<i>The CONTENTS of The Law Of Contract</i>	محتوی عقد .
<i>TERMS Of the CONTRACT</i>	مواد مقاوله .
<i>Contractor</i>	متخصصی ، قرار دادی ، متعهد : مقاوله کننده .
<i>INDEPENDENT</i>	متخصصی مستقل ، قرار دادئیکه دون هدایت و کمک طرف مقابل در تهیه وسائل کار میکند
<i>Contractual</i>	آزادی
“ <i>Obligation</i>	الزام تعادلی
<i>Contradict (V)</i>	تناقض داشتن، مخالف بودن با
<i>Contradiction</i>	تناقض، مغایرت
<i>Contrary</i>	مخالف، مغایر، خد، مناقض، معکوس
“ <i>To the evidence</i>	خلاف وسائل اثبات، خلاف شهود و دلایل ثبوت
“ <i>To law</i>	مغایر قانون و مقررات
<i>Contravention</i>	تخلف، قیاحت .
<i>Contribute (V)</i>	سهم شدن، حصه گرفتن، معاونت نمودن
<i>Contribution</i>	سهم، حصه، سهمیه، اعانه، معاونت، اشتراک، حصه نکس، غرامت، مالیه
<i>Capital</i> “	سهم شرکت
<i>Contributory</i>	شریک مسئولیت در یک موسسه سهامی
“ <i>Ngligence</i>	بی پرواپی، تغافل و سهل اگاری، موجبه، خطای متضرر در انکاب جرم

<i>Control (V)</i>	کنترول نمودن ، نظارت کردن ، مراقبت نمودن ، اداره کردن .
<i>(n)</i>	کنترول ، مراقبت ، بازدید .
<i>' of a corporation</i>	اختیار شرکت ، اداره عملی شرکت ، نظارت شرکت .
<i>Controlling</i>	صاحب اختیار ، قابل رعایت ، قابل احترام .
<i>" Case or decision</i>	سایقه قابل رعایت .
<i>" Interest in a corporation</i>	مراجع اداره کننده شرکت .
<i>Controversy</i>	مشاجره ، مباحثه ، مناقشه .
<i>Case or "</i>	منازعه ، اختلاف .
<i>Controvert (V)</i>	مباحثه نمودن ، تحت مناقشه قراردادن .
<i>Convenicnce</i>	آسایش ، مناسبت ، رضائیت ، موافقت ، سازگاری .
<i>Certificate of " and necessity</i>	قصديق ضرورت و مناسبت عامه .
<i>Convention</i>	پيمان ، ميثاق ، انجمن .
<i>Constitutional "</i>	مجلس موسسان ، لويء جرگه ، معاهده قانونی تبدیل ، تغیيردين .
<i>Conversion</i>	برگرداندن ، تبدیل کردن ، به دین دیگری در آوردن
<i>Convert (V)</i>	سند قرض قابل تبادله با سند سهم بردن ، نقل دادن ، انتقال دادن ، واگذار نمودن ، انتقال عقار .
<i>Convertible debenture</i>	واگذار نمودن سند ملکیت ، انتقال سند ملکیت عقار حمل و نقل ، انتقال ، سند انتقال ، وسیله انتقال ، نقل ملکیت عقار
<i>Convey (V)</i>	فروش مقید به شرط ، انتقال مقید به شرط ، تسليم بشرط فروش ساختگی ، فروش تقلیبی وثیقه توییس استناد انتقال ملکیت ( قباله ) تحریر استناد انتقال ملکیت
<i>" title to Property</i>	مبادی طرز انتقال حقوق مربوط به عقار
<i>Couveyance</i>	محکوم نمودن ؟ مفسر دانستن .
<i>Conditional "</i>	محکوم ، محکوم علیه باعمال شaque حکم قاطع محکومیت
<i>FRAUDULENT "</i>	محکوم علیه به جنایت محکومیت ، الزام ، اعتقاد ثابت اثبات جرم
<i>Conveyancer</i>	
<i>Conveyancing</i>	
<i>INTRODUCTION to "</i>	
<i>Convict (V)</i>	
<i>(n)</i>	
<i>Convicted</i>	
<i>' Of a crime</i>	
<i>Conviction</i>	

<i>To secure a “</i>	محکوم قراردادن، ملزم ماختن
<i>Convincing proof</i>	دلائل قاطعه
<i>Co-opralive</i>	کوپر اتیف - شرکت تعاوونی
<i>“ association</i>	اتحادیه تعاوونی
<i>Consumers “</i>	کوپر اتیف مسته لکین
<i>Credit “</i>	کوپر اتیف قرضه
<i>Farmers “</i>	کوپر اتیف مستاجران، کوپر اتیف زارعین
<i>Producers “</i>	کوپر اتیف تولید کنندگان، کوپر اتیف مولدین
<i>Co-ordinate</i>	مائل، مساوی، هم پایه
<i>“ branch of the Government</i>	قدرت های مساوی دولت، توازن قوای دولت
<i>COURTS OF jurisdiction</i>	محاکم باصلاحیت مائل، محاکم باصلاحیت مشترک
<i>Copariner</i>	شریک
<i>Copartnership</i>	شرکت تضامنی
<i>Copyright</i>	حق طبع محفوظ
<i>International Copyright Convention</i>	میثاق بینالمللی حق التالیف ( میثاق برن )
<i>(Berne Convention)</i>	شریک زن زنا کار
<i>Co-respondent</i>	شخصی که موظف به تحقیق حادثات شدید و ناگهانی قتل میباشد.
<i>Coroner</i>	تحقیق قضائی بحضور ژوری در مورد حادثات شدید و امور قتل
<i>Coroner's inauest</i>	
<i>Corporal</i>	جسمانی، بدئی
<i>“ Punishment</i>	مجازات جسمانی
<i>Corporate</i>	متعدد ثبت شده، صنفی، داری شخصیت حقوقی
<i>“ body</i>	موسسه، شرکت
<i>“ Bonds</i>	اسناد قرضه
<i>“ Charter</i>	اساسنامه شرکت
<i>“ franchise</i>	جوازنامه، اساسنامه
<i>“ name</i>	اسم تجاری، عنوان تجاری
<i>“ Objectives</i>	اهداف شرکت، اهداف موسسه
<i>CorPoration</i>	شرکت، صنف، بخشیت حکمی
<i>Close(or closely hold) “</i>	شرکت محدود و دامنه ایت

<i>Collapsible</i> ,	شرکتی که موقع تاسیس تصفیه آن در آینده قریبی در نظر باشد ( بفرض رفع مالیات )
<i>Sole CORPORATION</i>	شخصیت حکمی مشکلی از یک نفر
<i>Domestic</i> "	شرکت داخلی
<i>Foreign</i> "	شرکت خارجی
<i>Parent</i> "	موسسه مرکزی
<i>Private</i> "	تصدی خصوصی ، شرکت خصوصی
<i>Public</i> "	تصدی دولتی ، تصدی عامه
<i>STATUTORY</i> "	تصدی که حسب مواد قانون تاسیس یافته باشد
<i>Subsidiary</i> "	نایندگی
<i>Western Hemisphere</i>	شرکت هایی که فعالیت اساسی آنها در حوزه های اصلاح متعدد امریکاء انجام یابد .
<i>Trading Corporations</i>	آنچه جرم با لای آن ارتکاب یافته ، شی مورد ارتکاب جرم .
<i>Corpus delicti</i>	مجموعه قوانین ژو سیقینین ، مجموعه قوانین امریکاء .
<i>Corpus juris civilis</i>	تأدیب ، تصحیح
<i>Correction</i>	دارالتادیب
<i>House of</i> "	تأثید کردن
<i>Corroborate</i> (V)	شواهد اثبات
<i>Corroborating evidence</i>	فاسد کردن ، تطمیع کردن ، رشوه دادن
<i>Corrupt</i> (V) (adj)	منحرف ، فاسد ، تباہ
<i>Corrupct Practices Act</i>	قانون رشوه ستانی و کج قلمی
<i>Corruption</i>	رشوه ، فساد .
" <i>Of blood</i>	سلب اهلیت و رائت بنابر فساد حقوقی رشته خون از روی فساد .
<i>Corruptly</i>	بهما ، قیمت ، ارزش ،
<i>Cost</i>	مقابله برروی برآورد ، مقاوله مبنی بر قیمت تمام شد ، قرارداد برروی مصارف
" <i>Plus contract</i>	قیمت تمام شد .
" <i>Price</i>	محارج دعوی .
<i>Costs</i>	کرایه نشینی مشترک .
<i>Co-tenancy</i>	انجمن ، هئیت ، مجلس .
<i>Council</i>	قصید ، مشوره ، صلاح ، وکیل ، مشاور .
<i>Counsel</i>	مشاور .
<i>Counsellor</i>	

<i>Count (n)</i>	شکایت ، ادعی .
<i>Countenance</i>	منظور - چهره - قیافه - مساعدت - پشتیبانی .
<i>Counter(adj)</i>	برخلاف ، برضد ، مخالف ، ضد .
<i>" Affidavit</i>	شهادت طرف مخالف ، نند شهادت ، اظهارات طرف مقابل
<i>Counterclaim</i>	ادعی متقابل .
<i>Counterfeit (V)</i>	جعل کردن .
<i>(n)</i>	جعلی ، تقلب .
<i>" Money</i>	پول جعلی - پول تزئین شده .
<i>Counterfeiter</i>	جعل کار ، مقلب .
<i>Countermand</i>	امر فسخ ، حکم لغو .
<i>Counterpart</i>	کوونتر پارت ، عوض ، مشنی ، سواد .
<i>Countersign(V)</i>	ملاحظه شدمودن .
<i>Countersignature</i>	تصدیق ، امضاء .
<i>Country</i>	حکومت ، ولایت .
<i>" Court</i>	محکمه ابتدائیه باصلاحیت حقوقی محدود «در انگلستان» محکمه ابتدائیه ذیصلاح در امور کوچک حقوقی (در اصلاح متعدد امریکا) .
<i>" Line</i>	حدود حکومتی ، حدود محلی .
<i>Coupled with an interest</i>	تفویض حقوق در ملکیت تحت اداره بوکیل «علاوه بر امتیاز معمول و کالات» .
<i>Agency "</i>	وکالت توأم با مفاد در اموال تحت اداره .
<i>Coupon</i>	کوپون .
<i>Course of business</i>	جریان امور ، جریان معامله .
<i>Course of employmen</i>	حین کار ، موقع کار .
<i>Workmen's compensation for injuries arising out of or in The COURSE of employment</i>	تلاقی خسارات واردہ موقع کار یا خارج وظیفه
<i>Court</i>	محکمه .
<i>Appellate"</i>	محکمه استیناف . محکمه مرافقه
<i>Borough"</i>	محکمه شهری
<i>Civil "</i>	محکمه مدنی .
<i>" Christian</i>	محکمه مذهبی

<i>Federal</i> „	محکمه فدرالی ، محکمه ایالتی
<i>Manor</i> „	محکمه اربابی
<i>Moot</i> „	محکمه درسی (برای تعریف)
<i>Municipal</i> „	محکمه ابتدائیه محلی.
<i>Probate</i> „	محکمه امور ارث و وصیت .
<i>Stannary</i> „	محکمه که صلاحیت رسیدگی به دعاوی مربوط به را داشت .
<i>State</i> ..	محکمه ایالتی (اصلان متحده امریکاء)
<i>Supreme</i> ..	محکمه عالی ، ستره محکمه .
<i>Trial</i> ..	محکمه تیکه قضیه رادر مرحله ابتدائی سمع می نماید .
,, <i>In bank(or en banq)</i>	هشیت کامل محکمه .
,, <i>House</i>	مقر محکمه ، عمارت محکمه .
,, <i>Of appeals</i>	محکمه برافعه ، استیناف .
<i>Of competent jurisdiction</i>	محکمه باصلاحیت .
,, <i>Of customs and patent appeals</i>	محکمه که صلاحیت سمع دعاوی رادر امور گزیر کی و حقوق صناعتی دارد (دواشتنگن).
,, <i>Of first instance</i>	محکمه که قضیه رادر مرحله اول سمع میکند ، محکمه ابتدائیه .
,, <i>Of nisi prius</i>	محکمه که صلاحیت سمع اولی را داشته و در ان هشیت منصفه حضور دارد .
,, <i>Of piepwdeu</i>	محکمه که صلاحیت رسیدگی رادر طول جشن هاداشت .
,, <i>Of record</i>	محکمه که دفتر ثبت رسمی داشته و صلاحیت حکم جریمه نقی و یاجنس را دارد .
,, <i>Of the staple</i>	محکمه که اعضای آنرا اتجار تشکیل داده و منازعات مربوط به متاع معینی را رسیدگی مکرر .
<i>Courtmarital</i>	محکمه زنا می .
<i>Covenant</i>	پیمان ، معاهده ، عقد ، میثاق ، اتفاق و تیقہ مبالغه مقاوله که بین حکومت و مهاراجای هند راجع به حقوق شان بامضا رسیده است .
,, <i>Not to sue</i>	برائت در امور حقوقی .
,, <i>Running with the land</i>	حقوق و وجایی که مختص به زمین بوده به مالیکن نسبت پیدا نمیکند ، حقوق و وجایی عینی .
<i>Cover (V)</i>	ضمایه نمودن از طریق ایمه .

<i>Coverge</i>	حایه، داخل، شامل.
<i>Insurance</i> „	حایه بیمه، تحت بیمه، موضوع بیمه.
<i>Covert</i>	محفی، پنهان، زیرپرده.
<i>Feme</i> „	زن شوهردار.
<i>Coverture</i>	پناهگاه، وضع تاء هل.
<i>Create(V)</i>	خلق کردن، بوجود آوردن، آفریدن.
„ <i>a corporation</i>	تأسیس نمودن یک شرکت سهامی
<i>Credentials</i>	اعتبارنامه.
<i>ambassador</i> , s „	اعتبارنامه سفراء.
<i>Credible</i>	قابل قبول، پذیرفتنی.
<i>Credibility oF a witness</i>	قابلیت قبول شهادت.
<i>Credit</i>	اعتبار، کربدت، آبرومندی، دین.
<i>Debit and</i> „	جمع و خرج، دبت و کریدت.
<i>Letter of</i> „	لیتراف کریدت، مندی که توسط آن یک بانک تعهد میکند وجهه مربوط معامله یک شخص را تایید نماید.
<i>Line of</i> „	اعتبار همیشگی.
<i>To,, an account</i>	بجمع یک حساب تقدیر گردن.
<i>Creditor</i>	داین، طلبکار.
<i>Creditors, composition</i>	قرارداد قسط و مرسو.
<i>Judgment</i> „	داین صاحب حکم تخصیل، دائیکه حکم محکم را درمورد دین حاصل نموده.
<i>Preferred</i> „	داین امتیازی.
<i>Secured</i> „	داین صاحب تضمین.
<i>Crime</i>	جرائم، جنایت.
<i>To commit a</i> „	جرمی را مرتكب شدن.
<i>Criminal (n)</i>	مجرم، جنایت کار.
(Adj)	مربوطه به جنایت، جزائی.
„ <i>Charge</i>	اتهام جزائی.
„ <i>Court</i>	محکمه جزائی.
„ <i>intent</i>	قصد جرمی.
<i>Criminology</i>	علم تحقیق و تجسس علل مجرمیت، کریمینولوژی.
<i>Cross action</i>	دعوى مقابلة.
<i>Crossclaim</i>	دعوى متقابلة.
<i>Cross examine (V)</i>	روبرو کردن، مواجهه نمودن.
<i>Crossexamination</i>	مقابله و مواجهه.

<i>Crossed check</i>	چک مخطوط.
<i>Crown</i>	دولت ، تخت و تاج ، سلطنت .
<i>„ Cases</i>	قضایای جزائی در ( انگلستان ) .
<i>, Land</i>	اراضی دولتی .
<i>,, Prosecutor</i>	مدعی العموم ، خارنواں .
<i>Pleas of ilu „</i>	قضایای مربوط به امنیت عامة .
<i>The, servants of „</i>	مامورین و مستخدمین سلطنت .
<i>Cruel</i>	بی رحم ، ظالم .
<i>„and unusual punishment</i>	مجازات و حشیانه و خلاف نرامت انسانی .
<i>Cruelty</i>	تو شد - بی رحمی ( علت طلاق ) .
<i>Culpable</i>	مقصر ، مجرم .
<i>„ Negligence</i>	قصور جرمی ، خطای جزائی .
<i>Cumulative</i>	جمعی ، اضافی ، متجمع ، تراکم .
<i>„ Dividends</i>	سود قابل جمع آوری سهام ، تجمع سود سهام .
<i>,, Evidence</i>	شواهد اضافی .
<i>,, Voting</i>	سیستم رای دهنده که در آن هر رای دهنده حق دارد مساوی ب تعداد کاندیدهار ای دهد چه این رای را تهمه آنکه از کاندیدهای بدهد یا بین آنها طوریکه خواسته باشد تقسیم نماید .
<i>Cure</i>	شناه ، علاج .
<i>To „, a defect in the pleadings</i>	خلائی را در اقامه دعوی ازین بردن .
<i>Currency</i>	پول ، پول رایج ، جریان ، شهرت .
<i>„ Reform</i>	رiform ، پولی .
<i>Current</i>	رایج ، جاری ، روان ، متدال ، مروج .
<i>„ Account</i>	حساب جاری .
<i>,, Transactions</i>	معاملات جاری .
<i>Cursory</i>	سریع ، شتاب زده ، سطحی .
<i>,, Examination</i>	معاینه سطحی ، معاینه وضع ظاهری .
<i>Courtesy</i>	سلام زنایه .

<i>Custody</i>	توقیف ، نگهداری ، جبسن .
<i>,,of the Law</i>	تحت نظارت محاکمه ، تحت نگهداری محاکمه .
<i>In the ,, of the police</i>	تحت نظارت پولیس .
<i>Custom</i>	عرف و عادات .
<i>Commercial ,,</i>	عرف و عادات تجاری .
<i>General "</i>	عرف و عادات عمومی .
<i>Local ,,</i>	عرف و عادات محلی .
<i>,, duties</i>	حقوق گمرکی ، محصول گمرک .
<i>Customary</i>	مرسوم — مروج — عادی — متعارف
<i>,, Law</i>	قانون را بیچ ، حقوق تعاملی ، حقوقی که بر اساس عرف و عادات متسکی باشد .
<i>Customer</i>	مشتری .
<i>Customer,s mun</i>	نماینده ، دلال .
<i>Customs</i>	گمرک .
<i>,, House</i>	اداره گمرک .
<i>Cy press doctrine</i>	اصولیکه در امور وقف به قاضی اجازه میدهد تا اراده مالک را در صورتیکه قابل تعییل نباشد تا اندازه قربن و مشابه اجرأ کند .
<i>Dacoity</i>	سرقت مسلحانه .
<i>Damage</i>	ضرر ، زیان ، خساره .
<i>General</i>	ضرریکه معمولاً از عدم اجرای مقاوله بوجود می آید .
<i>Special</i>	ضرریکه حین انعقاد مقاوله پیش بین میباشند .
<i>Damages</i>	غرامت .
<i>Actual ,,</i>	زیان حقیقی ، زیان فعلی .
<i>Liquidated ,,</i>	غرامت معین (در حکم) ، غرامت معین (در قرارداد) غرامت پیش بینی شده .
<i>Nominal,,</i>	تلافقی بنام ، غرامت شکلی .
<i>Date</i>	تاریخ .
<i>,, of issue</i>	تاریخ نشر ، تاریخ صدور .
<i>De facto</i>	عملاء ، در عمل .
<i>,, government</i>	حکومت موقت ، حکومتی که تشکیل آن عمل ضرور است ولی از راه غیر قانونی روی کار می آهد .

<i>De jure</i>	حقوقی-اً ، باقبول عواقب حقوقی .
" <i>recognition of a government</i>	برسمیت شناختن قطعی پلک حکومت .
<i>De minimis rule</i>	زبان ناچیز یکه قانون بان اعتبار نمیدهد .
<i>De novo</i>	از نو ، مجدد .
<i>Trial de novo</i>	وسیدگی مجدد به یک دعوا .
<i>Deadly</i>	مهملک ، کشنده .
" <i>Weapon</i>	سلاح مهملک .
<i>Deal (V)</i>	معامله نمودن .
(n)	معامله .
<i>Unfair dealing</i>	بی قاعدگی .
<i>Dealer</i>	سوداگر ، تاجر ، دلال .
<i>Securities ..</i>	دلال استاد سهم و قرنه .
<i>Real estate ..</i>	دلال عقار ، کسیکه معامله خرید و فروش عقار را انجام میدهد .
<i>Death</i>	مرگ .
" <i>Duty</i>	مالیات ہر میراث ، محصول ترکه قابل تادیه وسط هر یک ازوارثین .
<i>Presumptive ..</i>	مرگ احتمالی .
<i>Violent ..</i>	مرگ وحشت آور .
<i>Debenture</i>	مند سهم .
<i>Convertible ..</i>	مند فرض قابل تبادله باشند سهم .
<i>Debit (n)</i>	دبت ، خرج .
(V)	بخر ج معامله کردن .
<i>To .. an account</i>	یک حساب را دبت کردن ، بخر ج یک حساب معامله نمودن .
<b>DEBT</b>	قرض ، دین .
<i>Debtor</i>	مقروض ، مدیون .
" <i>S' prison</i>	حبس از درک قرض .
<i>Decease (V)</i>	مردن ، فوت کردن .
<i>Deceased</i>	متوفی ، مرده .
<i>Decedent</i>	متوفی .

***DEC***

<i>"S estates</i>	دارائی متوفی.
<i>Deceit</i>	حیله، فریب، تقلب.
<i>An action for "</i>	اقامه دعوی متقی بر تقلب طرف مقابل.
<i>Decision</i>	تصمیم، عزم، رای، فتوی، قرار، حکم، فیصله.
<i>" Of the court</i>	حکم محکمه، قرار محکمه.
<i>"On the merits of a case</i>	حکم بر اصل دعوی، فیصله با ماسن اصل موضوع دعوی.
<i>Declaration</i>	اظهار، اظهار نایم، اعلام.
<i>" Against interest</i>	اظهارات خلاف مفاضمادی خود شخص.
<i>" Of intention</i>	اظهارات یک خارجی در برابر محکمه برای کسب تابعیت اصلاح متوجه امریکا و ترک هر نوع بستگی به یک دولت دیگر.
<i>" Of war</i>	اعلان جنگ، اعلام عرب.
<i>Dying "</i>	اظهارات متوفی.
<i>Self-serving ,,</i>	اظهاراتی که یکی از طرفین دعوی خارج محکمه نموده باشد.
<i>DECLARATORY</i>	اظهاری، توضیحی، تثبیتی.
<i>" Action</i>	دعوی بفرض اظهار یک حق.
<i>" Judgment</i>	حکم اظهاری، حکم تثبیتی.
<i>Declare (V)</i>	اظهار کردن، اعلام نمودن، بیان کردن.
<i>To " a dividend</i>	تعیین نمودن مفاد قابل توضیح به سهم داران.
<i>Decree</i>	فرمان، حکم.
<i>Consent "</i>	حکم مصالحه.
<i>Final "</i>	حکم پائزشکایت.
<i>Interlocutory "</i>	حکم پذراز استعمال ادعی ودفع، حکم حضوری.
<i>DECRET nisi</i>	حکم اول در دعوی طلاق که طلاق را مقید بشرط اعلام میکند.
<i>Dedicate (V)</i>	اهدا کردن.
<i>To " property to some public use</i>	اختصاص دادن ملکیت با مور عامه.
<i>Dedication</i>	اهدا.
<i>Deductible</i>	قابل تخفیف.

***DED******DEF***

<i>" Expense From one's income tax</i>	مصارف قابل موضوعی از مالیات بر عایدات .
<i>Deduction</i>	قياس، استنتاج، کسر، استدلال .
<i>Deed</i>	سند تحریری که یافعث انتقال ملکیت میگردد ، سند، حجت، وثیة .
<i>Defalcation</i>	اختلاس، کسر
<i>Defamation</i>	تهمت، افتراء، رسوانی .
<i>Defamatory</i>	افتراآمیز، بد نام گشته .
<i>" Statement</i>	اظهارات افتراآمیز .
<i>Default</i>	کوتاهی، غفلت، عدم، غیبت .
<i>" judgment</i>	حکم خیابی .
<i>Defeasance</i>	الغا، بطلان .
<i>Defeasible</i>	قابل لغو، قابل فسخ .
<i>" Title or interest</i>	سند یا مقاد قابل فسخ .
<i>Defeat (V)</i>	شکست دادن، لغو نمودن .
<i>Defective</i>	ناقص، معیوب .
<i>" Goods</i>	اجناس ناقص .
<i>" specifications</i>	خصوصیات ناقص .
<i>" title</i>	سند ناقص، حجت مشبوه .
<i>Defend (V)</i>	حمایت کردن، دفاع نمودن، دفع کردن .
<i>Defendant</i>	مدافع، مدعی عليه .
<i>defense</i>	دفاع، عذر .
<i>Legal "</i>	دفاع مستکی بر مواد قانون .
<i>Personal "</i>	معاذیر شخصی (در اسناد تجاری)
<i>Real "</i>	عذر یکه در مقابل همه اشخاص ذیعلاقه استعمال شده میتواند (در موضوع صدور اسناد چارتی) .
<i>Self "</i>	دفاع مشروع .
<i>Defer (V)</i>	بتعویق انداختن، تأخیر کردن .
<i>To,, payment</i>	تادیات را به تأخیر ادا نتن.
<i>Deferred</i>	معوق، به تأخیر انداخته شده .
<i>" Payments</i>	تادیات معوق .
<i>" Sentence</i>	حکم معوق .
<i>Deficiency</i>	نقض، کمبود، کسر، عدم .

<i>Tax</i> “	محصول قابل تادیه .
<i>Deficit</i>	کسر .
<i>Budget</i> “	کسر بودجه .
<i>Define</i> (V)	تعریف کردن ، محدود کردن ، تصویریح کردن .
<i>Definition</i>	تعریف ، تجدید و صراحت .
<i>Defraud</i> (V)	فریب دادن .
<i>Degree</i>	درجه .
“ <i>Of care</i>	پیمانه احتیاط ، درجه احتیاط ، درجه اهتمام .
“ <i>Of kinship</i>	درجہ قرابت .
<i>Dehors</i>	خارج .
“ <i>The record</i>	خارج دوسیه ، خارج قضیہ .
<i>Del credere agent</i>	وکیل تادیه ، ضامن قادیه ہول به بائع .
<i>Delegate</i>	نماینده .
<i>Delete</i> (V)	محو کردن ، حذف کردن .
<i>Deliberate</i> (V)	رأی دادن ، مشورت کردن ، مذاکره کردن .
(adj)	دانسته ، عمدی ، بدون عجلہ و شتاب .
<i>Deliberately</i>	با مشورت ، سرفراست ، قصداً ، دانسته .
<i>Deliberation</i>	مشورت ، سنیگش .
“ <i>Of a jury</i>	مشورہ هیئت منصفہ .
<i>Delict</i>	جرائم .
<i>Ex delicto</i>	خارج از زناجیہ جرمی .
<i>Delimit</i> (V)	تعیین حدود نمودن .
<i>Delimitation</i>	تعیین حدود .
<i>Delinquency</i>	مجرمیت .
<i>Delinquent</i>	مجرم .
<i>Juvenile</i> “	مجرمیت طفل .
“ <i>Taxes</i>	مالیات برداخته نشده .
<i>Delirium</i>	ہڈیان .
“ <i>Tremens</i>	جنون اشخاص دائم الخمر .
<i>Delivery</i>	تحویل ، تسليم ، توزیع ، ایجاد ، رسانیدن وضع حمل .

<b>Conditional "</b>	تحویلدهی که مشروط به یک واقعه خارجی باشد .
<b>Constructive "</b>	تحویلدهی نمونه اموال حجتیم ، تسلیمهی خانه باسپردن کلید آن .
<b>To take "</b>	تسلیم شدن .
<b>Demand (V)</b>	مطالبه کردن ، سوال نمودن ، احتیاج داشتن ، ایجاد نمودن .
(n)	درخواست ، مطالبه ، تقاضاً .
<b>" Deposits</b>	امانت عمدالرویه ، امانت رویتی .
<b>" Note</b>	ورقه مالیات .
<b>Legal "</b>	درخواست مطابق به اجرآت قانون ، مطالبه قانونی .
<b>Demeanor</b>	سلوک ، رفتار .
<b>" Of a witness</b>	پیش آمد شاهد ، رفتار شاهد ، سیرت شهود .
<b>Demise (V)</b>	پاجاره دادن ، واگذار نمودن ( تخت و تاج ) ، واگذار کردن ( باوصیت ) .
(n)	اجاره ، انتقال ، مرگ .
<b>Democracy</b>	دیموکراسی .
<b>Democratic</b>	دیمو کراتیک .
<b>Demur (V)</b>	اعتراض کردن ، مشکل تراشی نمودن .
<b>Demurrage</b>	دمراج ، کرایه معطایی ، حقوق انبار داری .
<b>Demurrer</b>	دفع بعدم سمع ، دفع بناطلان اقامه دعوی ، مفترض .
<b>Denial</b>	رد ، تکذیب .
<b>Deny(V)</b>	رد نمودن ، تکذیب کردن .
<b>Department</b>	حوزه ، وزارت ، شعبه .
<b>Departure</b>	حرکت ، عزیمت ، اینحراف ، رحالت ، میلان .
<b>" From the pleadings</b>	تبیین زمینه دفاع ، انحراف از موضوع دفاع .
<b>Dependent (n)</b>	واحیب نفقة .
(adj)	تابع ، مربوط ، متعلق به .
<b>Deplete (V)</b>	تجاذیله کردن .
<b>Depletion</b>	تخلیه .
<b>" allowance</b>	تخفیف میحصلول برای منابع تمام شدنی .
<b>Deponent</b>	تکہد .
<b>Deportation</b>	تبغیث .

<i>Deposit(V)</i>	امانت گذاشتن ، سپردن .
(n)	امانت ، ودیعه .
<i>Demand "s</i>	امانت رویتی ، امانت اندر طلب ( عند المطالبه )
<i>Time " s</i>	امانت بانکی که عند المطالبه بازیافت شده نمی تواند .
" <i>Slip</i>	رسیده امانت ، فورمه امانت ، ورقه ودیعه .
<i>Depository</i>	امانت دار .
<i>Deposition</i>	خلع ، عزل ، تودیع ، شهادت .
<i>Depositor</i>	امانت گذار .
<i>Depository</i>	دیپو ، مغازه ، گدام .
<i>Depreciate (V)</i>	از قیمت کاستن ، حقیر شمردن .
<i>Depreciation</i>	تنزیل قیمت ، خفیر شماری ، تنزیل قیمت بسبب استهلاک ( استعمال ) .
" <i>Reserve</i>	و جهی احتیاطی .
<i>Deprivation</i>	محروم سازی ، محرومیت ، فقدان ، عزل .
" <i>Of one's constitutional Rights</i>	محرومیت از حقوق اساسی .
<i>Deprive(V)</i>	محروم کردن ، عزل نمودن .
" <i>Someone of his Property</i>	قبض ملکیت بدون رعایت اجراءات قانونی .
<i>Without due process of law</i>	و کالت نمودن .
<i>Deputize(V)</i>	و کیل ، معاون .
<i>Deputy</i>	مشغق .
<i>Deprivative</i>	دعوى سهم داران ( یکنفر سهمدار بنعایدہ گی کل و یا بصورت دسته جمعی ) علیه شرکت .
<i>Shareholder, s', suit</i>	تفحیف ، صدمه ، تنزیل درشان ،
<i>Derogation</i>	زاده ، ولد .
<i>Descendant</i>	فرود ، نشیب ، حمله ، ازول ، نسل ، سقوط .
<i>Descent</i>	گریختن ، ترک وظیفه نمودن .
<i>Desert (V)</i>	گریز ، ترک خدمت .
<i>Desertion</i>	طرح : پلان ، مدل ، ترمیم ، دیزاین ، زیست ، قصد .
<i>Design</i>	امتیاز اختراع ، حق انحصاری طرح مدل .
" <i>patent</i>	برچ .
<i>Destination</i>	

<i>Port of</i> “	بندر مرجع .
<i>Destitute</i>	عاری ، بینوا ، تهیدست ، متروک .
<i>Deetain (V)</i>	معطل کردن ، نگهداشتن ، گرفتار نمودن ، توقيف نمودن .
<i>Detainment</i>	گرفتاری ، تصرف ( ہول ) .
<i>Detcction</i>	کشف ، تفتیش ، بازرسی .
<i>Detective</i>	جاموسن ، کاشف ، پولیس مخفی ، مخبر
<i>Private t</i> “	پولیس خصوصی ، محقق جنائی خصوصی ، مفتش جنائی خصوصی .
<i>Detector</i>	کشف کننده ، پابند .
<i>Lie ;, test</i>	طريقہ تشخیص دروغ .
<i>Detention</i>	توقيف ، گرفتاری ، نگهداری .
<i>Deter (V)</i>	مانع شدن ، ترسانیدن .
<i>Determination</i>	تصمیم ، حکم ، انجام .
<i>Determine (V)</i>	تعیین کردن ، معلوم کردن ، خاتمه دادن ، قطع کردن ، تصمیم گرفتن ، حکم دادن منتهی شدن .
<i>Detinue</i>	دعوى استرداد اشياء ؟
<i>Action of detinue</i>	دعوى استرداد .
<i>Deviation</i>	انحراف .
<i>Device</i>	وسیله ، اسباب ، طرح ، شکل آمیز .
<i>gaubling</i> “	وسیله بازی ، آلات و افزار قمار ، اسباب قمار .
<i>Devise</i>	وصیت نامه عقار ، میراث ( عقار ) .
<i>Devisee</i>	میراث خور .
<i>Devisor</i>	وصیت کننده .
<i>Devolution</i>	انتقال از طریق توارث ، انتقال سند از شخصی به شخصی دیگری .

<i>Devolve</i>	محول ماختن ، محول شدن .
<i>Dicta</i>	قرار قاضی .
<i>Dictum</i>	اظهار ، مقوله ، رای قاضی .
<i>Obiter</i> “	قرار قاضی راجع به موضوعات فرعی
<i>Digest</i>	خلاصه ، اجمالی ، مجموعه ( قوانین ) .
<i>Dilatory</i>	کزد ، بطيء ، مؤجل .
“ <i>Defense</i>	دفع تأخیری ، ارائه دفاع صرف برای بتاء خیر انداختن موضوع .
“ <i>Plea</i>	مدافعه متکی بر وقایع که بالصل قضیه دعوی ارتباط ندارد .
<i>Diligence</i>	توجه ، سعی ، احضار نامه .
Due “	توجهه سپاهد ، سعی پیگاء ، سعی و اهتمامی که از یک شخص با تدبیر توسع می رود .
<i>Diplomacy</i>	دبلوماسی ، سیاست خارجی .
<i>Diplomat</i>	دبلومات ، سیاست مدار .
<i>Direct</i>	مستقیم .
“ <i>Examination</i>	سمع شهادت ( بخواهش مدعی العدوم یا مجنی عليه ) ، استنطاق مستقیم .
“ <i>Tax</i>	مالیه مستقیم .
<i>Director</i>	مدیر .
<i>Board of “ s</i>	هئیت مدیره .
<i>Disability</i>	ناتوانی ، عدم صلاحیت .
<i>Temporary</i> “	عطالت موقتی .
<i>Total</i> “	عطالت کلی .
<i>Disaffirm (V)</i>	رد کردن ، نقض کردن .
<i>Disaffirmance</i>	فسخ ، نقض .
<i>Disapprove (V)</i>	رد کردن ، تقبیح کردن
<i>Disbursement</i>	پرداخت مخارج .
<i>Discharge</i>	آزادی ، تبرئه ، پرداخت ، نصفیه ، انجام ، تخلیه ، فور .
“ <i>a debt</i>	هر داشت قرض .
“ <i>a jury</i>	ترمیص هئیت منصفه .
“ <i>Of contract</i>	انجام مقاوله .
“ <i>Of agreement</i>	ختم مقاوله با اثر موافقت طرفین .
“ <i>By operation of the law</i>	ختم مقاله بموجب حکم قانون .

<i>Disclaimer</i>	انصراف از حق ، منکر ،
<i>Disclose (V)</i>	فاش کردن.
<i>Disclosure</i>	اشکاراء ، افشاء سازی .
<i>Discontinuance</i>	ترک ، وقفه .
<i>Discount (V)</i>	تنزیل دادن ، تخفیف دادن .
<i>" Ing of notes and bills</i>	تخفیف امناد تجارتی .
(n)	تخفیف ، تنزیل ، تنزیل در هیئت ، تخفیف در قیمت.
<i>Discover (V)</i>	کشف کردن ، افشاء نمودن ، اطلاع یافتن .
<i>Newly " ed evidence</i>	شواهد جدید ، .
<i>Discovery</i>	کشف ، اطلاع ، .
<i>Bill of "</i>	اجازه محکمه بغرض کشف حقایق .
<i>Discretion</i>	بصیرت ، نظر ، صلاحیت ، اختیاط ، قضابت ، دلخواه .
<i>" Of the court</i>	صوابدید قضائی ، حق اختیاری محکمه .
<i>Judicial "</i>	صوابدید قضائی ، حق اختیاری محکمه .
<i>Discretionary</i>	اختیاری ، مطلقه .
<i>Discrimination</i>	تمیز ، فرق ، تبعیض .
<i>Disfranchise (V)</i>	محروم ساختن ز حق رای دادن ، محروم ساختن از حقوق مدنی .
<i>Disfranchisement</i>	حرمان از حق رای دهنی ، حرمان مدنی .
<i>Dishonour (V)</i>	قبولی ندادن ، حواله پولی راردن نمودن ، اهانت نمودن هنگز حرمت نمودن ، رسوایه کردن .
<i>" A bill of exchange</i>	نکول حواله .
(n)	نکول ، بی حرمتی ، رسوایه .
<i>Notice of "</i>	اعتراض نامه عدم قبولی ، اعتراض کتبی مبنی بر رد حواله .
<i>Disinherit (V)</i>	از میراث محروم ساختن .
<i>Disinheritance</i>	محرومیت از میراث .
<i>Disinterested</i>	بیطرف ، بیغرض ، بی طمع .
<i>" Party</i>	ثالث ، بالغیر ، شخص بیطرف
<i>" Witness</i>	شاهد بیطرف
<i>Dismiss (V)</i>	مرخص نمودن ، راندن ، ترک کردن ، سمع نمودن عزل نمودن .
<i>" An appeal</i>	اعتراض را سمع نکردن ، رد استئناف خواهی کردن
<i>" FOR want of jurisdiction</i>	رد قضاء بنابر عدم صلاحیت ، رد نابرابر عدم اختصاص
<i>Dismissal</i>	آخر اح ، مرخص ، عدم سمع

<i>“ Without prejudice</i>	ردقضایا پنا بر علتنی که مانع اقامه مجدد آن نمیگردد
<i>Disorderly</i>	بی تنظیم، بی ترتیب، نامن رفتار ناپسند
<i>‘ Conduct</i>	
<i>Disposition</i>	اختیار، فروش، تحویله، ترتیب
<i>Dispose of (V)</i>	از نقال ملکیت از طریق توارث
<i>“ Goods</i>	استعمال اجنباس و فروشن اموال، از دست دادن اجنباس
<i>“ a case</i>	رسیدگی بیک قضیه (بغرض تائید یا تردید) فیصله و یا اختتام یک دعوا
<i>Disposition</i>	نظم، ترتیب، طبیعت، میل، تدبیر
<i>“ Of a case</i>	فیصله قضائی
<i>Dispossess (V)</i>	ای بہره کردن، از تصرف خارج ساختن، رهانمودن دور کردن.
<i>Dispossession</i>	رهائی اخراج، سلب، تصرف
<i>Disprove (V)</i>	رد کردن، پنهان کردن
<i>Disputable</i>	مورد بحث، قابل تردید
<i>Dispute</i>	بحث، تردید، منازعه
<i>Facts in “</i>	واقعی مورد مناقشه، وقایع متنازع فیه
<i>Matter in “</i>	موضوع قابل بحث
<i>Disqualification</i>	سلب اهلیت.
<i>“ Of a juror</i>	سلب اهلیت عضو هیئت منصفه
<i>Disqualify (V)</i>	سلب اهلیت نمودن.
<i>Disregard</i>	بی اعتنائی، عدم رعایت.
<i>Dissent</i>	اختلاف عقیده
<i>Dissenting opinion</i>	نظریه مخالف
<i>Dissolution</i>	انحلال، تصفیه
<i>“ Of a corporation</i>	انحلال یک شرکت
<i>“ Of parliament</i>	انحلال پارلمان
<i>Dissolve (V)</i>	حل کردن، فسخ کردن، تجزیه کردن.
<i>Distinguish (V)</i>	فرق قابل شدن، درک کردن، مشهور ساختن تو خمیع دادن.
<i>“ A case</i>	لفریق نمودن سوابق از قضیه مورد رسیدگی.
<i>Distain (V)</i>	قبیح کردن، مجز نمودن.
<i>Distraint</i>	حیزن جهت استیحصال دین.
<i>Distress</i>	پر پیشانی، ضریبه، خطر، خستگی زیاد

<i>Distribute (V)</i>	تقسیم نمودن، توزیع کردن.
<i>Distributee</i>	گیرنده، وارث
<i>Distribution</i>	تقسیم، توزیع آفرینش.
<i>Distributive share</i>	حصه وارث، حق میراث.
<i>District</i>	زاچیه، منطقه.
“ <i>Attorney</i>	خارنوال ولایت.
“ <i>Court</i>	محکمه ابتدائیه فدرالی.
“ <i>Of Columbia</i>	شهر واشنگتن.
<i>Disturbance</i>	خلل، اختشایش، سروصدان، ناراحتی، اضطراب
<i>Public “</i>	اختلال عامه.
“ <i>Of the Peace</i>	اخلال آرامش، اخلال امنیت.
<i>Diversity</i>	تنوع، اختلاف، تعدد، فرق، مغایرت.
“ <i>Of citizenship</i>	اختلافات ملیت بین دو طرف دعوی که موجب صلاحیت محکمه فدرالی در اصلاح متعدد امریکا میگردد.
“ <i>Jurisdiction</i>	محکمه ذیصلاح در صورت وقوع منازه بین دونفر باشندۀ ولایات مختلف (در اصلاح متعدد امریکا)
<i>Divest (V)</i>	عاری ساختن، برون کردن.
<i>Dividend</i>	حصه، مفاد، سهم.
<i>Declare a “</i>	اعلامیه توزیع مفاد، تعیین مفاد.
<i>Ex “</i>	بعد از تادیه مفاد.
<i>Liquidation “</i>	حصه هریک از شرکاء بعد از تصفیه.
<i>Preferred “</i>	مفاد اسهام مقدم.
<i>Stock “</i>	انشر اسهام جدید در بدل مفاد قبل توزیع.
<i>Divisible</i>	قابل تقسیم.
“ <i>Contract</i>	تقاویه قابل جزیه.
<i>Division</i>	تقسیمات ملکی کوچک، انفصال، اختلاف.
“ <i>Of a company</i>	تجزیه یک شرکت.
“ <i>Of opinion</i>	اختلاف نظر.
<i>Divorce</i>	طلاق، تعلیق.
“ <i>a mensa et thoro</i>	انفصال جسمی، آفرینش.
“ <i>a vinculo matrimonii</i>	طلاق.
<i>Divulge (V)</i>	افشا کردن.

<i>Dock</i>	قفس اتهام (قفس مجرمین در تالار محاکمه) اغرفه متهمین.
<i>Docket</i>	دفتر ثبت دعاوی حقوقی، رسیدگمرک، ورقه روی جلد، خلاصه اوراق دعوی.
<i>Court</i> “	دفتر ثبت دعاوی.
<i>Trial</i> “	دفتر ثبت دعاوی قابل رسیدگی، تقویم، نوبت دعاوی.
<i>Doctrine</i>	دکتورین، عقیده علماء.
<i>Document</i>	صدرک، سند.
“ <i>Of title</i>	سند ملکیت.
<i>Public</i> “	اوراق رسمی، استاذیکه هر شخص ذیعلاوه آنرا ملاحظه کرده میتواند.
<i>Sealed</i> “	مدارک مشهور.
<i>Documentary</i>	مستند.
“ <i>Evidence</i>	شهادت تحریری، شهادت مستند.
<i>Doing business</i>	اجرآی معاملات.
<i>Domain</i>	ملکیت، قلمرو، ساحه نفوذ، مالک.
<i>Eminent</i> “ <i>Proceeding</i>	استحلاک.
<i>Domestic</i>	خانگی، اهلی، داخلی.
“ <i>Bill of exchange</i>	حواله داخلی.
“ <i>Corporation</i>	شرکت داخلی.
“ <i>Relations</i>	حقوق روابط فامیلی.
<i>Domicile</i>	مسکن، موطنه.
“ <i>Of a corporation</i>	مرکز یک شرکت.
<i>Matrimonial</i> “	مسکن زناشوهری.
<i>Domiciled</i>	مسکونه، مأکن.
<i>Dominion</i>	دولتیون، تسلط، مستعلمه، ملکیت.
<i>Dominium</i> ( <i>L</i> )	حق مالکیت.
<i>Donatio</i> ( <i>L</i> )	بخشن، انعام، اعانه.
“ <i>INTER vivos</i>	بخشن در هنگام زنده گی، هیله در زمان حیات.
.. <i>Mortis causa</i>	بخشن بعد از فوت، هیله که بعد از فوت قابل اجرا بشد.
<i>Donation</i>	بخشن، انعام، اعانه.
<i>Donee</i>	گیرنده بخشش.
<i>Donor</i>	بخشن دهنده.
<i>Dormant</i>	راکد، مسکوت.
“ <i>Claim</i>	مطالبه مسکوت.
“ <i>Partne</i>	شريك راکد، شريك غایب و یا غیرفعال.
<i>Dossie</i>	دوسيه، مجموعه اوراق.

<i>Double</i>	مضاعف، دوچند؟ مشنی، .
<i>" Insurance</i>	بیمه از دومرجع، بیمه مضاعف، بیمه خطرات معین به نفع شخص معین از طرف مراجع متعدد.
<i>" Jeopardy</i>	عدم امکان اتهام یک شخص در یک موضوع برای بار دوم.
<i>" Taxation</i>	مالیه مضاعف، اخذ مالیه به دوعوان مختلف.
<i>Treaty for the avoidance Of " taxation</i>	معاهده بغرض جلوگیری از مالیه مضاعف.
<i>Doubt</i>	شك - تردید.
<i>Beyond a reasonable "</i>	بدون هیچ گونه تردید، بدون شببه.
<i>Doubtful title</i>	حقوق مشکوک، حق (ملکیت) مشبوه.
<i>Dower</i>	حق میراث زن.
<i>Dowry</i>	جهیز، مال ویاپولی که زن با خود به خانه شوهر می آورد)
<i>Lacconian laws</i>	قوائین شدید، قوانین سنگین.
<i>Draft</i>	حواله، مسوده، طرح، تسوید.
<i>Draftsman</i>	تسوید کننده، رسام، نقشه کش، پیاده (شرطنج)
<i>Draw (V)</i>	به قرعه کشیدن، حواله دادن.
<i>" a bill of exchange</i>	اصدار حواله.
<i>" a jury</i>	هیئت منصفه را به قرعه کشیدن.
<i>" money from a bank account</i>	پول از حساب بانکی کشیدن.
<i>Drawback</i>	زيان؛ کسر.
<i>Drawee</i>	شخصی که عایله او حواله صادر نمی شود، محل علیه
<i>Drawer</i>	حواله دهنده، صادر کننده حواله.
<i>Drug</i>	دارو؛ سم، مخدرات، زعفران.
<i>Pure Food and " Act</i>	قانون مربوط اغذیه، دارو (در اخلاص متحده امریکاء).
<i>Drunk</i>	مست! لشه.
<i>" En driving</i>	راننده گی در حالت سکر.
<i>Drunkenness</i>	مسطی.
<i>Dry trust</i>	امانت بدون تولید مکلفیت نزد امین.
<i>Dry weight</i>	وزن کلی.

<i>Dual citizenship</i>	دارای دو تابعیت، مطالبه دودولت از نگاه تابعیت راجع به شخص معین.
<i>duces tecum (L)</i>	حضور معه استناد، احضار با استناد لازمه.
<i>due</i>	پرداختنی 'حق' درخور؛ درست؛ مقرر؛ مربوط.
<i>" Care</i>	توجهه لازم، اهتمام مقرر.
<i>" Compensation</i>	تلafi درست.
<i>" date</i>	تاریخ مقرر.
<i>" Process of law</i>	شکلیات اصولی قانون.
<i>Holder in " course</i>	شخصی که یک سند قابل انتقال با اسم او ظهیرنویس میشود.
<i>duelling</i>	درئل، مارزه تن بتن.
<i>dues</i>	عوارض، حقوق.
<i>duly</i>	اصولاء، بطور مناسب، بوقت موعد.
<i>" Qualified</i>	صاحب اهلیت اصولی.
<i>dummy</i>	آدم برفی، غلط.
<i>" coporation</i>	شرکت سهامی موهومی.
<i>" director</i>	مدیر ظاهری، مدیر ساختگی، شخص که با اسم او یک قطعه سهم جهت تفویض اختیار در امور شرکت قید میگردد.
<i>dumping</i>	فروش بضرر.
<i>duplicate</i>	مشتی.
<i>duration</i>	میعاد، دوام.
<i>duress</i>	اکراه، تشدید.
<i>duties</i>	حقوق گمرکی.
<i>duty</i>	اطاعت، وظیفه، خدمت، حقوق، مجری، محصول.
<i>duty - free</i>	معاف از حقوق و عوارض.
<i>" of care</i>	وجیبه صرف هتمام مقرر، وجهه بذل آوجه لازمه.
<i>" of performance</i>	وجیبه اجرای تعهد.
<i>" of reslitation</i>	وجیبه مسترد ساختن آنچه به ناحق اخذ شده.
<i>" to mitigate damages suffered</i>	وجیبه تحدید خساره.
<i>dwelling</i>	اشاره، مسکن، مأواه منزل.
<i>" house</i>	محل رهایش.

# E

<i>Education</i>	تعلیم و تربیه .
<i>Educational</i>	تربیوی ، تربیتی
“ <i>institution</i>	مؤسسه تربیوی .
<i>Effect (V)</i>	انجام دادن .
“ <i>(n)</i>	نتیجه ، معنی .
<i>Effects</i>	اهمیات ، لوازم .
<i>Personal “</i>	لوازم شخصی .
<i>Egress</i>	خروج ، حق خروج .
<i>Ejection</i>	شراره ، دفع ، تخلیه ، عزل ، اخراج ، رد .
<i>Ejectment</i>	دعوی اعاده تصرف زمین توأم با استرداد خسارات ، دعوى مطالبه ملكيت .
<i>Elect (V)</i>	انتخاب کردن .
<i>Elected</i>	منتخب .
<i>Electiou</i>	انتخابات .
<i>Elective</i>	انتخابی .
“ <i>office</i>	کرسی انتخابی ، وظیفه انتخابی ، منصب (ماموریت) انتخابی .
<i>Elector</i>	رای دهنده ، انتخاب کننده .
<i>Registered “</i>	رای دهنده ثبت شده .
<i>Electoral</i>	مربوط به انتخابات .
“ <i>College</i>	طبقه رای دهنده .
<i>Electorate</i>	حوزه رای گیری ، حق رای دهنده ، رای دهنده‌گان .
<i>Electrocute (V)</i>	اعدام نمودن توسط جریان برق .
<i>Electrocution</i>	اعدام بوجهه جریان برقی .
<i>Eleemosynary</i>	خیراتی ، مجانية ، خرات خور .
“ <i>institution</i>	موسسه خیریه .
<i>Elements</i>	عناصر ، ارگان ، اجزاء .
<i>Damage by the “</i>	خسارات واردہ از اثر حوادث سماوی .
<i>Eligibility</i>	قابلیت انتخاب .
<i>Eligible</i>	قابل انتخاب .
<i>Emancipation</i>	ازادی ، رهائی (از قبود) .
“ <i>of minor child</i>	رعائی طفل صغیر .

<i>Embargo</i>	قبضن ، نیز ، توقیف ، تلاشی کشتن .
<i>Embassy</i>	سفارت .
<i>Embezzlement</i>	اختلامن ( بول ) .
<i>Emblements</i>	محصولات زمینی .
<i>Embracery</i>	تطمیع ( عضو ژوری ) .
<i>Emend (V)</i>	تقبیح کردن .
<i>Emergency</i>	موقع بحرانی ، اضطرار .
<i>State of “</i>	حالت اضطرار .
<i>Emigrant</i>	مهاجر .
<i>Emigration</i>	مهاجرت .
<i>Eminent domain</i>	حق دولت برای استعمالک ملکیت های خصوصی بنفع امور عامه .
<i>Emit (V)</i>	منتشر کودن . انتشار نمودن .
<i>Emolument</i>	عایدات ، درآمد ، معاش .
<i>Employee</i>	کارگر .
<i>Employer</i>	کار فرما .
“ <i>S liability acts</i>	لایبیتیه تعیین مسؤولیت کار فرما یان در صورت حادثات کار .
<i>Employment</i>	کار ، شغل .
<i>En bang</i>	هئیت مکلمه .
<i>En ventre sa mere</i>	در بطن مادر .
<i>Enable(V)</i>	قادر ساختن ، میسر نمودن .
<i>Enabling act</i>	قانون تفویضی صلاحیت .
<i>Enact (V)</i>	حکم کردن ، بازی کردن ( یک معنه ) .
“ <i>a law</i>	قصویب نمودن یک قانون ، قانونی را صادر نمودن ، یک قانون را وضع کردن .
<i>Encroach (V)</i>	تجاویز نمودن ، تخطی کردن .
“ <i>upon someone.s rights</i>	بر حقوق شخسمی تجاوز کردن .
<i>Encroachment</i>	تخطی ، تعدی ، تجاوز .
<i>Encumber (see incumber) (V)</i>	سبب زحمت شدن ، مزاحم شدن .
<i>Endorse(see indorse)(V)</i>	ظهر ایسی نمودن .
<i>Endow (V)</i>	اعطاء کردن ، وقف کردن .
<i>Endowment</i>	بهخشش ، اعطای ، وقف ، موهیب ( الهی ) ادائی مهر

“ Policy	بیمه حیات که در صورت رسیدن شخص بیک سن معین تادیه می شود .
Enemy	دشمن ‘ مربوط به دشمن ’ خصم .
“ Property custodian	کسی که مسئول قبض ملکیت های دشمن است و قسم یا ولی ملکت های خصم .
Enfeoff (V)	بکسی واگذار نمودن حق ملکیت .
Enfeoffment	تیول ‘ عمل واگذاری زمین .
Enforce (V)	‘ جببور کردن ’ اجرا کردن ‘ تحمیل کردن ’ نافذ ساختن .
“ A judgment	تنفیض نمودن حکم .
Enforceable	قابل اجراء ‘ قابل نفاذ ’ .
Enforcement	اجاء ‘ تعمیل ’ .
Enfranchise	رهانمودن ‘ موافقه نمودن حق رای .
Enfranchisement	رهانی ‘ قبولی ’ رای دهی .
Engage (V)	صتعهد شدن ‘ حمله کردن ’ استخدام نمودن ‘ بکار گماشتن ’ جلب کردن ‘ نامزد شدن ’ مستقبل کردن .
To “ in business	تجارت نمودن ‘ بشغل تجارت پرداختن .
Engagement	شغل ‘ گرتاری ’ نعهد ‘ نامزدی ’ قول ‘ زد و خورد ’ دعوی .
Enjoin (V)	امر کردن ‘ هدایت دادن ’ منع کردن .
To “ a person to act or to refrain from acting	بکسر بفرض اجراء با خود داری از اجرای آثاری امر نمودن .
Enjoy (V)	لذت بردن ‘ حظ بردن .
Enjoyment	انتفاع ، برخور داری ‘ لذت .
Enroll (V)	چهره نمودن ( عسکر ) ‘ استخدام نمودن ( کارگر ) ’ ثبت نام نمودن ( متعلمین ) ‘ ثبت رسالیدن .
Enrollment	أخذ عسکری ‘ استخدام ’ ثبت اسناد .

<i>Enter (V)</i>	داخل شدن ، شامل شدن ، ثبت کردن اسم ( درلیست ) .
<i>To break AND “</i>	از بین بردن موافق و داخل شدن .
<i>“ A judgment</i>	حکمی رائیت نمودن .
<i>Enrerprise</i>	اقدام مهلهک ، تهور .
<i>Entice(V)</i>	تطمیع کردن ، بدام انداختن .
<i>Entire</i>	کامل ، پکپارچه ، یکدست .
<i>Entirety</i>	تماییت ، مجموع .
<i>Entitle (V)</i>	اسم گذاشتن ، لقب دادن ، اجازه دادن .
<i>Entity</i>	ماهیت ، واحد .
<i>Legal “</i>	شخصیت حقوقی ، واحد حقوقی .
<i>Entrap(V)</i>	به تملک گرفتن ، بدام انداختن .
<i>Entrapment</i>	گول زنی بومیله نامشروع .
<i>Entrepot</i>	انبار ، گدام .
<i>Entry</i>	ورود ، دخول ، مدخل ، تصرف ، تبت .
<i>Forcible “</i>	دخول باشدد ، دخول بقوه .
<i>Enure(V)</i>	ناقاد شدن ، مرعی الاجراء قرار گرفتن .
<i>To “ to the benefit of creditors</i>	بنفع دائنهن اجراءات واداره نمودن .
<i>Envoy</i>	نایابنده ، گماشته .
<i>Equal</i>	برابری ، مساوی .
<i>“ Protection of the laws</i>	حمایه مساوی قوانین .
<i>“ Protection clause</i>	ماده ۴؛ قانون اساسی اصلاح متحده امریکا راجع به حمایه مساوی .
<i>Equality</i>	مساویات ، معادلت ، مشابهت .
<i>“ Before the law</i>	مساویات دربرابر قانون .
<i>Equalization</i>	تساوی ، تلافی ، موازن .
<i>“ Tax</i>	محصول اضافی ، محصول تلافی ، متوازن ، محصول جهت برابر سازی ، محصول تساوی .

<i>Equalize (V)</i>	مساوی ساختن ، متعادل شدن .
<i>Equitable</i>	منصفانه ، عادلانه .
“ <i>Assignment</i>	انتقال ملکیت مطابق اصول انصاف با آنکه ازنگاه قانون اعتبار نداشته باشد .
“ <i>Defense</i>	دفاع منصفانه ( عادلانه )
“ <i>Estoppel</i>	عمل عدم سمع متکی بر انصاف ، ممانعت عادلانه
“ <i>Lien</i>	حق نگهداری متکی بر انصاف ، حجز عادلانه .
“ <i>Rescission</i>	ابطال متکی بر انصاف ، فسخ عادلانه .
“ <i>Separate property</i>	دارائی اختصاصی زن که به هبہ گرفته است .
<i>Equity</i>	النصاف ، عدالت .
<i>Courts of “</i>	محاکم انصاف .
“ <i>Of redemption</i>	حق خریداری مجدد ملکیت تحت رهن توسط مالک اصلی بعد از آنکه ملکیت بعلت عدم تادیه دین به رهن گیرنده انتقال می آید ، دارائی قابل توزیع بین سهامداران .
<i>Equivalent</i>	معادل ، هم قیمت ، عوض .
“ <i>Value</i>	معادل ، قیمت مشابه .
<i>Erasure</i>	تراشیدگی ، پاک شدگی .
<i>Erroneous</i>	غلط ، غیر صحیح ، اشتباه آمیز .
“ <i>Judgment</i>	حکم متکی بر اشتباه ، حکم غلط .
<i>Error</i>	اشتباه ، سهوه ، خطاء ، غلطی .
<i>Assignment of “</i>	تذکر مرافقه طلب راجع به اشتباه محکمه تختانی .
<i>Clerical “</i>	سهوه اداری ، سهوه دفتر ، سهوه در تحریر .
<i>Harmless “</i>	سهوه جزئی ، سهوه که قابل مواجهه نباشد .
<i>Refersible “</i>	سهوه کلی ، سهوه مهم که باعث رد حکم محکمه تختانی از طرف محکمه مرافقه شود .
<i>Writ of “</i>	قرار محکمه مرافقه در برابر محکمه ابتدائیه غرض ارسال اوراق نسبتی بعلت اینکه اشتباهی بخلافظه رسیده است که امکان دارد باعث رد حکم ابة ائمه شود .

“ In fact	اشتباه در عمل .
“ In law	اشتباه در قانون .
<i>Escalator clause</i>	ماده مقاوله که شرایط آن را به يك عامل دیگر ( صعود نرخها ) مرتبط میسازد 'شرط ازدیاد ' شرط افزایش .
<i>Escape (V)</i>	فرار کردن .
“ Clause	راه گریز ، ماده دفاع در مقاوله ' شرط رهائی .
<i>Escheat</i>	بی وارثی ' دارائی بیوارث .
‘ Of property to the state	انتقال دارائی بیوارث بدولت .
<i>Escrow</i>	تعهد تحریری عرفی که به شخصی ثالث مپردا شده تاموقع حاول شرایط معینی به لفظ شخص ذیلاً قه ( مستحق ) اجراء شود .
<i>Money deposited in “</i>	پولی که با اثر تعهد تحریری عرفی به شخصی ثالثی سپرده شده آتا موقع حلول شرایط معین به شخصی شان ذیلاً قه ( مستحق ) داده شود .
<i>Essoin</i>	غدر خواهی از عدم حضور به محاکمه .
<i>Estadlish (V)</i>	تاء سیسی نمودن ' استوار ساختن ' ثابت ساختن .
<i>Establishment</i>	فرمان ' تعین مهریه .
<i>estate</i>	وضع ' رتبه ' طبقه ' ملکیت ' دارائی عقار .
“ In fee simple	مالکیت مطلق .
“ Tax	محصول انتقال ملکیت هنگام فوت ' محصول عقار در مورد ترکه .
<i>Real “</i>	عقار ' ملکیت غیر منقول .
<i>Estimate (V)</i>	تخمین نمودن ' برآورد کردن .
(n)	تخمین ' برآورد .
<i>Estop (V)</i>	منع کردن ' مسدود کردن .
<i>Estoppel</i>	علل عدم سمع .
<i>Et al.</i>	وغیره ' ویکی دیگر .
<i>Et cetera</i>	وغیره .

<i>Ethics</i>	علم اخلاق، فلسفه ادبی.
<i>Legal</i> “	ایضاً بات اخلاقی یک پیشه، اوامر و ظیفوی (وجایب و کلای مدافع).
<i>Evade</i> (V)	رد کردن، بدست ندادن (بولیس)، اجتناب نمون کناره کشیدن از.
“ <i>The question</i>	در جواب سوالی حاشیه رفتن، اجتناب از جواب گفتن.
<i>Evasion</i>	وسیله فرار، وسیله رد، راه گریز، بهانه، تجاهل، حیله.
<i>Evasive</i>	حیله آمیز، تجاهل کننده، لشم، بهانه آمیز، تجاهل عارفانه.
“ <i>Answer</i>	
<i>Evict</i> (V)	قانوناً در تصرف خود درآوردن، خلع ید کردن، را نداشت.
“ <i>A tenant</i>	کراپه نشین را خارج ساختن.
<i>Eviction</i>	اخراج، استرداد قانونی.
<i>Evidence</i>	دلیل، ادله، بینه، حجت، شهادت.
<i>Best</i> “ <i>rule</i>	قاعده شهادت مقدم، قاعده رجحان بینه.
<i>Circumstantial</i> “	دلایل غیرقاطعه، قرایین و امارات.
<i>Competent</i> “	دلایل قابل قبول.
<i>Documentary</i> “	استناد تحریری.
<i>Expert</i> “	شهادت اهل خبره.
<i>Hearsay</i> “	افواه، شایعات.
<i>Newly discovered</i> “	شواهد تازه.
<i>Parole</i> “	شهادت، شهادت زبانی.
<i>Preponderance of the</i> “	ثقلت ادله (در دعاوى حقوقى)، رجحان بینه.
<i>Prima facie</i> “	امارات و قرایین، قرایین و دلایل کافی.
<i>Scintilla of</i> “	دلایل خفیف، کوچکترین دلیل.
<i>State</i> ‘s “	تعهدیکه اشخاص تحت اشتباه میدهند و بموجب آن اشخاص مذکور اسم متهمین را فاش نموده و از مجازات برائت حاصل میکنند.

“ Of debt ”	سند دین .
“ Of title ”	عمل یا استناد یکه حق ملکیت را ثابت می‌سازد ، (خصوصاً ملکیت غیر منقول) .
“ To support the verdict ”	دلایل موجب حکم محکومیت ، دلائل الزام .
Evident	معلوم ، آشکار ، واضح ، روشن .
Self “	طبیعی ، واضح .
Evidentiary facts	اعمالی که بحیث شهادت ارائه شده بتواند .
Ex (L)	از در ، بی ، بدون ، سابق ، معزول .
“ FACTORY ”	قیمتی که هنین تحویل گرفتن در فاہریکه قابل قادیه است .
“ GRATIA ”	بدون الزام ، به دلخواه .
“ Officio ”	اجتیارات ناشی از کرسی ، امتیازات ناشی ، از وظیفه به موجب منصب .
“ Parts proceeding ”	دعوی که با موجودیت یکی از طرفین جویان داشته باشد ، دعوی غیابی .
“ Post facto law ”	قانون قابل رجعت به گذشت .
“ Tempore ”	بدون آمادگی .
Examination	امتحان ، معاینه ، رسیدگی ، استنطاق .
“ Of awfulness ”	سخ شهود .
“ Of title ”	ملاحظه سند ، ملاحظه عنوان ، ملاحظه سند ملکیت امتحان تهمولیت به ماموریت ملکی .
Civil service “	امتحان کردن ، بازرسی کردن ، استنطاق کردن رسیدگی کردن .
Examine (V)	محتجن ، مستنطق ، معاهده گفته .
Examiner	شخصی که راجع به درخواستهای حق الاختراج غور و ملاحظه می نماید .
Patent “	مستثنی ساختن ، اعتراض کردن .
Except (V) (adj)	بجز ، به استثنای .
“ As provided by law ”	مکرطوریکه در قانون تصریح شده باشد .

<i>Exception</i>	استثناء.
<i>Excess</i>	افزون، تجاوز، افراط.
<i>"Insurance</i>	بیمه حدود اضافی، بیمه زائد.
<i>" Of jurisdiction</i>	تجاوز از صلاحیت.
<i>" Value reinsurance treaty</i>	مقاؤله بیمه راجع به مقدار اضافی.
<i>Excessive</i>	از اندازه زیاده‌تر، بحد افراط.
<i>" Bail</i>	ضمانت بیش از اندازه.
<i>" Damages</i>	غرامت بیش از حد.
<i>Exchange (V)</i>	مبادله کردن، معاوضه کردن.
(n)	مبادله، عوض، اسعار.
<i>Stock "</i>	بورس معاملات اسعاری.
<i>Excise</i>	اداره مالیات غیر مستقیم.
<i>" Tax</i>	مالیات غیر مستقیم.
<i>Exclusive</i>	انحصاری.
<i>" Agency</i>	نماینده انحصاری.
<i>" License</i>	لایسنس انحصاری.
<i>" Remedy</i>	تدبیر واحد.
<i>Exculpate</i>	تبرئه کردن.
<i>Exculpatory</i>	تبرئه کننده.
<i>" Clause</i>	ماده برائت دهنده.
<i>Excusable</i>	قابل عفو.
<i>Homicide</i>	قتل غیر ارادی.
<i>Excuse (V)</i>	بخشیدن، معاف کردن، مرخص کردن، صرف نظر نمودن، اغماض نمودن.
(n)	معذرت، عذر خواهی، بهانه.
<i>Execute (V)</i>	انجام دادن، ساختن، اعدام کردن، زدن، نوختن، اعتبار دادن.
<i>" A deed</i>	سنندی را قابل اعتبار ساختن.
<i>Executed</i>	صادر شده، اجراء شده، تادیه شده.

“ Contract	مقاؤله اجراء شده ، مقاؤله اكمال شده .
Execution	اجراء ، اعدام ، حجز ، تنفيذ ، کشتار .
“ OF a sentence of capital punishment	تنفيذ حکم اعدام .
“ OF a judgment or decree	تنفيذ حکم یافرمان .
“ Sale	قبض وفروش جبری ملکیت بغرض تادیه دین .
Executioner	جلاد .
Executive	اجرائیه ، تنفيذی ، اداری .
“ Agreement	معاهده یکه از طرف رئیس جمهور اصلاح متعدد امریکاء امضاء شده وایجاب تصویب کنگرس را نمیکند .
“ Authority	قوه اجرائیه .
“ Order	فرمان تنظیمی .
Executor	اجراء کننده ، خلف (در اجرای وراثت) تصفیه کننده .
“ Of a decedent’s estate	اجراء کننده وصیت (وراثت)
Executory	قابل اجراء .
“ Contract	عقدیکه بموجب آن باید طرفین قبل از تبادله مند و جنس علی را اجراء کنند .
Executrix	اجراء کننده وصیت (برای زن استعمال میگردد).
Exemplary damages	غرامت هنگفت ، غرامت خارق العاده .
Exempt (V)	معاف نمودن (از مالیه ، از خدمت عسکری) .
(n)	معاف .
Exemption	معافیت .
“ Clause	قيود عدم مسئولیت .
Tax “	معافیت از مالیه .
Exereise (V)	ورزش دادن ، مشق دادن ، انجام دادن ، استفاده کردن از ، پرخ دادن .
“ An option	استفاده نمودن از حق انتخابات .
(n)	ورزش ، تمرین ، اجراء .

“ Of judicial discretion	استفاده از صلاحیت قضائی .
Exhaust (V)	خالی نمودن ، برون کشیدن ، صرف نمودن ، تمام کردن ، تحلیل و تجزیه نمودن .
“ Local remedies	بکار بردن وسائل و تدابیر داخلی .
Exhaustion	تحلیله ، اتمام ، تحلیل رفتگی ، تحلیل .
“ Of administrative remedies	استعمال طریقه ها و سایل اداری ، استناد بر مراتب اداری دربرابر محاکمه .
Exhibit (V)	نشان دادن ، نمایشن دادن ، ارائه کردن ، اقامه نمودن ( استناد ) تجویز کردن .
(n)	سنده اثبات که در جریان محاکمه ارائه میگردد .
Existing	حقیقی ، حاضر ، موجود ، باقی .
“ Right	حقوق ثابت .
Exonerate (V)	تبرئه کردن ، معاف کردن .
Exoneration	تبرئه ، معافیت ، مرخصی .
Expatriation	تبیعید ، ترک تابعیت .
Expectancy	انتظاری ، امید واری ، توقع ، رجا .
Insurance tables of life	احصاییه طول حیات ، جدول بیمه دوام حیات .
Expel (V)	برون کردن ، خارج کردن .
Expend (V)	با تمام رسانیدن ، بمصرف رسانیدن .
Expenditure	مصرف ، خرج .
Expense	خرج ، مصرف ، دخل ، بار .
Business “	خارج متعدد بامور تجارت ، مصارف تجاری .
Deductible “	مخارج قابل کسر ، مصارف قابل مجرائی .
“ S of administration	مصارف امور اداری .
Expert	متخصص ، ماهر ، اهل خبره .
“ Testimony	شهادت اهل خبره .
“ Witness	شهادت اهل خبره .
Expiration	اخراج ، انقضای .
“ Of a lease	ختم اجاره .
Expire	منقضی شدن ، نفس کشیدن ، مردن ، خاموش شدن .
Explicit	صریح ، واضح .

<i>ExPlotation</i>	بهره برداری ، استثمار ، استخراج .
<i>Exploration</i>	اکتشاف ، جستجو ، معاینه .
<i>Export (V)</i>	صادر کردن .
(n)	صدور .
“ Rebate	تخفیف در قسمت صادرات .
<i>Exportation</i>	صدور .
<i>Exposure</i>	نمایش ، واگذاری ، بی پرده سازی ، همت .
<i>Indecent “</i>	اهانت به عفت عام .
<i>Express (V)</i>	فیشردن ، بیان کردن ، اظهار کردن .
“ Consent	رضائیت صریح .
“ Warranty	ضمانت صریح ، ضمانت واضح ، کفالت خاص .
<i>Expressly</i>	صریحاً ، واضحًا .
<i>Expropriation</i>	استملالک .
<i>Extend (V)</i>	امتداد دادن ، ادامه دادن ، توسعه پخشیدن ، بیرون ماختن ، قیمت کردن .
“ A lease	اجاره راتمدید نمودن .
<i>Extension</i>	امتداد ، توسعه ، انبساط ، وسعت ، الحاقیه ، مهلت .
“ Of time for payment	تمدید مدت تادیه .
<i>Extenuating circumstances</i>	احوال مخففه ، اسباب مخففه جرم .
<i>Exterritoriality</i>	مسئونیت خارجی ها از صلاحیت محاکم داخلی .
<i>Extinguish (V)</i>	خاموش کردن ، فرونشاندن ، ملغی نمودن .
<i>Extinguishment</i>	اطفاء ، حذف ، فسخ .
“ Of a debt	پرداخت دین .
<i>Extort</i>	گرفتن امضاء به جبر ، حاصل کردن اعتراف با کراه .
<i>Extortion</i>	به جبر و زور ستائی .
<i>Extra (L)</i>	اضافی ، زاید ، عالی .
“ Judicial	غیر قضائی ، غیر قانونی .
<i>Extract (n)</i>	عصاره ، خلاصه ، منتخب ، اقتباس .

---

<i>Legal “</i>	خلاصه قانونی ، اقتباس قانونی .
<i>Extradition</i>	اعادة مجرمين.
<i>Extraordinary remedy</i>	علاج خارق العادة، تجويف خارق العادة.
<i>Extraterritoriality</i>	مصنوعیت خارجی ها از صلاحیت محاکم داخلی .
<i>Extreme</i>	نهائی، افراطی ، سخت ، مقتضای شدت ، خیلی مهم .
<i>“ And repeated cruelty</i>	تشدد مکرر و مفرط .
<i>“ Care</i>	توجه نهائی ، توجه خیلی جدی .
<i>Eyewitness</i>	شاهدی که به چشم خود دیده است .

\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*

# F

<i>Fabricate</i>	ساختن (مال التجاره) ، روی کار نمودن (یک سیتم) ساختن (یک خبر جعلی) .
<i>" d evidence</i>	شهادت جعلی .
<i>Face</i>	رخ ، صورت ظاهر ، روی (سکه) ،
<i>" Amount of an instrument</i>	مبلغ روی یک سند ، مبلغ مندرجه وثیقه .
<i>" Of the record</i>	خلال دوسيه ، مطالع شامل دوسيه ، محتوي استاد
<i>" Value</i>	قيمت مندرجه ، قيمت روی .
<i>Fact</i>	واقعه ، امر مسلم ، حققت ، واقع .
<i>Material "</i>	وقایع متعلقه ، وقایع ناشی .
<i>Question of "</i>	مسئله مادي ، کیفیت عملی ، مسئله مربوط به وقوع و یا موجودیت یک عمل .
<i>Factor</i>	عامل ، حق العمل کار ، دلال کالا ، مقسوم عليه .
<i>Factoring</i>	دلایل ، وساطت در معاملات .
<i>Factory</i>	فابریکه ، کارخانه .
<i>Ex " price</i>	قيمت موقع تحویل هی در فابریکه .
<i>Facultative reinsurance</i>	موافقت بیمه مجدد که حسب آن بیمه کننده مجدد حق دارد قسمتی از بیمه اولی را قبول کند ، تجدید اختیاری بیمه .
<i>Fail (V)</i>	ناکام شدن ، افلاس کردن ، زوال یافتن ، ضعیف شدن .
<i>" To comply</i>	عدم اجابت ، عدم موافقت .
<i>Failure</i>	Cedور ، ناتوانی ، شکست ، زوال ، ناکافی ، نصف ، هجز ، نقص ، عیب ، افلاس .

“ Of consideration	ضیاع عوض ، سقوط عوض .
“ To make delivery	قصور در تحویله هی .
Fair	زیباء ، صاف ، معلوم ، بی ساخت ؟ عادلانه ، مساعد ، بی عیب ، کافی ، حق بجانب .
“ Hearing	محاکمه عادلانه ، رسیدگی مناسب و مقرن انصاف .
“ Market value	نرح منصفانه بازار ، ارزش مناسب مارکیت .
“ Trial	قضاوی عادلانه ، محاکمه مناسب .
Faith	عقیده ، ایدان ، عقیده ، دین ، مذهب ، عہد ، وفاداری .
FULL“ and credit clause	اصلیکه در فانون اساسی اخلاص متعدد امریکا درج بوده و حسب آن هر لک از حکومات فدرالی مؤلف است قوانین و فیصله های قضائی محاکم مسایر اخلاص را رعایت و احترام نماید . ( ماده و کلای دعوی لیز گفته میشود ) .
Good“ purchaser for value	با عایق ، صادق ، وفا کارانه ، صحیح .
Faithful	با وفاء ، صادق ، وفا کارانه ، صحیح .
“ Discharge of one‘ s duties	اجرای صادقانه وظیفه .
Faithfully	صادنه ، از روی وفاداری ، باخلوص نیت .
False	دروغی ، غلط ، خود ساخته ، غیر قانونی ، تقلیلی ، اشتباهی ، بیجهت .
“ Arrest	گرفتاری خلاف قانون ، توقيف غیر قانونی .
“ Entry	دخول خلاف قانون .
Under “ pretenses	تحت تظاهر دروغی .
“ Representation	اظهارت تقلیلی .
Falsely	دروغی ، کذبی ، خائنانه .
Falsification	عمل (حسابات) اجعل (حریر) دست بازی ، تزویر .
Falsify(V)	جمل نمودن ، دست زدن (در لک بیلانس) تکذیب کردن ، تزویر نمودن .
“ A record	عمل کردن ، دست زدن دریک دفتر .
Family	فامیل ، خانواده ، عایله ، طایفه .
“ Law	قانون احوال شخصی ، حقوق احوال شخصی .
Head of the “	رئیس فامیل .

<i>Fatal</i>	کشنده'، مخرب، مهلك
<i>Injury</i>	جرح، مهلك.
<i>Vartance in the pleading</i>	اختلافی که بین اصل ادعی و صورت اقامه دعوی موجود بوده و باعث میگردد که محکمه بروی آن به برائت مدعی علیه حکم کند.
<i>Father</i>	پدر، لیبا، کشیش، مرشد، پیشوأ، مؤسس.
<i>Father-in-law</i>	خصر، پدر همسر.
<i>Fault</i>	تفصیر، گناه، خطاء.
<i>Fealty</i>	وفاداری، حق شناسی، بیعت.
<i>Feasance</i>	الجام، اجراء اینفاء.
<i>FEASIBLE</i>	امکان پذیر، عملی، میسر.
<i>METHOD of liquidation</i>	راه معقول تصفیه، طریق ممکنه تصفیه طریق، عملی تصفیه.
<i>Federal</i>	فدرالی.
<i>Courts</i>	محاکم فدرالی.
<i>Government</i>	حکومت فدرالی.
<i>Jurisdiction</i>	صلاحیت فدرالی (حکومت مرکزی).
<i>QUESTION</i>	موضوع فدرالی، قضیه فدرالی، قضیه مربوط به دولت مرکزی (دیلک فدراسیون).
<i>Trade Commission</i>	کمیسیون فدرالی تجارت (مربوط مسائل و تدابیر علیه اقدامات انحصاری).
<i>Federation</i>	فدراسیون.
<i>Fee</i>	ملک، موروثه، فیض، حق الزحمه، مزد، ملك.
<i>Fixed " contract</i>	مقاؤله دربدل حق الزحمه معین.
<i>Schedule of " s</i>	فهرست نرخها، جدول حق الزحمه.
<i>Simple</i>	مالکیت مطلق، دارائی که مختص بیک شخص وورثه او بطور مطلق باشد.
<i>Tail</i>	حق وارثت مخصوص بازمانده گان مستقیم.
<i>Fellow servant rule</i>	اصول عدم مسئولیت کارفر مالزناحیه خسارات ناشی از افعال کارگران (در صورتی که کر فر ما تدابیر لازم اتخاذ کرده باشد).
<i>Felon</i>	جانی، جنایت کار).
<i>Felonious</i>	جنایت کارانه، خیانت آمیز، جنائی.
<i>Assault</i>	حمله تبه کارا نه.

“ <i>Homicide</i>	قتل (جنائی) ، قتل عمدی.
“ <i>Intent</i>	قصد جنائی.
<i>Feloniously</i>	جناایت کارانه .
<i>Felony</i>	جناایت ، تبهکاری ، شرارت .
<i>COMPOUNDING A</i> “	چشم‌لوشی از یک جناایت .
<i>Female</i>	ماده؛ مؤنث، زنانه .
<i>Feme</i>	زن .
“ <i>Sole</i>	زن‌بی شوهر ، بیوه ، زن مطلقه .
<i>FEOFFEE</i>	انتقال گیرنده زمین .
<i>Feoffment</i>	انتقال زمین با ادائی تشریفات معین .
<i>Feoffor</i>	انتقال دهنده (زمین).
<i>Ferue naturae (L)</i>	حیوان وحشی .
<i>Fiction</i>	افسانه، قصه، خیالی، جعل، وهم، خیال .
“ <i>Legal</i> “	حیله شرعی، تصور حقوقی .
<i>Fictitious</i>	وهی، خیالی، اختراعی، تقلیبی .
“ <i>Name</i>	اسم مستعار .
“ <i>Payee</i>	مخاطب خیالی، مؤذی الیه خیالی .
“ <i>Plaintiff</i>	مدعی خیالی، مدعی غیرواقعی، مدعی تضمنی .
<i>Fidelity bond</i>	تعهد، درستکاری، تضمين، راستکاری .
<i>Fidelity insurance</i>	بیمه که به اساس آن مؤسسه بیمه خسارات ناشی از عدم صداقت کارمند یا نامنده شخص تحت بیمه را ضمانت میکند .
<i>Fides (L)</i>	اعتماد، صداقت .
<i>Bona</i> “	حسن نیت .
<i>Mala</i> “	سوء نیت .
<i>Uberrima</i> “	حسن نیت ثابت، کمال حسن نیت .
<i>Fiduciary</i>	امانت‌دار، امانتی، اعتباری .
“ <i>Capacity</i>	اھلیت امانت داری، کفایت شخص که یک معامله را به نفع و ضرر شخصی دیگری اجرا میکند و در بین آنها کمال اعتماد و راستکاری وجود دارد .

<i>File (V)</i>	تصنيف نمودن ، درپروگرام جاه دادن ، درردیف گرفتن ، ثبت کردن .
“ <i>Suit</i>	اقامه نمودن دعوی .
“ <i>An appeal</i>	درخواست مرافعه طلبی دادن ، مرافعه طلبی نمودن مرافعه خواهی کردن .
<i>Filiation</i>	اصل ، نسبت فرزندی .
“ <i>Proceeding</i>	دعوی ولدیت ، دعوی نسبت .
<i>Final</i>	آخری ، نهانی ، قطعی .
“ <i>Disposition</i>	فيصله نهائی .
“ <i>Jubgment</i>	حکم نهائی .
<i>FINALIS CONCORDIA</i>	حریف ، طرف .
<i>FINANCES</i>	مالیه ، دارائی .
<i>Public</i> “	مالیه دولتی .
<i>Financial</i>	مالی ، مربوط به دارائی ، مربوط بامورمالی .
“ <i>Responsibility</i>	مسئولیت مالی .
“ <i>Worth</i>	وضع مالی ، وضع دارائی .
<i>Find (V)</i>	پیدا کردن ، یافتن ، متوجه شدن ، تشخیص دادن .
“ <i>For the defendant</i>	فيصله به نفع مدعی علبه .
<i>Finder</i>	یابنده ، متوجه .
“ <i>S FEE</i>	اجر تی که بالنکدار با شخصی میدهد که مشتری برایش پیدامیکند .
<i>Finding</i>	در یافت ، کشف ، قرار ( محکمه ) .
“ <i>Of fact</i>	فيصله درباره اصل موضوع .
<i>Fine (V)</i>	جریمه کردن ، توانان گرفتن .
(n)	جریمه ، توانان .
<i>Fire insurance</i>	بیمه حریق .
<i>Firearm</i>	اسلحة آتشی ، سلاح ناریه .
<i>Firm (n)</i>	اداره ، تجارتخانه .
<i>Law</i> “	دارالوکاله حقوقی .
(Adj)	ثابت ، راسخ ، عزم قوی ، متین .
“ <i>Offer</i>	عرضه بادوام ، عرضه ثابت .
“ <i>Name</i>	اسم تجارتبی ، عنوان تجاتی .
“ <i>FISCAL</i>	مالیاتی ، مختص مالیه حکومت .

“Agent	ناینده امور مالی .
“Policy	سیاست مالی .
“YEAR	سال مالی .
<i>FIT</i>	مناسب ‘شایسته’ صلاحیت دار، مهضی ‘سالم’ از ابر
<i>Fitness</i>	شایستگی ‘لیاقت’ ظرفیت .
<i>Certificate of</i> “	تصدیق اهلیت ‘تصدیق کفایت’ .
<i>Fix (V)</i>	تعیین نمودن ‘برقرار کردن’، نصب کردن ‘متمر کردن ساختن’ .
“Rates	وضع نمودن نرخ ‘تشییت نرخ’، تعیین نرخ .
<i>Fixed</i>	معین ‘مقرر’ ثابت ‘محکم’ .
“Assets	د رائی مشخص دارایی ، ثابت .
“Liabilities	دادنی معین ‘دین ثابت’ (از نگاه مبلغ و میعاد) .
“Prices	قیم معین ‘قیم ثابت’ .
<i>Fixing</i>	التحساب .
“Bail	تعیین نمودن ضمانت .
<i>Price</i> “	تعیین خیر قانونی نرخ ( درقاوا این اختصاری اضلاع متعدد امریکا منع قرار داده شده ) .
<i>Fixture</i>	اشیای عقاری بموجب اتصال ، اشیای منقول متصل بر عقار که خیر قابل نقل باشد .
<i>Flag</i>	پرچم، پرقر، علم .
<i>Law of the</i> “	قانون پرچم (در کشتی) .
<i>Flagrant</i>	مشهود، آشکاراً .
“Violation	تخلص واضح ، تجاوز مشهود، جرم مشهود .
<i>Flee (V)</i>	فرار کردن ، گریختن ، مخفی شدن .
“From justice	فرار نمودن از عدالت .
“To the wall	اتخاذ آخرین تدبیر بفرض رفع حمله قبل از آنکه به عمل دفاع مشروع پرداخته شود .
<i>Float (V)</i>	مشاور بودن (در هوای آب) ، معلق بودن، بجزیان اقیدن ، دایر کردن ، انتشاردادن .
“A company	تاسیس نمود یک شرکت .
“A loan	انتشار دادن یک قرضه .
<i>Floating</i>	مشاور ، متحرک غیر ثابت ، سیوال .
“Capital	سرمایه دورانی ، سرمایه آزاد بقصد امور جاریه .
“Charge	قضیین عمومی .
“Policy	بیمه صلکیت هائی که اغلب تغییر قیمت یا تغییر جاه میدهد .

<i>Foetus</i>	جنین در ماههای اخیر قبل از ولادت.
<i>Follow (V)</i>	تعقیب نمودن، خدمت کردن، پیروی نمودن، ایفانمودن.
“ <i>A precedent</i> <i>For</i>	از یک سابقه پیروی نمودن، پیروی از سلف. برای، در مدت، در عرض، زیرا.
<i>Challenge a juror</i> “ <i>cause</i>	رداصولی عضو هیئت منصفه.
“ <i>Collection</i>	بغرض تادیه، بمنظور جمع آوری.
“ <i>Value received</i>	در بدل تادیه.
<i>Forbear (V)</i>	صرف نظر نمودن، امتناع نمودن، حوصله بخارج دادن.
<i>Farbearnace</i>	بردباری، حوصله، اغماض گذشت، امتناع، جبر.
<i>Force</i>	قوت، قدرت، جبر، اهمیت، افواز، جریان.
“ <i>Majeure</i>	آفات معاوی، حالات مجبره، قوه مجبره.
“ <i>Unreasonable</i> “	تعرض اغراق آمیز.
<i>Forced sale</i>	فروش جبری، فروش تعییلی.
<i>Forcible detainer</i>	تصرف غیر قانونی که با تشدید صورت گرفته باشد.
<i>Forcible entry</i>	تصرف اجباری.
<i>Foreclose (V)</i>	محروم کردن، سلت کردن.
“ <i>A mortgage</i>	قبض رهن عقاری، قبض عقار تحت رهن بغرض حصول دین.
<i>Foreclosure</i>	سقوط حق اقامه دعوی (نسبت به مرور میعاد)، قبض فروش ملکیت تحت رهن برای حصول دین.
“ <i>Sale</i>	خارجی، اجنبی.
<i>Foreign</i>	صند تبادله قابل تعصیل در خارج مملکت.
“ <i>Bill of exchange</i>	شرکت سهامی خارجی.
“ <i>Corporation</i>	طلاقی که در خارج مملکت حاصل میشود.
“ <i>Divorce</i>	محل سکونت یک شخص در خارج مملکت، حکم محکمه مملکت خارجی.
“ <i>Domicile</i>	بول خارجی.
“ <i>Judgment</i>	تجارت خارجی.
“ <i>Exchange</i>	شخص خارجی.
“ <i>trade</i>	رئیس هیئت منصفه.
<i>Foreigner</i>	عدلی، محکمه ای.
<i>Foreman of a jury</i>	
<i>Forensic</i>	

<i>“ Medicine</i>	طب عدلی .
<i>Foreseeable</i>	عواقب .
<i>Forfeit</i>	توانان ، جریمه ، مصادره ، ضبط از طرف حکومت .
<i>“ Bail</i>	جهج و حرمان .
<i>“ A bond</i>	توانان ، ضمانت .
<i>Frfeiture</i>	فقدان ضمانت ، عذر، تعمیل تعهدات .
<i>Forge (V)</i>	حرمان از حق ، حرمان از (ملکیت) با اثر ضبط ، حرمان .
<i>“ D Check</i>	جعل نمودن .
<i>“ D signature</i>	چک جعلی .
<i>Forgery</i>	امضای ساختگی . امضای جعلی .
<i>Form</i>	سند یا امضای جعلی ، جعل در ( اسناد یا امضاء )
<i>“ S of action</i>	شکل ، طرز ، صورت ، نوع ، ترتیب ، ورق ، طبقه ، لمعه .
<i>Legal “ s</i>	شکلیات دعوی ، کل دعوی .
<i>Formality</i>	فورمه قانونی .
<i>Formula</i>	شکلیات ، فورماتیته .
<i>Fornication</i>	نسخه ، فورمول ، فورمه .
<i>“ Forswear (V)</i>	ارتباط جنسی ، زنا .
<i>Forthwith</i>	انکار کردن ترک کردن ، ( یک عقیده یا مسلک ) .
<i>Fortuitious event</i>	دقتاء ، فوراء .
<i>Forum</i>	واقعه غیر مترقبه .
<i>Law of the “</i>	محکمه یا محل اجتماع خلق برای مباحثه در اطراف امور مملکتی ( در روم ) .
<i>Doctrine “ non conveniens</i>	قانون محل محکمه ، قانون محل اجرای قضاء .
<i>Forwarding agent</i>	اصولی که حسب آن یک محکمه بعلت نفع طرفین با شاهد رد قضاء میکند .
<i>Found (V)</i>	ناینده حمل و نقل .
<i>“ A corporation</i>	تاء سیس کردن ، بنیاد گذاشتن .
<i>Foundation</i>	تاء سیس نمودن یک شرکت سهامی .
<i>Founded on</i>	سرمایه که حسب وصیت یک امرخیریه اختصاص داده میشود ، وقف ، بنیاد بیاناد گذاری ، مؤسسه خیریه .
<i>Founder</i>	بنیاد از .
	مؤسسان .

<i>" S shares</i>	سهم الشراکه موسسین ، اسهام موسسین .
<i>Four corners of a document</i>	اصل مندرجات صند .
<i>FOUR CORNERS RULE</i>	قاعده که طبق آن تنها خسارات بیش بینی شده در عقد قابل جبران می باشد .
<i>Fourteenth Amendment</i>	تعدیل شماره ۱۴ قانون اساسی اصلاح متحده امریکاء .
<i>Fractional</i>	کسرات ، کسری ، جزئی .
<i>" Shares</i>	قسختی از سهم الشراکه ، قسختی یا جزئی از اسهام امتیاز ، معافیت ، اجازه زامه .
<i>Franchise</i>	امتیاز انحصاری .
<i>Exclusive "</i>	
<i>" Tax</i>	محصولیکه از درک تأسیس بلک شرکت تادیه میشود ( طابق بر سرمايه شرکت ) ، مالیات بر امتیاز شرکت ، معافیت از محصول پستی .
<i>Franking privilege</i>	برادرانه .
<i>Fraternal</i>	انجمنی که بخوبی تأمین منافع اعضاء تأسیس میگردد بیمه مقابله .
<i>" Benefit association</i>	
<i>" Insurance</i>	حیله ، تقلب .
<i>Fraud</i>	
<i>Statute of " s</i>	قانونی که برای انعقاد بعضی معاملات مقاوله تحریری را حکم میکرد حیله کارانه ، تقلب کارانه ، متقلب ، شیاد .
<i>Fraudulent</i>	اختفای حیله آمیز ، اختفای حیله آمیز .
<i>Concealment</i>	التنقل متقلبانه ( بغرض خساره صند ماختن داین ) .
<i>" Conveyance</i>	جایز ، معاف ، آزاد ، مجانية ، عاری .
<i>Free</i>	آزادی ، استقلال .
<i>Freedom</i>	آزادی گفتار .
<i>" Of speech</i>	مالکیت مطلق .
<i>Freehold</i>	مالک مطلق .
<i>Freeholder</i>	
<i>Freight</i>	کرایه حمل و نقل ، محموله کشتی .
<i>Cost insurance and "</i> <i>(CIF)</i>	سیف ، می . ای ؟ اف فروش مال باز دید مصروف بیمه و حمل و نقل .
<i>Fresh pursuit</i>	تقطیب بلا فاصله .
<i>Friend of the court</i> <i>(see AMICUS curiae)</i>	مشاور محاکم ( انجمن هائی که دریک موضوع تحت بحث در مسح کم نظریه ای طرفانه میدعند ) .
<i>Froivolous pleading</i>	صورت حال مضحك ، دفاع مضحك ، مذافعه بی اساس .

<i>Frontage</i>	منظره، روی، نمای عمارت، روبرو، مواجهه.
<i>Fronting on</i>	روبرو
<i>Fructus (L)</i>	افزایش (حاصلات)، مشعر.
“ <i>Industriales</i>	محصول کار شخصی، ثمر کار شخصی.
“ <i>Naturales</i>	ثمر طبیعی.
<i>Fruits</i>	ثمر، میوه، حاصلات.
“ <i>Of a crime</i>	اشیای حاصله جرم.
“ <i>Of the land</i>	حاصلات زمین.
<i>Frustration</i>	محرومیت، عجز، بطلان.
“ <i>Of contract</i>	فسح معامله بنابر عدم امکان اجرای آن.
<i>Fugitive</i>	فراری.
“ <i>From justice</i>	فراری عدل.
<i>Full</i>	مملو، کامل، تمام.
“ <i>Court</i>	جلمه عمومی محاکمه.
“ <i>Faith and credit clause</i>	مادة فانون اساسی که باساس آن هریک از دول اصلاح متحده امریکا به قوانین و محاکم سایر دول اعتبار صیدهد.
<i>Function</i>	صدم، وظیفه.
<i>Functional</i>	مامور، وظیفه دار.
<i>Fund (V)</i>	تدارک نهودن پول.
(n)	وجهه، صندوق، پشتی وانه، ذخیره، سرمایه، مبلغ معینی بیک منظور خاص.
<i>Revolving</i> “	وجوه قابل تجدید.
<i>Sinking</i> “	وجوه استهلاکی، پس اندازی که از مفاد آن دیون مؤسسه تابدیه میشود.
<i>FUNDAMENTALBREACH</i>	تخلف از اهم مقاله.
<i>Fungible</i>	قابل معاوضه.
“ <i>Goods</i>	اجناسی که عوض دارد.
<i>Furnish (V)</i>	تهیه نمودن.
<i>Furtherance</i>	پیشرفت.
<i>Future</i>	مستقبل، آینده.
“ <i>Interests</i>	مفاد حصول شدنی آینده (درملکیت غیرمنقول).
<i>Futures</i>	عقدیکه در آن مدعی بهای آینده و عده داده دشود، خرید و فروش اسناد تجاریه طبق نرخی که در آینده پیش بینی میشود.

# G

<i>Gain</i>	منقاد ، منفعت ، افزایش ، از دیاد .
<i>Gainful</i>	مشمر ، پر منفعت .
“ <i>Occupation</i>	شغل با منفعت .
<i>Gallows</i>	چوبه دار ، رواق .
<i>Gamble</i>	قمار .
<i>Gambling</i>	قمار بازی ، قمار
<i>Game</i>	بازی ، سرگرمی ، شکار ، حیوانات شکار شده .
“ <i>Code</i>	قانون نامه شکار .
“ <i>KEEPER</i>	محافظه شکار ، محافظه شکار گاه .
“ <i>Laws</i>	قوانين شکار .
“ <i>Of chance</i>	بازی طالع .
<i>Gaming</i>	قمار بازی .
“ <i>Contract</i>	شرط بستن .
“ <i>AND WAGERING CONTRACT</i>	مقابله شرط و قمار .
<i>Garnish(V)</i>	اخطرار دادن ، ابلاغ نمودن .
<i>Garnishe</i>	ثالث دستگیر شده ، شخصی که علیه او حکم احضار صادر شده ، شخصی که ملکیت یا بول مدعی علیه در تصرف اوست .
<i>Garnishment</i>	احضار غیر به محکمه ، احضار لائمه به شخصی که ملکیت غیر در تصرف اوست .
<i>Gazettee</i>	جريدة .
<i>Official</i> “	جريدة رسمی .
<i>General</i>	عمومی ، کلی ، جامع .
“ <i>Assembly</i>	اسامبله عمومی .
“ <i>Average contribution</i>	سهم گیری مساویانه (در خطرات ناشی از نقلیات بحری) .
<i>GENTLEMENT AGREEMENT</i> . عقد متکی بر حسن نیت، عقد معاری از الزام قضائی.	
<i>Genuine</i>	اصلی ، حقیقی .

<i>QENUS(V)</i>	نوع ، جنس .
<i>Gerrymander</i>	تفسیم حوزه های رای گیری بهدف سیاسی .
<i>Gestation</i>	حاملکنی ، بار داری .
<i>Gestio (V)</i>	رفتار ، رویه ، اداره .
<i>Negotiorum “</i>	شخصی که به میل خود بدون موافقت یا تقاضای شخص دیگر امورش را اداره کند .
<i>Gift</i>	بخشنش ، هدیه ، تعارف ، تحفه .
“ <i>Causa Mortis</i>	بخشنش بعد از مرگ .
“ <i>Inter VIVOS</i>	بخشنش در موقع حیات .
<i>Gilt edged</i>	رویه طلاء ، ارزش درجه اول .
<i>Gist</i>	علت اساسی ، جان مطلب ، نکته اساسی .
“ <i>Of an action</i>	علت اساسی یک عمل .
<i>Give (V)</i>	دادن ، بخشیدن ، فرض کردن ، معین کردن ، فروختن ، پارشدن .
“ <i>An bequeath</i>	بنام ارث دادن ، میراث بوردن بوصیت ، وصیت کردن به .
“ <i>Judgment</i>	قضاؤت نمودن .
“ <i>Notice</i>	ابلاغ کردن ، اخطار دادن .
<i>Glossator</i>	قفسیر نویسن .
<i>Go without day</i>	بدون حساب روز زندگی کردن .
<i>Going</i>	روان ، رایج ، حرکت ، رفتار .
“ <i>Concern</i>	شغل فعال ، تجارت جاری .
“ <i>Concern value</i>	ارزش تجارت جاری .
“ <i>PRICE</i>	قیمت معمولی .
<i>Good</i>	خوب ، نیک ، نافع ، شایسته ، ارزنده ، کافی .
“ <i>Cause</i>	علت مقننه ، موجبه کافی ، علت موجبه .
“ <i>Consideration</i>	عوض دارای ارزش ، عشق و علاقه طبیعی .
“ <i>Faith</i>	حسن نیت .
“ <i>Title</i>	مند اصولی .
“ <i>Will</i>	شهرت چارچی ، شهرت نیک یک شغل (درامور حسایی ) ، حسن نیت .

<i>Suspended sentence during "behavior</i>	حکم بی‌جل (در صورت رفتار نیک) .
<i>Goods</i>	کالا، جنس، دارایی منتقل
<i>Govern (V)</i>	زماداری نهادن، حکومت کردن، اداره کردن تسلطیاً فتن، به نظم دراوردن.
<i>Government</i>	حکومت، دولت، حکمرانی، هیئت اداری.
<i>Federal</i>	حکومت فدرالی .
<i>Local</i>	حکومت محلی، اداره محلی.
<i>State</i>	حکومت محلی، اداره محلی، حکومت ایالتی .
<i>Governmental</i>	حکومتی .
<i>" Agency</i>	نایابنده گی دولتی، آژانس حکومتی .
<i>Acting in a "capacity</i>	اجرا آلت بسمت ارکان دولتی .
<i>" EFFECTIVENESS</i>	اصول موثریت اداره .
<i>Governor</i>	والی، حاکم، رئیس (بانلک) .
<i>Grace</i>	لطف، مرحمت، پیشایش، دعای قبل از غذا، جناب (دوكماو كشيشاهي بزرگ) ، جمال، ظرافت زيركى .
<i>" Period</i>	موعد اضافی پرای پرداخت .
<i>Days of "</i>	تعداد ایامی که در طول آن امکان پرداخت موجود است، مهلت قانونی، ایام شامل مهلت .
<i>Grade</i>	رتبه، درجه .
<i>Civil service "</i>	رتبه ساموریت ملکی .
<i>Graft</i>	پیوژند .
<i>Grand</i>	کبیر، بزرگ، عمد، عظیم، اعلیٰ
<i>" Jury</i>	خیشی که راجع به اتهام يك نظر يه مید، هیأت منصفه تحقیق .
<i>" Larceny</i>	اختلاس، سرقت .
<i>Grandfather clause</i>	مقرات تبعیضی علیه سیاه پوستان در قوانین اساسی ایالات جنوب اخلاق عتمده امریکا .
<i>Grant (V)</i>	بخشنده دادن، برآوردن (خواهش) تصدیق کردن قبول کردن اجازه دادن، تعهد کردن .
<i>(n)</i>	امداد، بخشش، امتیاز، اعطای، اعطای .

<i>Grantee</i>	امتیاز گیرنده ، بخشش گیرنده .
<i>Grantor</i>	امتیاز دهنده ، بخشش دهنده ، واگذار کننده .
<i>Gratuitous</i>	مجانی ، را پگان ، بسی موجب ، بدون عوض .
<i>" Bailment</i>	امانت مجانی .
<i>Grantuity</i>	پاداش ، انعام ، رایگانی ، لطف .
<i>Gravamen</i>	شکایت اصلی ، اساس (یک اتهام) .
<i>" Of a charge</i>	موضوع پلک جرم .
<i>Grievance</i>	شکایت ، تذالم .
<i>Grog ship</i>	سمافی (برای مشروب خواری) .
<i>" Act</i>	قانون مرآکز تهییه مشروب .
<i>Gross</i>	مطلق ، عمومی ، کلی .
<i>" Income</i>	عایدات مجموعی .
<i>" NEGLIGENCE</i>	خطای منگین .
<i>" Weight</i>	وزن مجموعی .
<i>Group insurance</i>	بیمه دسته جمعی ، بیمه پلک گروپ اشخاص .
<i>Guarantee</i>	ضمانت ، تعهد ، تعهدله .
<i>Guarantor</i>	متعمد ، ضابن .
<i>Guaranty (V)</i>	ضمامت کردن ، تعهد کردن .
(n)	ضمانت ، تعهد .
<i>Guardian</i>	محافظا ، وصی ، قیم ، مامور (معاونت اجتماعی) ولی .
<i>" Ad litem</i>	قیم جریان دعوی .
<i>Legal "</i>	قیم که طبق قانون مؤلف باشد .
<i>Guardianship</i>	میحافظت ، قیومت ، وصایت .
<i>Guilt</i>	قصیر جرم .
<i>Guilty</i>	مجرم ، مقصرا .
<i>Enter a plea of guilty</i>	اعتراف نمودن به جرم ، اقرار به مجرمیت .

# H

<i>Habeas corpus</i>	هیباس کورپس، تضمین قانون دو برا بر توقيف و حبس اختیاری.
<i>Writ of “</i>	امرا محضار شخص توقيف شده به محکمه.
<i>Habitation</i>	سکونت، اقامت، مسکن، منزل.
<i>Habitual</i>	معمولی، هیشگی، عادی، اعتیادی.
<i>“ Criminal</i>	مجرم اعتیادی.
<i>Hague</i>	هاگ، لاهه (یا پیخت هائیند).
<i>Hang(V)</i>	آویختن، بدارزدن، آویزان شدن، پهن شدن بدون هدف معین گشتن، انتیدن.
<i>Hangman</i>	جلاد.
<i>Harbor (n)</i>	پناهگاه، بندر، رهایش گاه.
<i>Harbor(V)</i>	پنهان کردن، مخفی نگهداشت.
<i>“ A CRIMINAL</i>	اختفای مجرم.
<i>Harmonize (V)</i>	هم هنگ ساختن، مرتب نمودن.
<i>Harmony</i>	هم آهنگ، انسجام، توافق، یکدی.
<i>In “ with</i>	موافق با.
<i>Hatch Act</i>	قانونیکه فعالیت سیاسی کارمندان دولتی را محدود میسازد.
<i>Have (V)</i>	داشتن، مالک بودن، بدست آوردن، صرف کردن مصادب بودن، ادعی کردن، خواهش داشتن.
<i>“ And hold</i>	مجبور کردن، بهتردانست.
<i>Haven</i>	بندر، پناهگاه.
<i>Tax “</i>	ملکتی که مقررات آن را ج به محصول تصدی های خارجی، خیلی مناسب است.
<i>Hazard</i>	پیخت، تصادف، خطر.
<i>Hazardous</i>	متخاطره آمیز، احتمالی.
<i>Head</i>	سر، رأس، عدد، جلو، دماغه، آمر، عنوان، موضوع.

<b>HEAD NOTE</b>	خلاصه، اجمالی .
“ <i>Of a family</i>	رئیس فامیل ،
“ <i>Office</i>	مرکز اصلی .
<i>Health</i>	صحت، حال، سلامتی .
“ <i>Officer</i>	مامور امور صحبیه .
<i>Board of “</i>	هیئت صحبیه .
<i>Department of “ Education and welfare</i>	وزارت امور صحبی و معارف .
<i>Hearing</i>	سمع، رسید کی، محکمه، حسن سامنه، مژده .
“ <i>Fair</i>	محاکمه عادلانه، رسید کی مناسب و مقرر انصاف
“ <i>Preliminary</i>	استطلاق قبلی .
“ <i>De novo</i>	رسید کی مجدد .
<i>Hearsay</i>	شایعات، افواه .
“ <i>Evidence</i>	شهادت نقل قول .
“ <i>Rule</i>	قاعده که حسب آن شهادت به نقل قول قبول میشود .
<i>Heat of passion</i>	شدت شوق، شدت هیجان .
<i>Hedge (V)</i>	محصور کردن، جلوگیری نمودن، پنهان شدن، خود را حفظ کردن .
<i>Hegemony</i>	تفوق، استیلاء، برتری، میادت .
<i>Heir</i>	وارث (برای مردانستعمال میشود) .
“ <i>Apparent</i>	وارثی که حق وراثت او با تولد طفل دیگری از بین نمی رود .
“ <i>At law</i>	وارث قانونی .
<i>Heiress</i>	وارثه، میراث بر زن .
<i>Hereafter</i>	زین بعد، آینده، آخرت، عقبی .
“ <i>Cited as</i>	که در ذیل مسمی است، به قرار ذیل .
<i>Hereditaments</i>	ارث، مایملک (زمین و اموال غیر منقول)، ملک عقاری، ارث عقار .
<i>Hereditary</i>	موروثی، آبائی .
“ <i>Succession</i>	وراثت قانونی، حق میراث بازندگان .
<i>Heretofore</i>	ماهقاً، قبل .
<i>Heritable</i>	قابل توارث .
<i>High Court</i>	محکمه ابتدائیه برای مسائل عمده (در انگلستان) .
<i>Hi - jack</i>	حمله راهنمای بر قاچاق بران مشروبات الکولی .

<i>Hire</i>	اجاره ، اجرت ، کرايه ، مزد .
<i>Hire purchase (Eng)</i>	خرید به قسط ، عقد اجره خرید ( عقدیکه در آن یک مؤسسه تمویلی این بایع و مشتری مداخله کرده شی را از بایع می خرد و می پس به مشتری اجاره داده در عین حال اختیار خرید را نیز باو میدهد .
<i>Hiring</i>	اجاره ، کرايه .
<i>His Excellency</i>	جلالتمناب .
<i>His Honor</i>	ذات اشرف محترم .
<i>Hold (V)</i>	در دست داشتن ، محکم گرفتن ، در برداشتن ، منعقد نمودن ، نگهدارشتن ، صاحب بودن .
<i>Holder</i>	دارنده ، نگهدارنده ، حامل ، مالک .
<i>" In due course</i>	حامل باحسن نیت ( در اسناد تجارتی ) .
<i>Holding company</i>	شرکت هالدنگ ، شرکت بزرگی که منافع آن در سایر شرکت ها باندازه زیاد است که میتواند رویه آنها را از طریق رای دهی تعیین کند .
<i>Homage</i>	تعظیم ، احترام ، امتنان ، اکرام .
<i>Home</i>	خانه ، منزل ، وطن .
<i>" Office</i>	وزارت داخله ( در انگستان ) .
<i>" Rule</i>	حکومت محلی مستقل .
<i>Homestead</i>	مال و متعاع فارم ( بالحققات آن ) ، خانه با مرافق و مبالغی ملحق بان .
<i>" Act</i>	قانون توزیع اراضی .
<i>Homicidal</i>	مر بوط به آدم کشی ، مر بوط به قتل .
<i>Homicide</i>	قاتل ، قتل ، ادم کش .
<i>Excusable "</i>	قتل غیر ارادی .
<i>Felonious "</i>	قتل با احوال مشددة .
<i>Justifiable "</i>	قتل بادفاع مشروع .
<i>Negligent "</i>	قتل خطاء .
<i>Honor (V)</i>	احترام کردن ، اشان اعطاء نمودن ، قبولی دادن حواله ،
<i>" A bill of exchange or check</i>	قبولی دادن یک حواله یا چک .
<i>Honorable</i>	محترم ، عزیزمند .
<i>Horn book</i>	کتاب قواعد ابتدائی .
<i>Hors</i>	برون ، خارج .
<i>Hostage</i>	گرو ، خنیجهت .

<i>Hostile</i>	مخالف ، دشمن ، خصم .
<i>" witness</i>	شهادت خصومت آمیز .
<i>Hostility</i>	خصومت ، دشمنی ، مخالفت .
<i>Hour</i>	ماعت ، وقت .
<i>DURING business "s</i>	دراوقات کار
<i>House</i>	خانه ، منزل ، مجلسن ، اطاق .
<i>" Of commons</i>	مجلس عوام .
<i>" Of correction</i>	دارالتدبیب .
<i>Of lords</i>	مجلس اعیان ، صنا ، مشرانو جرگه .
<i>" Of representatives</i>	مجلس نمایندگان ، ولسی جرگه .
<i>Housebreaking</i>	سرقت باشکست درودیوار ، اخلال مسکن ، تخریب
<i>Household</i>	اہل خانه ، خاقواده ، خدمه .
<i>Hue and cry</i>	هیاهو ، غریبو ، داد و فریاد .
<i>Hung jury</i>	هیئت منصفه که به توافق اراء نایبل شده نمیتواند
<i>Hunting</i>	شکار .
<i>" License</i>	اجازه نامه شکار .
<i>HURT</i>	جرح .
<i>CRIEONS "</i>	جرح کاری .
<i>Husband</i>	شوهر .
<i>" And wife</i>	زن و شوهر .
<i>Hypothecation</i>	رهن گذاری (اموال غیر منقول) ، رهن عقار .
<i>Hypothesis</i>	فرضیه ، نظریه .
<i>Hypothetical question</i>	سوال فرضی .

\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*

<i>Identification</i>	تشخیص هویت ، تحقیق شخصیت ، اثبات هویت ، تعین هویت .
<i>Identify (V)</i>	پکی دانستن ، تشخیص دادن، هویت شخصی را ثبت نمودن .
<i>Identity ‘ Of invention</i>	شخصیت مدلی ، هویت ، معاثلت ، مطابقت . شباخت و اختراج به طریقه ای که مقررات موضوعه زیرپایه شده باشد .
<i>Ignorance “ Of fact</i>	جهل ، بیخبری ، عدم معرفت ، عدم اطلاع . عدم اطلاع از واقعیت ، بیخبری از میکوادعه ، جهل نسبت به حقیقت امر .
<i>“ Of the law</i>	عدم اطلاع از قانون ، جهل قانون ، جهل نسبت به قانون .
<i>Culpable</i>	خطای جزائی ، قصور جرمی .
<i>Ignore(V)</i>	چشم پوشیدن ، رعایت نکردن ، انکار نمودن .
<i>“ A BILL of indictment</i>	صادر نمودن حکم عدم سمع ، رد کردن ادعانامه .
<i>Illegal</i>	نامشروع ، خلاف قانون ، حرام .
<i>Illegality</i>	بی قانونی ، نامشروع ، غیرقانون .
<i>Illegitimacy</i>	نامشروعی ، حرامزدگی .
<i>Illegitimate</i>	نامشروع ، حرامزاده ، ناجاییز .
<i>Illicit</i>	مخالف قانون ، مخالف شرع .
<i>Illusory</i>	واهی ، خیالی ، گمراه کننده .
<i>“ Contract</i>	مقاؤله غیروانعی ، قرارداد ساختگی .
<i>Imitation</i>	تقلید ، ساختگی ، قلب .
<i>“ Of a trade mark</i>	تقلید مارک تجاری .
<i>Immaterial</i>	معنوی ، بی تفاوت . بی اهمیت .
<i>“ Fact</i>	واقعه غیر مؤثر در ماهیت دعوای .
<i>“ Issue</i>	استنتاج از مطالبی که بر اصل موضوع تأثیر نداشته باشد .

<i>To object to an offer of proof as “</i>	اعتراض گرفتن علیه ادعای اثبات بعلت اینکه باصل موضوع ربطی ندارد.
<i>Immediate</i>	فوری ، مستقیم ، راساء .
“ <i>BENEFIT</i>	مفادیکه حین عقد معامله بدست می آید .
“ <i>Cause</i>	علت مستقیم .
“ <i>Notice</i>	یادداشت فوری ، اطلاع فوری .
<i>Immediately</i>	فوراء ، بلاوقفه ، مستقیماء ، راساء .
<i>Immigration</i>	مهاجرت .
<i>Imminent</i>	نزدیک ، قریب الوقوع .
“ <i>Danger such as justifies self defense</i>	خطر فعلی که مستوجب دفاع مشروع گردد .
<i>Immoral</i>	خلاف اخلاق .
“ <i>Consideration</i>	تعهد خلاف اخلاق ، عوض خلاف اخلاق .
“ <i>Contract</i>	عقدی که موضوع آن مخالف اخلاق باشد .
<i>Immovable</i>	قیر قابل انتقال ، ثابت .
“ <i>Property</i>	ملکیت غیر منقول ، عقار .
<i>Immoveables</i>	اموال غیر منقول .
<i>Impair (V)</i>	تخرب کردن ، متزلزل ساختن ، ضعیف نمودن .
<i>IMPANEL (V)</i>	ترتیب نمودن .
“ <i>A jury</i>	لیست هیئت منصفه را ترتیب نمودن .
<i>Impartial</i>	بی طرف .
“ <i>jury</i>	هیئت منصفه بی طرف .
“ <i>Witness</i>	شاهد بی طرف .
<i>Impeach (V)</i>	انتقاد کردن ، متهم نمودن به جنایت ، تقدیم اعتراض توسط متهم به پارامان .
“ <i>A Judgment</i>	بریک فیصله ایجاد گرفتن ، به یک فیصله اعتراض نمودن
“ <i>Public official</i>	تعقیب جزائی علیه مامور دولت ، اتهام مامور دولت به جنایت ، اعلام جرم علیه مامور دولت .
“ <i>A witness</i>	رد نمودن یک شاهد ، جرح شهود کردن .
<i>Impeachment</i>	قردید اتهام .
<i>Articles of “</i>	اتهام تحریری علیه مامور دولت .
“ <i>Of a witness</i>	قردید یک شاهد .

<i>Impediment</i>	مانع، مشکل، سد.
<i>Imperfect</i>	ناقص، ناتمام.
<i>" Title</i>	مند، ناقص.
<i>Implead (V)</i>	شامل ساختن به دعوى.
<i>" A third party</i>	پاه شخص ثالث را شامل ساختن، شخص ثالث را ملزم ساختن.
<i>Implication</i>	اشاره، دلالت، مفهوم (ضمى).
<i>Implied</i>	ضمى، مضمر تذكروضمى.
<i>CONDITION</i>	قييد ضملى.
<i>" BY CONDUCT</i>	ملزوم دررورىه.
<i>" Contract</i>	مقاؤله ضملى.
<i>" Easement</i>	حق ارتقاء ضملى.
<i>" Notice</i>	يادداشت ضملى، اطلاع ضملى.
<i>" Powers</i>	قدرت ضملى.
<i>" TERMS</i>	مواد ملزم.
<i>" Warranty</i>	تعهداتى كهدرمقاوله مضمرهاشد.
<i>Import (V)</i>	وارد نمودن.
<i>Importation</i>	وارادات.
<i>Imported</i>	وارد شده.
<i>" Goods</i>	اجناس وارد شده.
<i>Imports</i>	اقلام وارداتى، رامتعه وارداتى.
<i>Impose (V)</i>	تحميميل كردن، وضع كردن.
<i>" A duty</i>	گذاشت يك وظيفه بعهده يك شخص.
<i>" A tax</i>	وضع نمودن ميحصلون.
<i>Imposition</i>	تحميميل، وضع، عوارض.
<i>Impossibility</i>	عدم امكان، ناممكنت.
<i>" Of performance of a contract</i>	عدم امكان ايفاي يك عقد.
<i>Initial IMPOSSIBILITY</i>	ناممكنت اجرای مقاؤله از روز عقد آن.
<i>SUBSEQUENT "</i>	نا ممكنت اجرای يك مقاؤله بعده بروز يك حادثه بعدى.

<i>SUPERVENING</i>	نا ممکنیت اجرای یک مقاوله بعلت بروز یک حادثه بعدی .
<i>Impossible</i>	ناممکن .
<i>" CONTRACT</i>	شرط ناممکن .
<i>" Contract</i>	عقد ناممکن .
<i>Impost</i>	مالیات، محصول، حق الامتیاز، حق الورود .
<i>Impotence</i>	ضعف، ناتوانی .
<i>" As ground FOR divorce</i>	ناتوانی که علت طلاق شود .
<i>Impound (V)</i>	توقف نمودن، ضبط کردن .
<i>Imprimatur (L)</i>	منظوری، اجازه طبع .
<i>Imprison (V)</i>	حبس نمودن .
<i>Imprisonment</i>	حبس .
<i>False</i>	توقف اختیاری .
<i>ILLEGAL</i>	توقف غیر قانونی .
<i>" IN THE FIRST NOISIVID</i>	حبس پولیسی عادی .
<i>" IN THE SECOND DIVISION</i>	حبس اصلاحی .
<i>Improbable</i>	غیر متحمل، بعید .
<i>Improper</i>	نامساعد، نادرست، نامناسب، بی محل .
<i>" Pleading</i>	صورت حال نادرست، صورت دعوای غلط .
<i>" Venue</i>	محلی که انجام اقامه دعوی ممکن نباشد، اقامه دعوی به محکمه که صلاحیت رسیدگی را نداشته باشد .
<i>Improve (V)</i>	اصلاح نمودن، بهبود بخشدیدن .
<i>Improvement</i>	بهبود، اصلاح، ترقی .
<i>Impute (V)</i>	نسبت دادن، مینهیم کردن، بحساب آور ن .
<i>" D knowledge</i>	اطلاع ضمنی، معلومات ضمنی، معلومات مضمر .
<i>" D negligence</i>	خطای معنوی، قصور مغمرا ( در اطفال ) .
<i>" Notice</i>	ورقه اتهام، ورقه احضار .
<i>In</i>	در، به، در ظرف، به موقع .
<i>Endorsement</i>	ظہر نویسی به حامل، ظہر نویسی سفید .
<i>" blank</i>	درجمله ملکیت، به تصرف .
<i>" Bonis</i>	به مقدار هنگفت .
<i>" Bulk</i>	در جلسه سری .
<i>" Camera</i>	طور مشترک .
<i>" Common</i>	

“ Consideration for	به علت ، دربدل .
Action “ equity	دعوى برويت انصاف .
ESSE	موجودد ، درحالت وجود .
Facts “ evidence	وقایع مورد بحث .
“ Extremis	در اخرین دقایق .
“ FACT	حقیقتا .
Payment “ Full	تادیه کلی .
“ PAYMENT “ FUTURE	تادیه آینده .
“ Haec verba	باوجود عین این کلمات .
Payment “ kind	برداخت باجنسن .
Contribution “ kind	اشتراع باجنسن .
LOCO parentis	بعوض والدین .
“ Pari delicto	به تصاوی قصور .
“ Perpetuity	برای ابد .
Judgment “ personam	حکم مربوط به شخص .
Judgment “ rem	حکم مربوط به اشیا .
“ Posse	امکان .
Quasi “ rem	شبهه اشیا .
“ Stipes	از اصول (والدین) بارت بردن .
“ Transitu	در حالت ترانزیت .
“ Witness whereof	بحیث شاهد .
Inadequate	کم ، ناشایسته .
“ Consideration	عدم کفایت عوض ، تعویض نامناسب وغیر کافی
“ Damages	عدم کفایت جبران .
“ Remedy at law	راه حلی که باقایون موافق نباشد .
Inadmissible	غیر قابل قبول .
“ Evidence	دلیل غیر قابل سمع .
Inalienable	انتقال ناپذیر .
Incapacity	ناتوانی ، عدم صلاحیت .
Legal “	عدم اهلیت قانونی .
Inception	آغاز ، شروع .
Incest	ارتكاب عمل جنسی بانام حارم .

<i>Inchoate</i>	ناقص، ابتدائی، بدروی، تازه شرع شده.
<i>" Dower</i>	مفاذن به ملکیت شوهر که در صورت فوت او قابل اخذ میگردد.
<i>, Lien</i>	ادعادر بر ابرملکیت که هنوز تحقق نیافتنه باشد.
<i>" Right</i>	سقوط حق حجز، حق حجز نافض، اجرا آت حجز که نافض یاناتمام باشد.
<i>Incidental</i>	حقی که هنوز قابل استفاده نیست.
<i>POWERS of a corporation</i>	اتفاقی، فرعی، جزئی.
<i>Incite(V)</i>	صلاحیت فرعی یک شرکت.
<i>" Another to commit a crime</i>	تحریک نمودن، انگیختن.
<i>Inclose(V)</i>	تجزیه کردن، دیگری بار تکاب یک جرم.
<i>Inclosure</i>	در جوف جاه دادن و ارسال کردن، احاطه کردن احاطه، ضمیمه.
<i>Include(V)</i>	شامل بودن، گنجاندن.
<i>Income</i>	عاید.
<i>Gross "</i>	سر جمع عاید.
<i>Net "</i>	عاید خالص.
<i>" Tax</i>	مالیات بر عایدات.
<i>Incompatibility</i>	عدم توافق، عدم تناسب.
<i>" As ground for divorce</i>	عدم سازش منحیث علت طلاق.
<i>Incompatible</i>	نامساز، ناموافق.
<i>Incompetency</i>	عدم لیاقت، عدم صلاحیت.
<i>Incompetent</i>	فاقد صلاحیت، محجور، فاقد اهلیت، بسی کفایت.
<i>" Evidence</i>	دلا یابی که طرف سمع محاکمه واقع نشود، ادلہ ناقص یاناتمام.
<i>Inconsistent</i>	بسی تناسب، مغایر.
<i>" Pleading</i>	صورت حال بسی ربط و تناسب.
<i>Incorporate (V)</i>	آمیختن، مستجد کردن، صورت قانونی دادن، تأسیس کردن.
<i>Incorporated</i>	یکجا.
<i>Incorporation</i>	شرکت، ابعاد، انضمام، الواقع، شخص حقوقی، تشکیل.
<i>Articles of "</i>	اساسن نامه شرکت.

<i>Incorporeal</i>	غیر مادی ، معنوی .
“ <i>Property</i>	ملکیت غیر مادی .
<i>Increase(V)</i>	اضافه نمودن .
“ <i>Basic capital</i>	اضافه نمودن سرمایه ابتدائی .
<i>Increment</i>	افزایش ، مفاد .
<i>Incriminate (V)</i>	متهم ساختن .
<i>Incriminating</i>	اثبات کننده اتهام ، اتهام آمیز .
‘ <i>Statement</i>	گفتار اتهام آمیز .
<i>Incumbent</i>	ستکفیل ، مفاد پر زده ، متصدی لازم .
<i>Incumber (V)</i>	تحت ضمانت گذاشتن .
<i>Incumbrance</i>	مانع ، قید ؛ گرو عقار ، حق رهن در عقار .
<i>Incur(V)</i>	بردوش گرفتن ‘ سبب شدن
“ <i>A liability</i>	مسئولیتی را بردوش گرفتن .
<i>Indebtedness</i>	دین ، مرهونیت ، مديونیت ، قرضداری .
<i>Indecent</i>	زشت ، وقیع ، معیوب ، غیر لائق
“ <i>Exposure</i>	اهانت به عفت عام .
<i>Indefeasible</i>	فسخ ناپذیر .
“ <i>Right</i>	حقوق غیر قابل فسخ ؛ حقوق ثابت .
<i>Indefinite</i>	نامعلوم ، نامحدود ، نامعین .
<i>Indemnify(V)</i>	تضمين کردن ، جبران نمودن ، تلافی کردن .
“ <i>Ing bond</i>	بیمه تلافی ، تضمین به مقابل خسارات احتمالی ، بیمه زیان .
<i>Indemnitee</i>	کسی که حقش تلافی می شود .
<i>Indemnitor</i>	جبران کننده .
<i>Indemnity</i>	بیمه ، غرامت ، تلافی ، تعویض ، امان ، عفو عام
	مصطفویات از جرا
“ <i>Insurance as a contract of “</i>	بیمه که در بدل تعویضی از ضرر عقدی شود .
“ <i>Bond</i>	بیمه تلافی ، بیمه زیان .
“ <i>Policy</i>	بیمه تلافی ، بیمه تعویض .
<i>Indenture</i>	عقد دوجانبه ، تعهد دو طرفه .
<i>Independence</i>	آزادی ، استقلال .
<i>Independent</i>	مستقل ، آزاد .
“ <i>Auditor</i>	محاسب آزاد .

“Contractor	قراردادی مستقل ‘ تیکه دار آزاد .
Indeterminate	نامعلوم ، مبهم ‘ غیر محدود ‘ غیر معین .
“ Sentence	حکم معجازات برای مدت نامعین حکم ‘ مجہول .
Indicia	علامت ‘ اشارت .
“ Of ownership	قرینه مالکیت .
Indict(V)	اتهام کردن ‘ متهم ساختن به ، ادعا کردن علیه شکایت نمودن علیه .
Indictable	قبل اتهام ‘ قابل تعقیب ‘ قابل اعتراض .
“ Offensec	منحه‘ جرمی که از طریق اجراءات (INDICTMENT) اقامه می شود که ، جرمی که جزای آن تردیدی باشد .
Indictment	اتهام ، سند اتهام ، اتهام تحریری توسط هیئت تحقیق که در محض محاکمه سوگند خورده وادعی میکند که متهم مرتکب عملی گردیده که قابل مجازات می باشد (در انگلستان) .
Indigent	محناج ‘ بینوا .
Indirect	غیر مستقیم .
“ Evidence	ادله استنتاجی ، شهادتی که از صورت اثبات چند واقعه بوجود می آید .
“ Tax	مالیه غیر مستقیم .
Indispensable	حتمی ، واجب ، ضروری ، لازمی ، لابدی .
“ Party to a suit	طرفی که وجود او در دعوی لازمی است طرف اساسی دعوای .
Individually	فرد فرد ‘ منفرداً شخصاً .
“ Liable	مسئول شخصی .
Indivisible	غیر قابل تقسیم ، غیر قابل تجزیه .
“ Contract	عقد غیر قابل تجزیه .
Indorse (V)	ظهور نویسی نمودن .
“ A check	ظهور نویسی نمودن یک چک .
“ A promissory note	ظهور نویسی حجت .
“ A BILL of / ADING	ظهور نویسی پارنامه .
Indorsee	ظهور نویس شده ‘ کسی که عمل ظهر نویس به نفع او صورت گرفته .
Indorsement	ظهور نویسی .
Accommodation “	ظهور نویسی بدون عوض به نفع عامل .

<i>Blank</i> “	ظهر نویسی کامل، ظهر نویسی بدون قید اسم ظهر نویس شده که به موجب آن هر حامل می تواند از سند امتناده کشد.
<i>Conditional</i> “	ظهر نویسی مقید به شرط.
<i>Full</i> “	ظهر نویسی اسخی.
<i>restrictive</i> “	ظهر نویسی که معاملات ایندۀ سند را متوقف میسازد.
<i>Special</i> “	ظهر نویسی که به اسم شخص معتبر اجراء میشود.
<i>Indorser</i>	ظهر نویسی.
<i>Indubitable</i>	بی شبیهه، بی چون و چرا، بی تردید.
<i>Induce</i> (V)	وادار ساختن، موجب شدن، نایل شدن، رغبت کردن، استنتاج نمودن، استخراج کردن.
<i>Inducement</i>	موثر، موجب، باعث.
<i>Industrial</i>	صنعتی.
“ <i>Life Insurance</i>	بیمه حیات، متکی بر عقدی که با اساس آن، وسسه بیمه مرتبه به شخص، تحت بیمه مراجعت کرده و سهم بیمه را اخذ میدارد.
<i>INDUSTRY</i>	صنعت.
<i>Ineligibility</i>	عدم اهلیت برای انتخاب، شدن عدم، اهابت برای کاندید شدن.
<i>Ineligible</i>	غیر قابل انتخاب.
<i>INEXPEDIENT</i>	نامرغوب.
<i>Infancy</i>	طفولیت، صغر.
<i>Infant</i>	طفل، صغیر.
<i>Infectious</i>	ساری، مکروbi.
” <i>DISEASE</i>	مرض مکروbi، مرض ساری.
<i>Inference</i>	استنباط، نتیجه، حاصل، استدلال، استنتاج.
<i>Inferior</i>	ذلتانی.
“ <i>Court</i>	محکمه ماتحت.
<i>Influence</i>	نفوذ، تأثیر.
<i>Undue</i> “	بچه ترسانی، نفوذ غیر قانونی.
<i>Informal</i>	خارج قاعده، بی تشریفات، غیر رسمی، خصوصی.
<i>Information</i>	اتهام، اطلاع، خبر، اعلامیه، تبلیغ، پیشنهاد، استعلام
<i>Criminal</i> “	تعقیب جزائی، اتهام از طرف عضو خارنوایی تحقیقات جزائی.

<i>Informer</i>	متخبر، جاسوس.
<i>Infraction</i>	تعگل، نقض.
<i>Infringement</i>	تجاوز، تخلف، شکست، تیخطی.
“ <i>Of a patent</i>	تخلف از حق الاختراع.
“ <i>Of a trademark</i>	استعمال غیر قانونی علامه تجاری متعلق به غیر.
<i>Infringer</i>	جعل کنندۀ، متخلّف.
<i>Ingress</i>	دخول، اجازه دخول، مدخل.
“ <i>Egress and regress</i>	حق عبور و مرور از ملکیت غیر.
<i>Ingrossing</i>	تهیه نقل مطابق اصل.
<i>Inhabit (V)</i>	اقامت نمودن، سکونت گزیدن.
<i>Inhabitant</i>	ساکن، مقیم.
<i>Inherent</i>	جزء لا ينفك ذاتي.
“ <i>Power</i>	قدرت متعلق به، قدرت ذاتي.
<i>Inherit (V)</i>	پارث بردن.
<i>Inheritance</i>	میراث، دارائی.
“ <i>Tax</i>	محصول تره که.
<i>Initiate (V)</i>	آغاز کردن، آشناسختن.
<i>Initiation</i>	آغاز کردن، آشناسازی.
“ <i>Fee</i>	مبلغی که ابتداء بحیث حق الشمول پرداخته میشود.
<i>Initiative</i>	ابتکار.
<i>Injunction</i>	حکم محکمه مبنی بر منع قراردن بعضی اعمال مدعی عليه، نهی.
<i>Interlocutory</i>	حکم موتنی و تقسیم قضایی موتنی.
<i>Perpetual “</i>	حکم قاطع.
<i>Preliminary “</i>	حکم مقدماتی.
<i>Injure (V)</i>	آسیب رساندن.
<i>Injury</i>	آسیب، صدمه، خساره، خطأ و اشتباهی که قابل دعواست.
<i>Irreparable “</i>	آسیب علاج ناپذیر.
<i>Personal “</i>	صدمه جانی، صدمه شخصی.
<i>Injustice</i>	بی عدالتی خبط، محکمه.
<i>Inland</i>	داخلی.
“ <i>Bill of exchange</i>	حواله که داخل مملکت قابل حصول نشد.
“ <i>Navigation</i>	کشتی رانی داخلی.
“ <i>Waters</i>	آبهای داخلی.

<i>Inn</i>	مسافرخانه، سرای.
<i>Innkeeper</i>	صاحب مسافرخانه.
<i>Innocence</i>	بی گناهی.
<i>Innocent</i>	بی گناه، بی تقصیر، باحسن نیت.
“ Until proven guilty ”	یخض بی گناه تازمانیکه قصورش ثابت شود.
“ Purchaser ”	خریدار باحسن نیت.
“ Trespass ”	دخول بی غرضانه درملکیت غیر.
<i>Inns of court</i>	چهارمدرسه حقوق در انگلستان که امتیاز دادن دیپلوم وثیت در جدول وکلای مدافع را دارند.
<i>Innuendo (V)</i>	اشاره کردن.
<i>Inquest</i>	تحقیق.
<i>Coroner’s “</i>	تحقیقات قضائی که در صورت قتل شده بحضور هیئت منصفه صورت میگیرد.
<i>Inquiry</i>	موال، تحقیق.
<i>Inquisition</i>	تحقیق، تفتیش.
<i>Inquisitorial system</i>	اصول تحقیقاتی.
<i>INSANE</i>	دیوانه.
<i>Insanity</i>	علالت عقلی.
<i>Insolvency</i>	نادرای، بی بضاعتی.
<i>Insolvent</i>	بی بذاعت، نادر.
<i>Inspect (V)</i>	وارسی و تفتیش کردن.
<i>Inspection</i>	تفتیش، وارسی، مراقبت.
<i>Inspector</i>	مفتش.
<i>Installment</i>	قسط.
“ Buying ”	خرید به اقساط.
<i>Instance</i>	و هله، مورد، مثال، دعوی، التماسن صمیمانه
<i>Court of first “</i>	محکمه ریسدگی ابتدائی، محکمه ابتدائیه.
<i>Instigate (V)</i>	برانکیختن، تحریک نمودن.
<i>Instigation</i>	تحریک.
<i>Institute (V)</i>	دایر کردن.
“ An action ”	دایر نمودن یک دعوی.
(n)	مؤسسه، انجمن، شخصی که میراث دروهمه اول برایش میرسد و مکلف است آنرا به شخصی دیگر برساند.

<i>Institutes of Justinian</i>	(بعث اجتماعی در اطراف) قوانینی که تحت فرم انوار و ائی امپراطوری و سنتیون تهیه شده است.
<i>Instiution</i>	مسؤل سمه، موازین حقوقی، تأسیس، تعیین و ارت اصول و رواج معمول.
<i>Public</i> “	مؤسسه عامه.
<i>Instruct (V)</i>	تشریح امودن، امر کردن، اعطای تعلیمات، رهنماei کردن دستور دادن.
“ <i>A jury</i>	شرح مواد قانونی توسط قاضی برای هیئت منصفه به هیئت منصفه محول ساختن.
<i>Instruction</i>	تشریح، تعلیم دستور تهدیب، امر، وصیت، نصیحت استطاق از مشتمم، دستور.
<i>Instrument</i>	سند، وثیقه، وسیله.
<i>Law of negotiable “s</i>	قانون استناد تجاری.
<i>Insuhordination</i>	نافرمانی، عدم اطاعت.
<i>Insufficient</i>	کم، غیر مکفی، لقادان.
“ <i>Evidence to support the verdict</i>	فقادان دلایلی که بتواند اثبات حکم نماید.
<i>Insurable</i>	بیمه شدنی.
<i>INTEREST</i>	مصالح و منافعی (مربوط ملکیت یا یک شخص) که قابلیت بیمه شدن را داشته باشد.
<i>Insurance</i>	بیمه.
<i>Accident</i> ،	بیمه حوادث و وقایع، بیمه مصادیب.
<i>Automobile</i> “	بیمه حوادث ترافیکی.
<i>Burglary</i> “	بیمه سرقت.
<i>Casualty</i> “	بیمه حوادث، بیمه صدمه ملکیت باثر حوادث.
<i>Classes of “</i>	انواع بیمه، مسائل قابل بیمه.
<i>Employer’s liability</i> “	بیمه کارگران و مستخدمین واجیران ازو قایع و خطرات ناشی از کار.
<i>Fidelity</i> “	بیمه امانت داری و صداقت اعمال خادم.
<i>Fire</i> “	بیمه تلافی، بیمه جبران خسarde، بیمه تعویضی.
<i>Indemnity</i> “	بد عایله مسئولیت احتمالی، بیمه از خطرات.
<i>Liability</i> “	بیمه حیات.
<i>Life</i> “	بیمه وسائط نقلیه بحری، بیمه بار و وسائط نقلیه بحری
<i>Marine</i> “	
<i>Motor vehicle</i> “	بیمه ترمیم عراده جات.

<b>Mutual</b>	بیمه متقابله .
<b>" Adjuster</b>	تسویه کننده بیمه ، اصلاح کننده بیمه ، تصفیه کننده بیمه .
<b>" Agent</b>	نایندگی بیمه .
<b>" Broker</b>	دلال بیمه .
<b>" Commissioner</b>	کمیسار بیمه ، ناظر بیمه .
<b>" Company</b>	شرکت بیمه .
<b>" Policy</b>	عقد بیمه ، قرارداد بیمه .
<b>" Premium</b>	سهمیه بیمه ، قسط بیمه .
<b>Insure (V)</b>	بیمه کردن ، ضمانت کردن .
<b>Insured</b>	بیمه شده ، تحت بیمه .
<b>Insurer</b>	بیمه کننده .
<b>Insurrection</b>	شورش ، بغاوت .
<b>Intangible</b>	نامحسوس ، غیرقابل احساس ، غیرسادی .
<b>" Property</b>	ملکیت غیرمادی (حیثیت ، سند قرضه ...)
<b>Integrated</b>	توأم ، متوجه ، مکمل .
<b>" Bar</b>	انجمن و کلای مدافع که عضویتش اجباری است .
<b>" Writings</b>	توحید وثیقه .
<b>Integration</b>	انضمام ، کامل سازی .
<b>Integrity</b>	تعامیت ، درستگاری .
<b>Intelligibility</b>	وضوح ، قابلیت فهم ، صراحت .
<b>Intend (V)</b>	درنظرداشتن ، قصد کردم ، عزم نمودن ، اراده کردن .
<b>Intendment</b>	اراده حقیقی ، روحیه (یک عبارت برخلاف نص آن)
<b>Intent</b>	قصد ، هدف ، عزم ، نیت ، اراده .
<b>Intention</b>	نیت ، منظور ، مرام ، غرض ، قصد .
<b>STATEMENT OF</b>	اظهار قصد .
<b>Intentional</b>	ارادی ، عمدی ، قصدی .
<b>Inter</b>	بین ، درجمله .
<b>" Alia</b>	ضمن اشیای دیگر ، درز مره دیگر اشخاص .
<b>" PRAESENTES</b>	بین اشخاص حاضر .
<b>" VIVOS</b>	بین اشخاص زنده ، از یک شخص زنده به شخص زنده دیگر .
<b>Intercourse</b>	مراؤده ، ارتباط

<i>Sexual</i> “	مراهقه جنسی .
<i>Interdict (V)</i>	منع کردن ، نهی کردن .
<i>Interdiction</i>	نهی ، منع ، تحریر .
<i>Interest</i>	ربح ، سود ، مفاد ، علاقه ، مصلحت ، باعث ، مهتم
“ <i>In property</i>	مفاد در ملکیت .
<i>Absolute</i> “	مفاد غیر مشروط ، مفاد مطلق .
<i>Conditional</i> “	منفعتی که مقید بیک شرط باشد .
<i>Compound</i> “	ربح و رکب ، ربحی که از اصل دین و ربح آن حاصل میشود .
<i>Joint</i> “	مفاد مشترک .
<i>Simple</i> “	ربح ساده ، ربح اصل سرمایه یادین .
<i>Intrested party</i>	شخص ذی علاقه .
<i>Interference</i>	مدخله .
<i>Interim</i>	موقع ، در غیاب .
“ <i>Order</i>	امروزه .
<i>Interlocutory</i>	موقعی .
“ <i>Order or decree</i>	حکم یافرمان موقعی .
<i>Intermediary</i>	وسیط .
<i>Intermediate (V)</i>	واسطه کردن .
<i>Internal</i>	داخلی .
“ <i>Revenue Service</i>	شعبه عواید داخلی .
<i>International</i>	بین المللی .
“ <i>Court of Justice</i>	محکمہ بین المللی عدالت
“ <i>Law</i>	حقوق بین الدول .
<i>Private</i> “ <i>law</i>	حقوق بین الدول خصوصی .
<i>Public</i> .. <i>law</i>	حقوق بین الدل عمومی .
<i>Interpleader</i>	حکمی که در ضمن دعوای راجع به مملکت یک شی که از طرف چندین نفر مطالبه مگردد .
<i>Interposition</i>	صادر میشود .
<i>Interpret(V)</i>	اصولی که حسب آن دریک فدراسیون یکی از بیانات می تواند امر حکومت مرکزی را بهیث تجاوز از قانون اساسی رد کند .
<i>Interpretation</i>	ترجمه کرن ، تفسیر نمودن .
	تفسیر ، ترجمه .

<i>Interrogatories</i>	استنطاق .
<i>Interruption</i>	قطع ، انقطاع ، وقفه .
<i>Intersection</i>	محل تقاطع ، نقطه مشترک .
<i>Interstate</i>	بین ایالات ( در اضلاع متحده امریکا ) .
“ <i>Commerce</i>	تجارت بین ایالات ( در اضلاع متحده امریکا ) .
“ <i>Commerce Commission</i>	کمیسیون تجارت بین ایالات ( در اضلاع متحده امریکا ) .
<i>Intervening</i>	دخیل ، دخالت ، واسطه .
“ <i>Act</i>	فعل دخیل ، عمل دخیل .
“ <i>Agency</i>	عامل دخالت کننده ، نماینده میانجی گری
“ <i>Cause</i>	سبب دخیل .
“ <i>Force</i>	قدرت دخیل .
<i>INTERVENOR</i>	مدآلات کننده در دعوی .
<i>Intervention</i>	مدآله ، ورود شخص ثالث در دعوی
<i>Intestacy</i>	عدم وصیت ، فوت بی وصیت نامه .
<i>Intestate</i>	بی وصیت .
“ <i>Laws</i>	مقراتی که در صورت عدم وصیت نامه بالای میراث تطبیق میگردد .
“ <i>Succession</i>	تسوارث بی وصیت .
<i>Intimidation</i>	تحویف ، بچه ترسانی ، ترساندن ، در بیم افگندن
<i>Intoxicated</i>	مست ، نشه .
<i>Intoxicating</i>	سکر آور ، مست کننده .
<i>Intoxication</i>	مستی بی خودی .
<i>Intrastate</i>	داخل ایالت .
“ <i>Commerce</i>	تجارت داخلی یکی از ایالات اضلاع متحده امریکا تجارت ایالتی
<i>Intrinsic</i>	ذاتی ، درونی ، جوهری ، حقیقی ، در حد ذات خود ،
<i>Intruder</i>	مزاحم ، بخل .
<i>Intrusion</i>	دخول ، غصب تجاوز .
<i>Inure (V)</i>	افزودن .
“ <i>To the benefit of creditors</i>	افزودن به نفع دائنين .
<i>Invalid</i>	عاطل ، بی اعتبار .
<i>Invasion</i>	هیجوم ، تعرض ، تاختی .

<i>‘ Of privacy</i>	تعرض به خلوت یک شخص.
<i>Invent</i>	اختراع کردن، باقتن(دروغ)
<i>Invention</i>	اختراع.
<i>Inventor</i>	مخترع.
<i>Inventory</i>	فهرست موجودی.
<i>Invest (V)</i>	سرمایه گذاری کردن.
<i>Investigation</i>	تحقیق.
<i>Investiture</i>	مراهمی که در جمیعت های ماسوک الطوا یافی توأم با انتقال ملکیت زمین اجرأ میشود.
<i>Investment</i>	سرمایه گذاری.
<i>Inviolability</i>	مصون است.
<i>Inviolable</i>	مصون.
<i>Invitation</i>	دعوت، تقدیم.
<i>Invitee</i>	مدعو.
<i>Invoice (V)</i>	ورت حساب دادن، ترتیب دادن صورت حساب، ترتیب کردن پیلچک.
(n)	صورت حساب، فهرست حساب، لست حساب، پیلچک.
<i>Commercial “</i>	صورت حساب تجاری.
<i>“ Price</i>	قیمت محل فروشن.
<i>Involuntary</i>	غیر ارادی، بدون خواهش.
<i>“ Bankruptcy</i>	افلاس بخطا، افلاس غیر ارادی.
<i>“ Discontinuance</i>	وقفه غیر ارادی.
<i>“ Manslaughter</i>	قتل غیر ارادی، قتل غیر عمدی.
<i>“ Servitude</i>	وضعی که یک شخص را بدون رضا یتشن مجبور میسازد برای شخص دیگری کار کند.
<i>IOTA</i>	یک ناخن (پیمانه)، ذره.
<i>“ Of evidence</i>	یلک ذره دلیل.
<i>Ipso facto</i>	با اتکاء به خود واقعه.
<i>Ipso jure</i>	با انکاء بر مطلب قانون، با شرعاً نون.
<i>Irregular</i>	بی نظم، بی قاعده.
<i>“ Endorsement</i>	ظاهر نویسی خلاف اصول.
<i>Irregularity</i>	بی نظمی، بی قاعده کی.
<i>Irrelevancy</i>	عدم ارتباط.
<i>Irrelevant</i>	بیجاہ، بی ربط، بدون ارتباط، غیر مقبول.
<i>“ Answer</i>	جواب بی ربط، جواب خارج از موضوع.

<i>Evidence</i>	ادله غیر مقبول ، شهادت غیر وارد به دعوى .
<i>Irreparable</i>	جبان ناپذير .
“ <i>Injury</i>	خساره جبان ناپذير ، ضرر غیر قابل تعويض .
<i>Irrepleivable</i>	غیر قابل رهائى در قيد خصانت .
<i>Irresistible</i>	غیر قابل مقاومت .
‘ <i>FORCE</i>	قدرت مقاومت ناپذير .
“ <i>Impulse</i>	تحريك غیر قابل مقاومت ، جنبش مقاومت ناپذير .
<i>Irrevocable</i>	فسخ ناپذير .
“ <i>Letter of credit</i>	لیتراف کریدت که قابل فسخ نباشد ، اعتبار نامه فسخ ناپذير .
<i>Issue (V)</i> (N)	انتشار دادن ، صادر نمودن .
<i>Item</i>	انتشار ، نتیجه .
<i>Itemize (V)</i>	فقره ، قلم .
	جزء دادن ( یك حساب ) .

\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*

# J

<i>JAIL</i>	زندان ، محبس .
<i>jailer</i>	زندانبان ، نگهبان محبس .
<i>leopardy</i>	معروض به محاکمه ، خطر ، مخاطره ، محکوم کردن .
<i>Double “</i>	اصولیکه مانع محاکمه مجدد یک شخص برای عین جرم میگردد ، اصولیکه طبق آن هیچگس اباید بعلت یک جرم دوبار نمحکوم به حبس گردد .
<i>Jettison</i>	بدرویاریختن ، بدرویاریختن قسمتی از بار کشته برای نجات از غرق شدن
<i>Jobber</i>	دلال ، بالقطع کار ، دلال استاد بهادر .
<i>John Doe</i>	اسم فرضی (احمد ، زید) .
<i>join (V)</i>	مأحق شدن ، شرکت کردن .
<i>Joinder</i>	اشتراک ، اتحاد ، پیومن به شخصی دیگری در جریان دعوی ، تقارن .
“ <i>Of actions</i>	اقامه چندین درخواست در بـک دعوی ، گنجاندن چند موضوع در بـک دعوی .
“ <i>OF parties</i>	اختلاط چند شخص به صفت مدعی یا مدعی علیه .
<i>Joint</i>	مشترک .
“ <i>And several liability</i>	مسئلیت فردی و دسته جمعی ، مسئلیت مشترک و منفرد .
“ <i>Bank account</i>	حساب بانکی مشترک .
“ <i>Enterprise</i>	عمل مشترک ، تصدی مشترک .
“ <i>Interest</i>	منفعت مشترک .
“ <i>Stock company</i>	شرکت سهامی .
“ <i>Venture</i>	تصدی مشترک ، همکاری و سرمایه گزاری مشترک .
<i>Jointly</i>	مشترکاً .
“ <i>and severally liable</i>	مشترکاً و منفرداً مسئول .
<i>Journal</i>	ژورنال ، روزنامچه .
“ <i>Entry rule</i>	اصولیکه بر طبق آن میتواند دفاتر شوری را بفرض آنکه ایالیک قانون اصولاً تصویب یافته ملاحظه نمود .
<i>Judge</i>	قاضی ، داور .
“ <i>Advocate</i>	مدعی الع.وم در محکمه نظامی ، مفتی محکمه نظامی قاضی محکمه عسکری .

“ Made law	قواعد حقوقی که با اثر فیصله های محاکم تثبیت یافته است، سیستم حقوقی که در آن نظریات و تصمیمات قضات که بصورت صابقه قضائی در آمده حکم قانون را پیدا می کند.
Judgment	فیصله، قضاوت، حکم، محاکمه، رای، فکر.
Consent “	فیصله که مسوج ب رضاء طرفین واقع میگردد (مخصوصا درقوائیین ضد انحصاری امریکا).
Default “	فیصله غایابی، حکم غایابی.
Final “	فیصله قطعی، حکم نهائی.
Foreign “	فیصله محکمه خارجی.
Interlocutory “	حکم مؤقت، فیصلی مؤقت (در امور قضایی مستعجله)
“ Creditor	دائینی که فیصله محکمه را در دست دارد، داین قانونی.
“ Debtor	مديونی که حکم محکمه علیه اوصادر شده باشد.
“ In personam	فیصله علیه شخص معین.
“ In rem	فیصله علیه ملکیت خاص.
“ On the merits	فیصله بر اصل دعوا، حکم صادر بر موضوع دعوا
Judicature	قوه قضائیه، مامورین قضائی، قضاء.
Judicial	قضائی، مختص به محاکم.
“ Branch of the government	قوه قضائی دولت، رکن قضا.
“ Discretion	استقلال قضائی.
“ Notice	قدرت قاضی در پذیرفتن بعضی وقایع باون آنکه ادله اثبات اقامه شده باشد، قرار قاضی در پذیرفتن مسایل و دلایلی که معمولاً تردید نمیگردد.
“ Power	قوه قضائیه.
“ Proceeding	دعوى قضائي، اجراءات قضائي.
“ QUESTION	منازعه قضائي، مسئله تحت صلاحیت قضا.
“ Remedy	تدبیر قضائي، تجویز قضائي.
Judiciary	قوه قضائيه، قضائي، مربوط به محاکم.
Jump bail	ضمانت را رعایت نکردن، فرار کردن شخصی در حالیکه خامن یا کفیل داده
Jura (L)	حقوق.
Jural	حقوقی.
Jurdical	قضائي، محاکموی.

<i>Jurisconsult</i>	حقوق دان ، فقیه ، قانون دان .
<i>Jurisdiction</i>	صلاحیت قضائی ، حوزه صلاحیت ، حق رسیدگی ، قلمرو قضائی .
<i>Concurrent</i> “	صلاحیت قضائی که متعلق به دو مرجع باشد، صلاحیت قضائی مشترک و موافق .
<i>Excess of</i> “	تجاوز از صلاحیت .
<i>Exclusive</i> “	صلاحیت خاص، صلاحیت قضائی منحصر به رسیدگی از نوعی قضایا .
<i>Foreign</i> “	صلاحیت محکمه خارجی .
<i>Limited</i> “	صلاحیت محدود .
“ <i>ON HIGH SEAS</i>	محاکم امور بحری .
<i>Jurisdictional</i>	مربوط به امور قضاعی .
“ <i>plea</i>	دفع شکلی (صینی بر عدم صلاحیت محکمه بر رسیدگی دعوی)
<i>Jurisprudence</i>	رویه قضائی، علم تفسیر قانون، مجموعه تصمیمات قضائی محاکم .
<i>Jurist</i>	عالیم حقوق، فقیه، متخصص حقوق مدنی یا حقوق بین الدول خصوصی .
<i>Juristic</i>	حقوقی .
“ <i>Act</i>	عملی که عواقب حقوقی دارد، عمل قانونی، عمل حقوقی .
<i>Juror</i>	عضو هیئت منصفه .
<i>Jury</i>	هیئت منصفه یک گروه اشخاصی که بعد از سمع جریان و رویداد قضیه در محکمه راجع به الزام و عدم الزام متهم رأی میدهد .
<i>Grand</i> “	هیئتی که راجع به اتهام یک شخص نظریه میدهد هیئت منصفه تحقیق .
<i>Hung</i> “	هیئت منصفه که قادر به اخذ تصمیم راجع به الزام متهم نبوده از تاخته هیئت جدیدرا ایجاب میکند .
<i>Petit</i> “	هیئت منصفه که در محکمه حضور داشته و موقع رسید کی قضایای مدنی و جزائی ابراز ننلر میکند .
<i>Commissioner</i>	مامو دولت که مؤلف ترتیب ... جدول اسماء، هیئت منصفه میباشد .
<i>Impanel a</i> “	لیست هیئت منصفه را ترتیب دادن .
<i>Jus (L)</i>	حقوق، قانون، حق .
‘ ‘ <i>Ad bellum</i>	حق اعلام جنگ .

<i>" Gentium IN BELLO "</i>	حقوق بین الدول . قوانين بین الدول حرب .
<i>" Soli</i>	مقررات حقوقی محل واقعه ، اصل حقوقی قانون عرفی انگلیس (کامن لاو) که مطابق آن تابعیت طفل روی محل تولد او تعیین می شود .
<i>Just</i>	درست ، عادلانه .
<i>Justice</i>	عدالت .
<i>" Of the peace</i>	محکمه صلحیه .
<i>Justiciable</i>	قابل محکمه ، مورد محکمه .
<i>" Controversy</i>	منازعه که از طریق قضائی قابل فیصله باشد ، قضیه قابل محکمه .
<i>Justifiable</i>	موجہ ، قابل دفاع ، قابل قبول .
<i>" Cause</i>	موجبه معقول ، علت معقول ، علت مشروع ، عذر قانونی .
<i>" Homicide</i>	قتلی که قانون جواز میدهد ، قتل در حالت دفاع مشروع ، قتل مجاز .
<i>Justification</i>	دلیل تبرئه ، حقائبیت ، آذیتیه .
<i>Justified</i>	متکی بر حق ، با اساس .
<i>Justness</i>	صحت ، عدالت ، حقائبیت ، حق .
<i>Juvenile</i>	خورد سال .
<i>" Courts</i>	محکمه اطفال و خورد سالان .
<i>" DELINQUENT</i>	مجریبیت طفل و خورد سالان .
<i>Juxtaposition</i>	بهلوی هم گذاری .

# K

<i>Kazy</i>	قاضی .
<i>Keep (V)</i>	حفظ کردن ، رعایت کردن ، برگذار نمودن ، برقرار داشتن .
“ Proper records	یک جریان راطور مرتب و منظم ثبت کردن .
<i>Keeper</i>	نگهبان ، هرستار .
<i>Keeping</i>	رعایت ، حفاظت .
“ A gambling house	اداره محل تفریح و بازی ( قمار ) .
“ Books	وجیبه ترتیب حساب و دیوان ، دفترداری اصولی .
“ The peace	حفاظت صلح .
<i>Key (adj.)</i>	کلید .
<i>Kidnap (V)</i>	ربودن اطفال ، اختطاف .
<i>Kidnapping</i>	بچه دزدی ، ربودن ( اطفال زنان و مردان ) .
<i>Kill (V)</i>	به قتل رساندن .
<i>Killed</i>	مقتول .
<i>Kin</i>	نزاد ، فامیل ، اقارب .
<i>Kindred</i>	اقریباً ، اهل ، خویشاوندی ، متشابه .
<i>King</i>	پادشاه .
<i>Kingdom</i>	سلطنت ، پادشاهی ، مملکت ، قلمرو سلطنت .
<i>King ‘s evidence</i>	اطلاع دادن از شرکای جرم با اثرو عنده معافیت ، عذر قانونی تبرئه کننده .
<i>Kleptomania</i>	وسواس دزدی ، جنون سرقت .
<i>Knock down</i>	ضرر چکش مزایده کننده که معنی اعلام فروشن را یکی از داوطلبان دارد .
<i>Know (V)</i>	دانستن ، فهمیدن .
“ ALL men by these presents	جمله مقدموی که در تحریر مفاولات انتقالی کهنه معمول است .
<i>Knowing/y</i>	عدم آ ، باعلم به موضوع ، عنقاً .
“ And wilfully	عدم آ وارادتا ، عالماً و عامداً .
<i>Knowledge</i>	اطلاع ، فهم ، دانش ، علم ، معرفت ، جزت .
<i>Kuown</i>	معلوم ، معروف ، مشهور .
<i>Koran</i>	قرآن مجید ، سیمه حرف شریف ، فرقان .

L

<i>Labor</i>	کار ، زحمت ، کارگر .
“ <i>Dispute</i>	منازعات بین کارگرو کارفرما .
“ <i>Union</i>	اتحادیه کارگران .
<i>Laborer</i>	کارگر ، عمله .
<i>Laches</i>	اهمال ، قصور ، سهل انگاری ، میعاد .
<i>Estoppel by “</i>	قدان حق اقامه دعوی با اهمال .
<i>Lack</i>	福德ان ، کمبود ، عدم ، احتیاج .
“ <i>Of jurisdiction</i>	عدم صلاحیت .
<i>Lacuna</i>	خلال .
“ <i>In the law</i>	خلای قانونی ، خالیگاه قانونی .
<i>Lading</i>	بار کردن ، حمل کردن .
<i>Bill of “</i>	بارنامه .
<i>Lame duck president</i>	رئیس دولت که امتیازات او بعلت تعین عوضش کاسته شده است ، رئیس جمهور که دوره انتخابش پایان رسیده .
<i>Land</i>	سرزمین ، خاک ، ملک .
“ <i>Grant</i>	اعطای زمین دولتی .
“ <i>Tax</i>	مالیات زمین .
<i>Landlocked</i>	محاط به خشکه .
<i>Right of transit for “</i> <i>countries</i>	حق ترانزیت مالک محاط به خشکه .
<i>Landlord</i>	مالک (زمین) ، موقر ، صاحب مهامانخانه .
“ <i>And tenant</i>	مالک و مستاجر ، موجر و مستاجر .
<i>Lands</i>	املاک ، اموال موروثی .
“ <i>Tenements and hereditaments</i>	زمین و کلیه حقوقی که به آن ملحق است .

<i>Language</i>	لسان؛ زبان، کلام، عبارت، اسنوب،
<i>Narrowly construe the "of a statute</i>	تفسیر محدود مطالب قانون.
<i>Lapse (V)</i>	سقوط کردن، سلب شدن، سپری شدن، از دست رفتن.
(n)	خطا، اشتباه، سقوط، مرور (زمان)، سقوط حق بعور زمان.
<i>Lapsed</i>	معزول، از اعتبار افتاده.
<i>" Insurance policy</i>	عقد بیمه باطل.
<i>Larcenous</i>	دزد، فعلی که سرقت محسوب شود.
<i>" Intent</i>	قصد مرتبت.
<i>Larceny</i>	دزدی، سرقت.
<i>Grand "</i>	سرقت مبالغ هنگفت.
<i>Petit "</i>	سرقت مبلغ کوچک، سرقت ناچیز.
<i>Lascivious</i>	شهود آنی، شهود انگیز.
<i>Last</i>	آخرین.
<i>" Clear chance doctrine</i>	اصولی که مسئولیت را برداش شخصی میگذارد که میتوانست مانع بروز یک حادثه گردد.
<i>" Will and testament</i>	آخرین وصیت (راجع به دارائی عقار)، وصیت آخرین در وقت موت.
<i>Court of " resort</i>	محکمه صاحب صلاحیت قاطع، محکمه نهائی (محکمه که آخرین مرجع استدعا در قضیه بورد نظر باشد).
<i>Latent</i>	پنهان، خاموش.
<i>" Defect</i>	نقص مخفی.
<i>Law</i>	حقوق، قانون، عدل.
<i>Adjective "</i>	مقررات اصول محاکمه.
<i>Administrative "</i>	حقوق اداره (در انگلستان شامل احکام اداری و کنترول قضائی اداره میباشد).
<i>Admiralty "</i>	حقوق بحر، قانون بحیریه.
<i>Bankruptcy "</i>	قانون افلاس.
<i>Canon "</i>	قوانين دینی.

<i>Case</i> “	دویه قضائی .
<i>Civil</i> “	حقوق مدنی .
<i>Commercial</i> “	حقوق تجارت .
<i>Common</i> “	حقوقی که از فیصله های محاکم وجود آمده است.
<i>Constitutional</i> “	قانون اساسی ، حقوق اساسی .
<i>Criminal</i> “	حقوق جزاء .
<i>Customary</i> “	حقوقی که متکی بر رسم و رواج باشد، حقوق تعاملی .
<i>International</i> “	حقوق بین الدول .
<i>Martial</i> “	حالت اضطرار .
<i>Mercantile</i> “	قانون تجاری ، حقوق تجارت .
<i>Military</i> “	قوانين اردو .
<i>Municipal</i> “	حقوق داخلی .
<i>Natural</i> “	قوانين طبیعی .
<i>Penal</i> “	حقوق جزاء .
<i>Personal</i> “	حقوق احوال شخصی .
<i>Positive</i> “	قوانين وضعی ، حقوق وضعی .
<i>Private</i> “	حقوق خصوصی .
<i>Probate</i> “	حقوق وراثت .
<i>Public</i> “	حقوق عامه .
<i>Unwritten</i> “	حقوق غیر مدون ، حقوق غیر مكتوب .
“ <i>Merchant</i>	قانون تجارت ، حقوق تجارت .
“ <i>Of EVIDENCE</i>	مقررات مربوط به سایل اثبات .
“ <i>Of the flag</i>	قوانين پرچم .
“ <i>Of the land</i>	قوانين داخلی ، قانون مملکت .
“ <i>Of PROPERTY</i>	حقوق عینی .
“ <i>Of TORTS</i>	حقوق مسئولیت های مدنی .
“ <i>Reporis</i>	رویداد فیصله های محاکم .
<i>Lawful</i>	مشروع، قانونی .
“ <i>Age</i>	سن قانونی .
“ <i>Entry</i>	دخول مشروع .
<i>Lawless</i>	بسی قاعده، بی قانون .

<i>Laws</i>	قوانين .
“ <i>Of the several states</i>	قوانين هریک از ایالات اضلاع متحده امریکا .
“ <i>Of war</i>	قوانين بین الدول حرب .
<i>Lawsuit</i>	اقامه دعوى ‘ دعوى ’ قضيه .
<i>Lawyer</i>	قانون دان .
<i>Lawyman</i>	امى ‘ عامى ، خارج از حرفة يامسلکى .
<i>Leading</i>	عمده ، رهنماء ، اساسى .
“ <i>Case</i>	قضيه وضع گفته قاعده حقوقى .
“ <i>Question</i>	مسئولي گه به مشاهد طوري متوجه ساخته ميشود که جوابش به اسانى داده شده بتواند .
<i>Learned</i>	عالم ، دانشمند ، علمي .
‘ <i>In the law</i>	متبحر در مسائل قانونى ‘ عالم قانونى .
<i>Learning</i>	علم ، دانش ، معرفت ، درس .
<i>Lease (V)</i>	اجاره دادن ، اجاره گرفتن .
(n)	اجاره ، عقد اجاره ، مدت اجاره .
<i>Leasehold</i>	اجاره دارى ، موجر ، مستاجر ، عين مستأجره (زمین که به اجاره داده شده) .
<i>Leave (V)</i>	ترک نمودن ، رها گردن ، دست کشیدن از ، عازم شدن
(n)	اجازه ، رخصت ، اذن ، استيدان .
“ <i>Of absence</i>	اجازه مخصوصی ، اجازه غيبت .
“ <i>Of court</i>	اجازه محاكمه .
<i>Ledger</i>	دفتر كبیر ، دفتر گل
<i>Legacy</i>	ميراث ، ارث ، ترکه .
<i>General</i> “	ميراثی که مستحقین آن بصورت عمومی تعین شده باشد
<i>Residuary</i> “	باقيمائده ميراث که بعد از توزيع به سایر ميراث خوران باقی میماند .
<i>Specific</i> “	ميراثی که در آن سهم هر يك از مستحقين آن تعين شده باشد .
<i>Legal</i>	قانونی ، مشروع .
“ <i>Age</i>	سن قانونی .
“ <i>Consideration</i>	تعويض قانونی ، علت یا سبب قانونی ، باعث یا موجبه قانونی .
“ <i>Incapacity</i>	عدم اهلیت قانونی .

“ <i>Remedy</i>	علاج قانونی ، تدبیر قانونی .
“ <i>Tender</i>	پول باعتبار ، پول قانونی .
“ <i>ENTITY</i>	شخصیت حکمی .
“ <i>Ethics</i>	دستیار اخلاقی (برای و کلامی مدافع) .
“ <i>Insanity</i>	علالت عقی مطابق مترات قانونی .
“ <i>Interest</i>	مفاد قانونی .
“ <i>Liability</i>	مسئلیت قانونی .
“ <i>notice</i>	یادداشت قانونی ، اعلان قانونی .
“ <i>Presumption</i>	قرینه قانونی .
“ <i>Proceeding</i>	دعوی حقوقی ، اجراءات محاکمه بفرض ثبیت حق یاتعین تأمینات ارتباط حقوقی .
“ <i>RELATIONSHIP</i>	
“ <i>Representative</i>	وکیل قانونی ، نماینده قانونی .
“ <i>Reserves</i>	ذخایر قانونی (ذخایر بالکی) .
“ <i>Residence</i>	مسکن قانونی ، اقامهگاه قانونی .
<i>Legalization</i>	تصدیق امضاء .
<i>Legalize (V)</i>	تصدیق نمودن هکسند بهیل سنداعتبار قانونی دادن .
Legally	قانونا ، شرعا .
“ <i>Adopted</i>	امریکه قانونا منظور شده باشد .
“ <i>Competent</i>	صلاحیت منکری بر قانون .
“ <i>constituted</i>	آنچه قانونا مرتب شده باشد .
“ <i>Liable</i>	قانونا مسئول .
<i>Legatee</i>	میراث خور بوصیت ، موصی له .
<i>Residuary</i> “	عصبه ، وارثی که بقیه تر که را (بعد فرض ذوى الفروض) اخذ کند .
<i>Legation</i>	سفارت خانه ، نماینده .
<i>Legator</i>	وصیت کننده ، موصی .
<i>Legislate (V)</i>	قانون گذاری نمودن .
<i>Legislation</i>	قوانين و مقررات ، تقدیم ، قانونگذاری .
<i>Legislative</i>	تقیینیه قوه مقننه ، قانونی .
“ <i>Act</i>	قانون .
“ <i>Branch of the government</i>	قوه تقیینیه دولت ، رکن تقیینیه دولت .
“ <i>Power</i>	قوه مقننه .
<i>Legislator</i>	مقنن ، قانون گذار .

<i>Legislature</i>	هئیت مقننه ، مجلس قانون گذاری .
<i>Legitimacy</i>	حقیقتیت ، مشروعيت ، صحت ، قانونیت ، ولدانسبی .
<i>Legitimate (V)</i>	مجاز قرار دادن ، مشروع اعلام نمودن ، قانونی ساختن ، حلال گردانیدن .
<i>(adj)</i>	مشروع ، قانونی ، حلال زاده .
<i>Legitimation</i>	قانونی کردن یک طفل نا مشروع بوسیله ازدواج رسمی والدین او ، تصدیق شرعی یاقانونی .
<i>Lend (V)</i>	قرض دادن ، اعانت کردن ، بن دادن .
<i>Lender</i>	قرض دهنده .
<i>Lessee</i>	مستثاجر ، اجاره دار .
<i>Lessor</i>	اجاره دهنده ، موجر .
<i>Let (V)</i>	اجاره دادن ، به کرايه دادن ، واگذاشتن ترک دادن .
“ <i>Bids</i>	اعلان داوطلبی نمودن .
“ <i>A CONTRACT</i>	پذیرفتن یک عرضه .
<i>Lethal</i>	کشنده ، مهملک .
“ <i>Weapon</i>	سلاح مهملک .
<i>Letter</i>	نامه ، مکتوب .
“ <i>Of credence</i>	اعتبار نامه .
“ <i>Of credit</i>	لتراف کریدت .
<i>Letters rogatory</i>	رجواست یک محاکمه به محاکمه دیگریکه درخارج حوزه آن مملکت قرار دارد بغرض سمع مجدد اقوال شهود از زبان خودشان .
<i>Letters testamentary</i>	اجازه نامه یک محاکمه مبنی بر تعین یک شخص برای انجام دادن امور وصایت شخص متوفی کرایسه .
<i>Letting</i>	دهی ، اجاره دهی .
<i>Leivable</i>	قابل مالیه بندی ، قابل وضع مالیه .
<i>Levy (V)</i>	أخذ عسکر ، جمع آوری نمودن عساکر ، تیحصیل نمودن مانیات .
(n)	تیحصیل مانیه ، اخذ عسکر ، وضع مالیه .
<i>Lewd</i>	بی حیا ، فرو مایه ، شهوت پرست ، عامی ، بیسواند .
<i>Lewdness</i>	بی عفی ، شهوت رانی ، فجور ، فساد ، فسق .
<i>Lex (L)</i>	قانون .
“ <i>Fori</i>	قانون مملکت مربوط محاکمه .

“ Loci	قانون محل ارتکاب ، قانون عرفی محلی .
“ Talionis	قانون تالیون ، قصاص .
<i>Liability</i>	مسئولیت .
<i>Absolute</i> “	مسئلایت مطلق .
<i>JOINT</i> “	مسئلایت یکجانی .
<i>JOINT AND SEVERAL</i> “	مسئلایت انفرادی و دسته جمعی .
“ Insurance	بیمه تضمیر ، بیمه خسارات واردہ بغیر .
<i>STRICT</i> “	مسئلایت جدی .
<i>STATUTORY</i> , ,	مسئلایت منکری بر موال قانون .
<i>TORTUROSTORWOC</i> “	مسئلایت مدنی ناشی از جرم .
<i>Liable</i>	مسئول .
<i>Libel</i> (V)	افترابستن ، توهین نمودن ، هجو (توسط نشرات) .
(n)	تهیه ، سهو ، افتراء ، دادخواست ، عویضه (درامور بحریه و دینی) .
<i>Libellant</i>	درخواست کننده ، خواهان ، مدعی (در محاکم امور بحریه و دینی) .
<i>Libellee</i>	مدعی علیه (در امور بحریه و دینی)
<i>Libellous</i>	مدعی علیه .
“ <i>Per quod</i>	بدنام کننده ، توهین آمیز .
“ <i>Per se</i>	اظهاری که جنبه توهین آن ثابت شده بتوالذ ، نشرات توهین آمیز مشکوک .
<i>Liberal</i>	بدنام کن بالذات ، توهین آمیز بدون اثبات خبر .
“ <i>Construction of a statute</i>	پیرال ، آزاد ، آزاد فکر ، مستقل الرأی .
<i>Liberty</i>	ازادی ، استقلال .
“ <i>Of contract</i>	ازادی عقد قرارداد .
“ <i>Of speech</i>	ازادی گفتار .
<i>Civil liberties</i>	ازادی های انسانی ، آزادی های مدنی .
<i>American CIVIL Liberties Union (ACLU)</i>	الجمع خصوصی امریکائی مرکب از اشخاصیکه به نفع آزادی های مدنی میگادله میکنند .
<i>License</i> (V)	اجازه دادن ، مرخصن نمودن .
(n)	لاسنس ، اجازه نامه .

<i>Licensee</i>	صاحب اجازه، صاحب امتیاز.
<i>Business</i> “	شخصی که ملکیت شخص دیگری را برای عقد یک معامله معرفی نماید.
<i>Licensing authority</i>	مقام امتیاز دهنده.
<i>Licensor</i>	امتیاز دهنده، جواز دهنده.
<i>Lie (n)</i>	دروغ.
“ <i>Detector test</i>	ویژله تشخیص دروغ.
<i>Lie (V)</i>	دروغ گفتن، دوام نمودن.
<i>Action will not</i> “	عدم موجودیت اسباب اقامه دعوا.
<i>Lien</i>	حق حجز، حق حجز موال مديون جهت تادیه دین، حق رهن.
<i>Lienee</i>	متصرف عنده، کس که اموالش حجز شده.
<i>Lienor</i>	صاحب حق رهن، حاجز.
<i>Life</i>	حیات.
“ <i>Annuity</i>	مبلغ سالانه که از درک بیمه حیات تادیه میشود، معاش سالانه در طول مدت حیات.
“ <i>Estate</i>	حقوق ملکیت که مدت اعتبار آن بسته به حیات منصرف و یا یک شخص دیگری باشد.
“ <i>In being</i>	بقیه حیات یک شخص.
“ <i>Insurance</i>	بیمه حیات.
“ <i>Tables</i>	جدول احتمالی، جدول طول حیات.
“ <i>Tenant</i>	شخصی که یک ملکیت را برای موعد حیات خودش یا میعاد حیات شخص دیگری در اختیار دارد.
<i>Likelihood</i>	احتمال، امکان.
<i>Likely</i>	احتمالی، ممکن.
<i>Limit (V.)</i>	محدود ساختن.
(n)	حد.
<i>Limitation</i>	محدودیت، قید، گذشت میعاد که موجب سقوط حق میگردد.
Statute of “ s	مرور زمان، مدتی که در قانون برای دعوى تعین شده.
<i>Limited</i>	محدود.
“ <i>Liability</i>	محدود دال مسئولیت.

<i>Line</i>	خط 'قطار.
<i>Collateral line of descent</i>	قرابت حواشی'، قرابت بین اشخاصی که ازیک جد مشترک باشند.
<i>" Of credit</i>	ستون جمع.
<i>Lineal</i>	قرابت دم(خون) 'عصبه.
<i>" Consanguinity</i>	قرابت عصبي (چون پدر و پسر).
<i>" Descent</i>	قرابت بخط مستقيم نسب (مانند پدر و پسر).
<i>Liquid</i>	تجھق یافته.
<i>Liquidate (V)</i>	تصفیه نمودن، سنجش و تادیه کردن.
<i>Liquidated</i>	تصفیه شده.
<i>" Account</i>	حسابی که در آن مبلغ معین باشد (خواه باش موافقه طرفین خوا بموجب قانون )
<i>" DAMAGES</i>	خسارات سنجدیده شده.
<i>Liquidating</i>	در حال تصفیه.
<i>" Distribution</i>	توزیع اسهام و وجهه نقد بعد از تصفیه.
<i>Liquidation</i>	تصفیه (حسابات و یا کار)
<i>" Dividend</i>	توزیع اسهام و مفاد بعد از تصفیه، تصفیه ربع.
<i>Liquidator</i>	مامور تصفیه.
<i>Liquor</i>	مشروب الکولی.
<i>List</i>	فهرست.
<i>" OF registered voter</i>	فهرست رای دهنده گان.
<i>Listed</i>	داخل فهرست، فهرست شده.
<i>Litera/</i>	لطفی.
<i>" Construction of a document</i>	تغییر به دو دیگر سند، تعبیر تحت النطقی سند).
<i>Literary</i>	ادبی.
<i>" Property</i>	ملکیت ادبی.
<i>Litigant</i>	طرف دعواي، مدعى، تقاضا کننده.
<i>Litigate (V)</i>	دعوي نمودن، شکایت کردن.
<i>Litigation</i>	منازعه، نزاع، دعواي، قضيه.
<i>Litigious</i>	دعوانئ، نزاعي.
<i>Littoral</i>	منطقه ساحلي.
<i>" Proprietor</i>	مالک منقطعه سا حلی.

<i>Livery</i>	تحویل، تسليم عقار، عقد مرغوب به تسلیمی.
<i>" Of seisin</i>	مراسم خاص تحویل املاک غیر منقول.
<i>Lives in being</i>	اشراف خاص صاحب حیات، اشراف خاص زنده.
<i>Living</i>	زنده، زندگی، حیات.
<i>Lloyd's</i>	مربوط لاید، از لاید (میر کت یمه نقليات انگلیسی که در سال ۱۸۷۱ اینجا بر تصویب مجلس عوام تأسیس گردید).
<i>" Association of underwriters</i>	اتحادیه یمه کنندگان انفرادی معروف به لاید
<i>Loan (V)</i>	قرض دادن.
<i>(n)</i>	قرض
<i>Building and " association</i>	اجمن رهنی و تعمیراتی.
<i>Lobby</i>	لایبی، چهیت های صاحب نفوذ در کنگره.
<i>Lobbying</i>	(مخصوصاً در اصلاح مجدد امریکا) اعمال نفوذ جمعیت ها در پارلمان.
<i>Lobbyist</i>	شخصی که بر پارلمان ابراز نفوذ می کند؛ تبلیغات چی در صالن استثمار مجلس شوری (برای تصفیه یک لایحه).
<i>Local</i>	محلی.
<i>" Assessment</i>	مالبات محلی که بغرض بهبود و اصلاح یک محل وضع میکردد.
<i>" Government</i>	حکومت محلی.
<i>Lockout</i>	تعطیل یک دستگاه بغرض نادیب هرسنل، بستن یک فابریکه یا کارگاه جهت اصلاح کارکران.
<i>Lock-up</i>	تو قیف خانه، نظارت خانه
<i>Locus (L)</i>	موقع، مکان، صحنه، محل.
<i>" Contratus</i>	محل عقد، محل وقوع عقد.
<i>" Delicti</i>	محل ارتكاب جرم، محل وقوع جرم.
<i>Lodger</i>	کرایه نشین، مستأئجر، ساکن، مقیم.
<i>Log rolling</i>	رویه ناشایست معمول در پارلمان، که موجب تصویب چند موضوع مختلف در یک قانون واحد میکردد.
<i>Loiter (V)</i>	ولگردی کردن، تاخیر کاری کردن، وقت گذراندن.

<i>Loitering</i>	عمل و لگر دی، تاخیر کاری کردن، وقت گذران.
<i>Lord</i>	ارباب، اعیان.
‘ <i>Campbell Act</i>	قانونی که حد اکثر مجازات نقدی را برای قتل غیر ارادی تعین میکند.
<i>LORDSHIP</i>	سيادت، حاکمیت.
<i>Lose (V)</i>	گم کردن، خسارة نمودن، ضایع کردن، ناکام شدن، نو میدشدن.
<i>Loss</i>	خسارة، فقدان، تلف، ضایع.
“ <i>Of consortium</i>	خ..اره فراق همسر.
“ <i>Of earnings</i>	ضایاع ریح، فقدان در امد، خسارة در عاید.
“ <i>By fire</i>	ضایاع با شرحرقه.
<i>Partial</i> “	ضایاع قبصی، ضایاع شخصی.
<i>Total</i> “	ضایاع کلی.
<i>Lost</i>	ضایاع شده، مفقود.
“ <i>Property</i>	ماکیت ضایاع شده.
<i>Lot</i>	حصه، قطعه، بخشش، قرعه.
<i>Choose by</i> “	تعین به قرعه، انتخاب کردن توسط قرعه کشی.
<i>Lottery</i>	بغخت آزمائی، لاتری.
<i>Lump sum payment</i>	پرداخت یکبارگی، تادیه مجموعی
<i>Lunacy</i>	جنون، اختلال قوای عقلی، عته.
<i>Lunar</i>	قمری.
“ <i>Calendar</i>	جنتیری قمری.
<i>Lunatic</i>	وجنون، معنوه.
<i>Luxury</i>	تجھیل، نعدت، رفاه، عیش و عشرت، آرامی.
“ <i>Goods</i>	سامان تجملی، اجناس لوکس و یاتجملی.
<i>Lying in grant</i>	اصطلاح متعلق به حقوق غیر مادی که از دست به دست انتقال نیافتد بلکه تبادله سند انتقال می‌آید.
<i>Lynch (V)</i>	محاکمه نمودن مجرم و تطبیق کردن جزاء بر او، وسط بک جمیعت.
“ <i>Law</i>	اصول محاکمه که در اصلاح متحده امریکا مروج است و بخوبی آن بک جمیعت متهم را محاکمه نموده و در آن واحد جزا را بر او عملی می‌نماید.
<i>Lynching</i>	محاکمه و تطبیق جزا بر مجرم توسط بک جمیعت.

# M

<i>Machine</i>	ماشین، دستگاه .
<i>Dangerous</i> “	ماشینی که از ناحیه عملیات آن احتمال خطر موجود باشد .
<i>Machinery</i>	طریقه، نظام، تدبیر، ترتیب .
<i>Magisterial</i>	قضائی، مربوط به قاضی .
<i>Magistracy</i>	ارکان اداری دولت، اهل قضاء، قضات محاکم جزائی .
<i>Magistrate</i>	قاضی، قاضی صلحیه، مامور قضائی .
<i>Committing</i> “	قاضی احالة، قضای احالة .
“ <i>S court</i>	محکمه رسیدگی، امور قبهات و جنایح کوچک (در انگلستان)
<i>Magna Charta</i>	مشور بزرگ (سال ۱۲۱۵)، میثاق بزرگ، دستوری که متنضم حقوق رعیت بشد .
<i>Mail (V)</i>	فرستادن، ارسال نمودن .
(n)	پسته .
<i>Registered</i> “	پسته راجستری .
<i>Mailed</i>	ارسال شده .
<i>Maim (V)</i>	عاطل ساختن .
<i>Main</i>	عمده، اساسی .
<i>Maintain</i>	مراقبت نمودن، برقرارداشتن، اصرار کردن به تمیل کردن به، منعی بودن، قابل بودن .
<i>Maintenance</i>	تفقہ عیال و اولاد، مراقبت، مداخله غیر مشروع و پشتیبانی از یکی از طرفین دعوی، جانبداری .
<i>Najesty</i>	عظمت، بزرگی، جلال، اعلیحضرت .
<i>Major</i>	کبیر، بالغ صغیر یکه با اثر ازدواج اختیارات استفاده از حقوق خود را پیدا میکند .
<i>Majority</i>	اکثریت، بلوغ، من رشد .
“ <i>Rule</i>	قاعده اکثریت .

“ Shareholders ”	اکثریت سهم داران .
“ Vote ”	رای اکثریت .
<i>Make (V)</i>	کردن، ساختن، باعث شدن، پلست آوردن
“ An assignment ”	انتقال دادن، عقد انتقال ملکیت .
“ A contract ”	یک مقاوله را عقد کردن .
<i>Maker</i>	صادر کننده، حواله دهنده .
“ Of a promissory note ”	صادر کننده حجت .
<i>Law</i> “	قانون گذار .
<i>Mala fides</i>	ناشی از سوء نیت، باسوزنیت .
<i>Mala in se</i>	عمل غیر م مشروع بنابر طبیعت آن .
<i>Mala prohibita</i>	عمل غیر م مشروع به اساس حکم قانون .
<i>Malconduct</i>	رویه نامناسب، سوء اداره، عمل ناشایست .
<i>Malefaction</i>	جرائم، گناه، جریمه، بی حرمتی .
<i>Malefactor</i>	مجرم مقصص، جنایت کار .
<i>Malfeasance</i>	سوء استعمال اجراءات قضائی بغرض حصول اهداف خلاف قانون .
‘ In office ”	رویه نامناسب مامور دولت .
<i>Malice</i>	سُوّاراده، قصد جرمی،
“ Aforethought ”	تفکر قبلی، تضمیم قبلی،
<i>Malicious</i>	بد اندیشی، بد خواه .
“ ABUSE of legal process ”	سوء استعمال اجراءات قضائی بغرض حصول اهداف مغایر قانون .
“ Arrest ”	توقف غر قانونی .
“ Mischief ”	تخريب ارادی ملکیت خیر ،
“ Prosecution ”	تعقیب به اثر بد خواهی، اقامه دعوی ( به محاکمه کشانیدن ) با اثر بد خواهی تعقیب و اقامه دعوی بدون علت به فحص آزار و اذیت مدعی علیه .
<i>Maliciously</i>	بد اندیشانه، بد خواهانه .
<i>Maliciousness</i>	بد اندیشی .
<i>Malingering (V)</i>	خود را به درم. یضی زدن، تمارض ( خود را هم یضی زدن جهت فرار یا خلاصی از وظیفه ) .
<i>Malingering</i>	تظاهر می یضی .
<i>Malpractice</i>	بی تدبیری و بی برائی ( یک طبیب یا جراح ) سوء اجراءات،
<i>Maltreatment</i>	بد رفتاری، معامله بد .

<i>Manage (V)</i>	اداره کردن ، تدبیر نمودن .
<i>Management</i>	اداره ، تردستی ، تدبیر ، سیاست ، قیادت ، تنظیم
“ <i>Contract</i>	مقاؤله راجع به اداره امور شخصی دیگری .
<i>Manager</i>	منیجر ، مدیر ، ناظر .
<i>General “</i>	رئیس ، منیجر عمومی .
<i>Managing agent</i>	شخصی که به اسمی یک مقاؤله امور شخصی دیگری را بعهده میگیرد .
<i>Mandamus</i>	حکم محکمه فوکانی به محکمه تختانی .
<i>Writ of “</i>	امر تحریری مأ فوق به مادون ، حکم محکمه فوکانی به محکمه تختانی برای اجرای امری از وظایفش .
<i>Mandatary</i>	وکیل ، نماینده .
<i>Mandate (V)</i>	تحت قیمت قرار دادن ، امر احضار ، بعد مت گماشتن ، وثیقه تعین بماموریت .
<i>League of Nations “</i>	قیوموت جامعه ملل .
<i>Mandated territory</i>	منطقه تحت قیوموت .
<i>Mandator</i>	موکل ، حاکم ، آمر .
<i>Mandatory</i>	حاکم امر و دستور ، شخصی که با امر محاکمه صادر می شود .
“ <i>INJUNCTION</i>	حکم محکمه به مدعی علیه بغرض اجرای یک امر ، اخطار محکمه به ( مدعی علیه بحضور در جلسه دوم )
<i>Manifest</i>	آشکار ، واضح .
<i>Manifesto</i>	اعلامیه ، بیانیه .
<i>Manslaughter</i>	قتل ، قتل بدون تصمیم قبلی .
“ <i>Voluntary “</i>	قتل ارادی .
<i>Involuntary “</i>	قتل غیر ارادی .
<i>Manual</i>	دستی ، نظامنامه ، وابسته به شغل و کار .
“ <i>Delivery</i>	تسليحی دست به دست .
“ <i>Labor</i>	کار دستی .
<i>Manufacture (V)</i>	ساختن ، تهیه کردن .
(n)	اجناس ساخته شده صنعتکار .
<i>Manufacturer</i>	صنعتی .
<i>Manufacturing</i>	تلف کردن ، برهم زدن ، اخلال کردن .
<i>Mar (V)</i>	قسمتی از بحر که در قلمرویک مملکت واقع است .
<i>Mare CLAUSUM (L)</i>	

<i>Mare liberum (L)</i>	بحر آزاد.
<i>Margin</i>	خط ساحلی، ضمانت نقدی، مال احتیاطی.
“ <i>Of solvency</i>	قدرت تادیه دیون، قدرت پرداخت دیون.
“ <i>Of profit</i>	مقدار نفع، آنچه بین قیمت خرید و قیمت فروش بدست می آید.
<i>Buy on “</i>	عملیه خرید یکه در آن یک قسمت قیمت قرضه قبول میگردد
<i>Marginal</i>	حاشیه‌دی، انذک، سودقابل، تولید به مقدار قلیل
<i>Marine</i>	بحریه. بحری، قوای بحری.
“ <i>Insurance</i>	بیمه نقلیات بحری.
“ <i>INSURANCE ACT</i>	قانون بیمه نقلیات بحری.
<i>Inland “ insurance</i>	بیمه نقلیات زمینی.
<i>Marital</i>	شوهری، مختص به زواج.
“ <i>Rights and duties</i>	حقوق و واجبات زنا شوهری، حقوق و واجبات ناشی از عقد ازدواج.
<i>Maritime</i>	بحری، مختص به کشتی رانی.
“ <i>Law</i>	حقوق بحری.
“ <i>Lien</i>	حق حیجز بالای کشتی از درک اجوره ترمیمات یا سایر خدماتی که به نفع کشتی صورت گرفته بازار.
<i>Market</i>	بازار.
<i>Common “ (European Economic Community)</i>	بازار مشترک (جامعه اقتصادی اروپا).
“ <i>Price</i>	قیمت بازار.
<i>Fair “ Value</i>	قیمت عادلانه بازار.
<i>MARKETABLE</i>	فروش رفتگی، قابل فروش، رائج، معمول در خرید و فروش.
“ <i>Title</i>	سنده قابل فروشن.
<i>Marriage</i>	ازدواج.
<i>Common law “</i>	عقد ازدواج به اساس معاشرت طولانی، قانون یا عرف یا قواعد عمومی ازدواج و نیمه ازدواج، نکاحنامه.
“ <i>Certificate</i>	و نیمه ازدواج، نکاحنامه.
“ <i>License</i>	اجازه نامه نکاح.
“ <i>Portion</i>	چهیز، پول یا مالی که عروس بخانه شوهرمی آورد.
“ <i>Settlement</i>	عقد زنا شوهری.
<i>Married woman</i>	زن شوهر دار.

<i>Marshal (V)</i>	مرتب کردن، در قطار آمدن.
<i>Marshalling</i>	تصنیف.
“ <i>Assets</i>	تصنیف دارائی در عملیه توزیع میراث.
<i>Martial</i>	نظمی، عسکری، حربی.
“ <i>Law</i>	حالت اضطرار، حکومت نظامی
<i>Massachusetts trust</i>	شرکتی که در آن ادره امور به یک نفر وصی سپرده شده باشد.
<i>Master</i>	آقا، بادار، استاد، رئیس.
“ <i>And servant</i>	آقا و غلام، خادم و مخدوم.
“ <i>Servant rule</i>	اصولیکه به اساس آن کارفرما مسئول اعمال کارگر میباشد.
“ <i>In bankruptcy</i>	مدیر افلاس.
<i>LAW OF MASTER AND SERVANT</i>	حقوق کار.
<i>Material (n)</i>	ضروری، مهم، محسوس.
(adj)	مادی.
“ <i>Alteration</i>	تغیرات مادی، تغیرات محسوس.
“ <i>Evidence</i>	دلایل قانع کننده، دلایل بجای.
“ <i>FACT</i>	واقعه مهم، واقعه موثر در اصل وساحت دعوای (مثل استناد و بندارک).
“ <i>Issue</i>	مسئله اسا می، حادثه مهم، نتیجه محسوس.
<i>Materialism</i>	ماتیریالیزم، فلسفه مادی.
<i>Materials</i>	لوازم فرعی، مالزمه.
<i>Matricide</i>	مادر کشی.
<i>Matrimonial</i>	زناشوهری.
<i>Matrimony</i>	ازدواج، زناشوهری.
<i>Matter</i>	ماده، موضوع، مسئله، امر، قضیه.
“ <i>In dispute</i>	موضوع تحت بحث، قضیه محل نزاع، مسئله مورد مذاقه.
“ <i>In issue</i>	قضیه، مسئله مورد استدعا.
“ <i>Of form</i>	موضوع شکلپایات.
“ <i>Of record</i>	موضوعی که در دفاتر یک محاکمه درج است و توسط این دفاتر به اثبات میرسد.
<i>Mature</i>	بالغ، رسیده.
<i>Matured</i>	لازم الاجرا.

<i>Maturity</i>	پختگی، موعد پرداخت استحقاق
“ <i>Of an obligation</i>	تاریخ معینه برای تادیه یاکسنده حلول موعد تادیه حق.
<i>Maxim</i>	مقوله.
<i>Maximum</i>	حدا عظمی، حد اکثر.
<i>May (V)</i>	ممکن است، میتوان.
<i>Mayhem</i>	انقطع عضویدن.
<i>Mayor</i>	رئیس بلدیه، شاروال.
<i>Mayoralty</i>	ریاست بلدیه، شاروالی.
<i>Meaning</i>	معنی، مفهوم
<i>Means</i>	وسیله، دارائی، اسباب.
<i>Measure</i>	اندازه، پیمانه، مقیاس، معیار.
“ <i>Of DAMAGES</i>	اندازه خسارات.
<i>Mechanic's lien</i>	حق قدمات در حصول اجرت از درک کاری که انجام می آید
<i>Mechanical</i>	میخانیکی، ماشینی
<i>Mediate (V) adj.)</i>	حکمیت کردن، وساطت کردن.
<i>Mediation</i>	در بین، غیر مستقیم.
<i>Mediator</i>	وساطت، حکمیت.
<i>Medical</i>	حکم، وسيط.
“ <i>Jurisprudence</i>	طبی، صحی.
“ <i>Testimony</i>	طب عدلی.
<i>Medicine</i>	شمادت یاک طبیب.
<i>Forensic</i> “	دوا، عالم طب.
<i>Meeting</i>	طب عدلی.
General “ of shareholders	ملاقات، جلسه، اجتماع
“ Of the minds	جلسه عمومی سهم داران.
<i>Member</i>	صرافت نظر در موضوع عقد
“ Of congress	عضو.
“ Of the Board of Directors	عضو کانگرس.
<i>Membership</i>	عضویت.
<i>Memoire</i>	یادداشت، اطلاعیه مرافقه طبی
<i>Memorandum</i>	یادداشت نظریه
“ Of Association (Bng.)	اسنا سنامه، اتحاد نظر، شرکت نامه
<i>Memory</i>	یادبود، حافظه، ذهن.

<i>Refresh a witness</i>	زندۀ نمودن حافظله يك شاهد .
<i>Menace</i>	تهدید .
<i>Menacing</i>	تهدید آمیز .
<i>"Gesture</i>	حر کت تهدید آمیز .
<i>Mens' L)</i>	قصد، نیت .
<i>" Rea</i>	قصد حر می .
<i>Mensa et thoro (L)</i>	انفصال جسمی . جدائی از خورد و خواب
<i>Divorce</i>	انفصال جسمی .
<i>Mental</i>	فکری، ذهنی، عقلی
<i>" Capacity</i>	قدرت ذهنی، ظرفیت فکری .
<i>" PATIENT</i>	مجنون، معتوه
<i>" Divorce on the grounds of cruelty</i>	طلاق به علت اذیت روحی .
<i>Mercantile</i>	تجارتی .
<i>" Law</i>	قانون تجارت .
<i>" Paper</i>	اسناد تجاری
<i>Merchandise</i>	مال التجار .
<i>Merchant</i>	تاجر .
<i>Law</i>	قانون تجارت .
<i>Lay</i>	رسم و رواج يك قریه .
<i>Merchantability</i>	قابلیت عرضه به تجارت ، قابلیت فروش خوب .
<i>Merchantable</i>	قابل فروش بخوبی .
<i>Mercy</i>	مرحمت، بخشش، عطوفت .
<i>" Of the court</i>	اختیار محاکمه در تخفیف جزا .
<i>Mere</i>	صرف، خالص، حد .
<i>Merger</i>	اتحاد .
<i>Corporate</i>	اتحاد شرکتها .
<i>" Of OFFENSES</i>	اختلاط جرایم ( جنبه جزائی و حق العبدی ) .
<i>Merit</i>	لیاقت، ارزش .
<i>" System</i>	سیستمی که په اساس آن تعینات از روی لیاقت صورت میگیرد، سیستم ترقی، کارمندان بر حسب لیاقت .
<i>Judgment on the merits</i>	حکم بر اصل موضوع دعوی .
<i>Meritorious</i>	لایق، سزاوار، داری اهلیت، مستحق تقدیر .
<i>" CAUSE of action</i>	موجبه مقنعه اقامه دعوی .
<i>Mesne</i>	وسط، میانه، بینی .

“ Assignment	القال بينی ‘
“ Incumbrance	مکلفت بینی ‘ مکلفت بین دو موعد معین .
Method	میتود ‘ طریقہ .
Metric	متري ‘
“ System	سیستم متري .
Middleman	دلال ‘ وسیط .
Might	میکنست ‘ میتوان .
Military	نظامی ، عسکری .
“ Law	قانون عسکری .
“ Service	مکلفت اردو ‘ خدمت عسکری .
Militia	قشوں ‘ قطعات جنگی خارج نظام اردوی منظم .
mineral	معدنی .
“ Rights	امتیاز برمعادن .
“ Royalty	فیضی که از درک استخراج معادن تادیہ میشود .
Minimum	حد اقل ‘ حد اصغری .
“ Wage law	قانونی کہ حد اقل معاش کارگران راتیعن وضمانت میکند .
Mining	استخراج معادن .
Minister	وزیر .
Foreign “	وزیر امور خارجه .
“ Without portfolio	وزیر دولت ‘ وزیر مشاور .
Prime “	صدر اعظم .
Ministerial	متعلق به وزارت .
“ Act	احکما می که نفوذ ساحه تطبیق آن متعلق به وزارت است .
Ministry	وزارت .
Minor	صغری ‘ کوچک ‘ خورد .
Minority	اقلیت ‘ صغر ‘ خورد سالی .
Mint (V)	ضرب زدن ‘ ساختن .
(n)	ضرابخانہ .
Minutes	وقایع ‘ خلاصہ مذاکرات .
“ Of a meeting	اجمال یک جلسہ .
Misadventure	حادثہ اتفاقی و ناگوار .
Homicide by “	قتل اتفاقی ، قتل تصادفی ‘ قتل غیر ارادی .

<i>Misapplication</i>	تطبیق سوء، استعمال بیجاه.
<i>Misappropriation</i>	اختلاس.
“ <i>Of public funds</i>	اختلاس مبالغ عامه.
“ <i>Misbehavior</i>	بدسلوکی، بدرفتاری.
<i>Miscarriage</i>	مفسودی، ناکامی، نقصان،
“ <i>Of justice</i>	خطای قضائی، عدم رعایت حق در بیک فضیه
<i>Miscegenation</i>	اختلاط نژاد.
<i>Mischief</i>	آزار، فتنه، زیان
<i>Malicious</i> “	رجوع به <i>malicious</i>
<i>Misconduct</i>	اداره ناقص، رفتار مزدوم.
<i>ACTIVE</i> “	تیخلف از قانون، تجاوز از صلاحیت.
“ <i>In office</i>	اجرامات مأمور دولت مغایر قانون.
<i>Miscontinuance</i>	موکول ساختن بی موجب دعوا.
<i>Misdelivery</i>	اشتباه در تحويل دهنی.
<i>Misdemeanant</i>	مجرم، مقصرا.
<i>Misdemeanor</i>	عمل جرمی، جنمه، عمل بد.
<i>Misdescription</i>	قملداد غلط.
“ <i>Qf goods</i>	قلمداد غلط اجنسائی.
<i>Misdirection</i>	اشتباه قاضی در شرح قضیه به هیئت منصفه، اطلاع غلط.
<i>Misfeasance</i>	تجھاف از قانون، تجاوز از قدرت.
<i>Misleading</i>	فریبندانه
<i>Misnomer</i>	سهواسم، اسم غلط.
<i>Mispleading</i>	اشتباه در اقامه دلایل قانونی.

<b>Mispriſion</b>	عدم افشا، سهو تعبیر در ماهیت جرم، هر نوع تخلفی که تحت تعریف معین جرمی نمی‌آید، توهین به محکمه و مقامات دولتی.
“ Of a felony	عدم افشا یک جنایت.
<b>Misrepresentation</b>	راہور غلط، اظهارات غلط، تحریف.
<b>Fraudulent</b> “	راہور تقلیلی، راہور مزور
<b>Material</b> “	حکایت غلط یک واقعه اسامی.
<b>Mistake</b>	سهو، اشتباه.
“ IN EXPRESSION	خطای بیان.
“ IN VERVIS	خطای گفتار.
“ Of fact	اشتباه در عمل.
“ Of law	سهو در قانون.
<b>MUTUAL</b> “	سهو طرفین دعوی.
<b>OPERATIVE</b> “	سهو قاطع.
<b>UNILATERAL</b> “	سهویک جانب دعوی.
<b>VITAL</b> “	سهو اساسی، سهوه عمده.
<b>Mistrial</b>	سهو قضائی.
<b>Mitigating</b>	محفنه.
“ Circumstances	احوال محفنه.
<b>Mitigation</b>	تحفیف، تقلیل.
“ Of damages	تحفیف غرامت.
<b>Mixed</b>	مخلوط، مختلط.
“ Courts	سیستم محاکماتی که در آن دونوع محاکم وجود دارد که یکی مقررات شرعی را تطبیق نموده و دیگری قوانین موضوعه را.
“ Question of LAW AND FACT	اختلاط مسائل عملی و حقوقی.
<b>MOB</b>	خلق، جمعیت، ازدحام.
<b>Mode</b>	مود، طریقه، روش.
<b>Model</b>	نمونه.
“ Statute	قانون نمونه.
“ Articles of incorporation	اساسنامه نمونه.
<b>Moderate</b>	معتدل، میانه رو.
<b>Moderation</b>	اعتدال، میانه روی.
<b>Moderator</b>	رئیس جلسه، عهده دار حفظ نظام.
<b>Modification</b>	آغیر
“ Of a Contract	تغییر یک قرارداد.

<i>" Of a judgment</i>	تغییر حکم .
<i>Modify (V)</i>	تغییر دادن ، تخفیف دادن .
<i>Modus (L)</i>	طریقه ، طرز .
<i>" Vivendi</i>	موافقت .
<i>Mohammedan</i>	محمدی ، مسلمان .
<i>" Law</i>	حقوق اسلام ، شریعت .
<i>Moietry</i>	نصف ، نیم .
<i>Molestation</i>	اذیت جسمی .
<i>Monarch</i>	پادشاه ، سلطان .
<i>Monarchy</i>	سلطنت ، پادشاهی .
<i>Constitutional</i> “	پادشاهی مشروطه .
<i>Monetary</i>	پولی .
<i>" Policy</i>	سیاست پولی .
<i>Money</i>	پول ، سکه .
<i>" Had and received</i>	پولیکه سیلتمشده
<i>" Order</i>	حواله پرداخت چویه (حواله پرداخت پول توسط پسته )
<i>Monition</i>	اخطار ، احصاریه .
<i>Monogamy</i>	اصول و رواجی که نهاد زدواج باشد زن را جایز نمیداند .
<i>Monopoly</i>	انحصار .
<i>De facto</i> “	انحصار در عمل .
<i>Quasi -</i> “	شبہ انحصار .
<i>Government</i> “	انحصار دولت
<i>Moot (V)</i>	متباشه نمودن ، مناقشه کردن ، مدافعانه کردن ، قابل بحث ، درخور تأمل و تفکر ، قابل غور .
<i>(adj)</i>	محکمه درسی (دریک فاسکولته ) محکمه ماتئیگی (برای تمرين مخصوص حقوق )
<i>" Court</i>	
<i>Moral</i>	روحی ، اخلاقی
<i>" Certainty</i>	یقین کلی راجع به واقعیت هاک حادثه .
<i>" Turpitude</i>	فضیبخت اخلاقی .
<i>Moratorium</i>	تأمیل بر داشت و یا حصول دین بعات قاهره (بدون اراده جرمی )
<i>Morgue</i>	سحل نگهداری جسد های مجہول الهویه بغرض تبیین هویت .

<i>Mortal</i>	مهلک .
“ <i>Injury</i>	جرح مهلهک
<i>Mortality</i>	تعداد مردگان، وفیات .
“ <i>Tables</i>	جدول وفیات .
<i>Mortgage</i>	گرو، رهن .
<i>Chattel</i> “	گرو بر اموال منقول .
<i>First</i> “	گرو دست اول .
<i>First</i> “ <i>bonds</i>	سند گرو دست اول .
<i>Second</i> “	گرو دست دوم .
<i>Mortgagor</i>	گرو گیرنده، رهن گیرنده
<i>Mortgagee</i>	شخصی که در بدای گرو دادن مال خود قرض
<i>Mortgagor</i>	پذست آورده، رهنده .
<i>Mortis causa (L)</i>	بعداز مرگ .
<i>Mortmain</i>	اموال موقوفه غیرقابل اشغال
<i>Moslem</i>	مسلمان .
“ <i>Law</i>	شریعت، حقوق اسلام .
<i>Most favored nation</i>	ماده قرارداد که با اساس یک دولت تعمید میکند طرف مقابل را از بهترین شرایط ممکنه مستفید مازد .
<i>Mother</i>	مادر .
<i>Mother -in - law</i>	خشو .
<i>Motion</i>	حرکت پشمهد، استدعا، رای .
“ <i>For judgment</i>	درخواست خصم از محکمه برای اصدار حکم به نفع او .
“ <i>In arrest of judgment</i>	درخواست توقف محاکمه به علت نقصان قانونی .
<i>Motive</i>	باعث، سبب، علت .
<i>Motor</i>	محرك، ماشین، قوه محركه موتو .
“ <i>Vehicle</i>	موتور، عراده جات موتوری .
“ <i>Vehicle insurance</i>	بیمه عراده جات .
<i>Movable</i>	منقول
“ <i>Property</i>	منکیت منقول .
<i>Movables</i>	اثاثیه، اموال منقول .
<i>Movant</i>	پیشنهاد دهنده، درخواست کننده، مستدعی .
<i>Move (V)</i>	حرکت دادن، انتقال دادن، رای دادن، پیشنهاد کردن، استدعا نمودن طلب، کردن، تعریف نمودن .

(n)	پوشش‌نامه، حرکت عمل 'نقل مکان'.
<i>Mulct (V)</i>	جریمه نمودن.
<i>MultiFariousness</i>	تعدد 'تنوع'، طرح چند دعوی غیر متجانسن وغیر مربوط دریک و هله.
<i>Multiplicity</i>	تعدد کثیر.
" Of suits	تعدد 'دعوى'.
<i>Municipal</i>	بلدی 'شهری'.
" <i>Act</i>	مقررات بلدی.
" <i>Bonds</i>	اصلاد قرض بلدیه.
" <i>Corporation</i>	بلدیه 'شاروالی'.
" <i>Courts</i>	محکمه داخلی.
" <i>Law</i>	حقوق داخلی.
" <i>Ordinance</i>	احکام شاروالی.
<i>Municipality</i>	بلدیه 'شاروالی'.
<i>Muniments</i>	استناد 'ادله مستند'.
<i>Murder</i>	قتل عمد.
" <i>In the first degree</i>	قتل عمد باحوال مشدده (تفکرو تصریحیم قبلی)
" <i>In the second degree</i>	قتل عمد بدون تفکرو تصریحیم قبلی.
<i>Must</i>	باید، بایست.
<i>Mutatis mutandis (L)</i>	خود بخود.
<i>Mutilation</i>	قطع.
<i>Mutinous</i>	یاغی 'متمرد'.
<i>Mutiny V)</i>	یاغی شدن، بغاوت نمودن
(n)	بغاوت، شورش.
<i>Mutual</i>	دو طرفه، دو جانبه، متبدل، متقابله
" <i>Benefit association</i>	انجمن نفع متقابله.
" <i>Consent</i>	رضایت متقابله.
" <i>Insurance</i>	بیمه متقابله.
" <i>Insurance company</i>	شرکت بیمه متقابله.
" <i>Savings bank</i>	بانک پس اند از متقابله.
<i>Mutuality</i>	تقابل، تعاون، تبادل نفع، اشتراك منفعت.
" <i>Of contract</i>	اصولیکه بروفق آن هر یک از طرفین عقد باید الزامیتی داشته باشد، تقابل عقد.

# N

<i>Naked</i>	عریان ، یعنی جانبه ' بلاعوض .
" <i>Contract</i>	عقدیکه بعلت عدم عوض باطن شناخته میشود .
" <i>Promise</i>	وعده که بدون عوض داده شده و بهمین علت قابل اجر اشناخته نمیشود .
<i>Name</i>	اسم ' نام .
<i>Corporate</i> "	اسم شرکت .
<i>Namely</i>	یعنی .
<i>Nation</i>	ملت .
<i>National (adj)</i>	ملی .
(n)	تابع ' رعیت .
" <i>Bank</i>	بازک ملی .
" <i>Debt</i>	قرضه ملی .
" <i>Defense</i>	دفاع ملی .
" <i>Emergency</i>	بحران ملی ' حالت اخطر از ملی .
<i>nationality</i>	ملیت ' تابعیت .
<i>Nationalize (V)</i>	ملی اعلام نمودن .
<i>Nationalization</i>	ملی ساختن ، عمل ملی ساختن خدمات .
<i>Native</i>	اصفی ' متولد در .
<i>Natural</i>	طبیعی ' فطری ' عادی .
" <i>Affection</i>	الفت طبیعی ' انس فطری .
" <i>Law</i>	حقوق طبیعی .
" <i>Resources</i>	نایاب طبیعی .
<i>Naturalization</i>	تفویض تابعیت بعد از یک مدت اقامت .
<i>Naturalize (V)</i>	اعطانه دن حق ملیت (تابعیت) بعد از یک مدت اقامت .
<i>Naturalized citizen</i>	شیخیکه ملیت خود را با اثر اقامت طولانی کسب کرده باشد .
<i>Nautical</i>	مربوط هه کشتی رانی ' دریائی ، بحری .
<i>Naval</i>	مربوط به نیروی دریائی .
<i>Navigable</i>	قابل کشتی رانی .
" <i>Waters</i>	آبهای قابل کشتی رانی .
<i>Navigate (V)</i>	کشتی رانی نمودن .

<i>Navigation</i>	کشتی رانی .
<i>Rules of</i> “	مقررات کشتی رانی .
<i>Navy</i>	بحريه ، قوای دريائی .
<i>Necessary</i>	ضروری ، لازم .
“ <i>And proper clause</i>	ماده قانون اساسی اصلاح متحده امریکا .
<i>NECESSARIES</i>	مايحتاج ، لوازم .
<i>Necessity</i>	ضرورت ، احتیاج .
<i>CARDINAL</i> “	احتیاج اساسی .
<i>Public</i> “	احتیاج عامه .
<i>Ne exeat (L)</i>	امر منع خروج .
<i>Negate (V)</i>	نفي کردن ، ازکار کردن .
<i>Negative (V)</i>	رد کردن ، تکذیب کردن .
(adj)	منفی "فرد بدی" ، انکاری .
“ <i>Averment</i>	گفتار یکه رویتاً نفي است امادر معنی تائید .
“ <i>Condition</i>	شرط منفی .
“ <i>Pregnant</i>	گفثار تردیدی در شکل ولی تائیدی در معنی "انکار شخصی در م JACK مکمل که موجب اثبات امری به نفع طرف دعوا گردد .
<i>Neglect (V)</i>	شفلت کردن ، بسی پروائی نمودن .
(n)	غفلت ، مسامحه .
<i>Negligence</i>	غفلت ، بسی پروائی ، اهمال ، قصور .
<i>Actionable</i> “	بسی پروائی کده از زاحیه آن اقامه دعوا شده می تواند .
<i>Comparative</i> “	اصول مقایسه خطأ .
<i>Contributory</i> “	مساعدت و معاونت به قصور (خطأ)، اشتراك متضرر به خطأ مرتكب .
<i>Criminal</i> “	خطأ جزائی .
<i>Degrees of</i> “	درجه خطأ .
<i>Gross</i> “	خطأ بزرگ .
<i>Ordinary</i> “	خطأ معمولی .
<i>Slight</i> “	خطأ خفيف .
<i>Negligent</i>	بسی پروا ، غفات کار .
<i>Negligently</i>	از روی بسی پروائی .
<i>Negotiability</i>	قابلیت معامله .

<i>Negotiability</i>	قابلیت معامله ، قابلیت انتقال .
<i>Words of “</i>	متنی که چگونگی قابلیت معامله را شرح دهد .
<i>E.g. pay to A.</i>	مثلاً قابل تادیه است به الف .
<i>Pay to the order of A.</i>	قابل تادیه است با مرالف .
<i>Pay to bearer</i>	قابل تادیه است به حامل .
<i>Negotiable</i>	قابل خرید و فروش ، قابل معامله .
<i>“ Instrument</i>	اسناد تجاری .
<i>Law of “ instruments (NIL)</i>	مقرات اسناد تجاری .
<i>“ In words</i>	متنی که چگونگی قابلیت معامله را توضیح میدارد .
<i>Negotiate (V)</i>	معامله نمودن .
<i>Negotiation</i>	مفاهمه، مذاکره .
<i>Negotiorum gestio</i>	(درحقوق روم قدیم) تولیت و تصدی مال دیگری بدون مجوز قانونی .
<i>Neighbor</i>	همسایه ، همچوار .
<i>Neighborhood</i>	هم‌ایگی ، همچواری .
<i>Nephew</i>	پسر برادر ، پسرخواهر .
<i>Nepotism</i>	اعمال نفوذ برای کسب شغل ، جانب داری طرفداری ، خویش و قوم پرستی .
<i>Net</i>	واضح ، روشن ، خالص ، صاف .
<i>“ Assets</i>	دارائی خالص .
<i>“ Earnings</i>	درآمد خالص .
<i>“ Income</i>	عایدات خالص .
<i>“ Profits</i>	فائد خالص .
<i>“ Weight</i>	وزن خالص .
<i>“ Worth of a corporation</i>	ارزش یک شرکت بعنوان کسر تمام مکلفیت های آن
<i>Neutral (n)</i>	بیطرف ، متعادل .
<i>(adj)</i>	وسطی .
<i>“ Property</i>	ملکیت بیطرف .
<i>Neutrality</i>	بیطرفی .
<i>New</i>	نمازه ، نو ، جدید .
<i>“ Cause of action</i>	امباب جدید دعوا ،
<i>Motion FOR A “ trial</i>	درخواست برای تجدید دعوا .

*NEW**NON*

<i>Newly discovered evidence</i>	شمشودیکه تازه کشف شده .
<i>Next</i>	آینده .
“ <i>Friend</i>	کسی که بدون داشتن قیومیت یا ولایت از طفل یا زوجه متوفی سرپرستی و م Wax ایت کند .
“ <i>Off kin</i>	اقوام قریب ؟ خویشاوندان ، وارث بلافصل ، منسوب بلافصل .
<i>Niece</i>	دختر برادر ، دخترخواهر .
<i>Nisi prius (L)</i>	محکمه ابتدائیه .
<i>No arrival no sale</i>	عقدیکه دران فروش تابع موافصل اموال است .
<i>No contest</i>	بدون تردید .
“ <i>No funds</i>	عدم دارائی .
<i>No goods</i>	بدون دارائی .
<i>No recourse</i>	بلا عودت .
<i>Nolens volens (L)</i>	خواه مخواه .
<i>Nolle prosequi (L)</i>	ترک تعقیب ، معن تعقیب از طرف شاکی یامدی .
<i>Nolo cotendere (L)</i>	بلا تردید ، بدون گفتگو ، محکومیت متهم با تکاب جرم بدون اسقاط حق دفاع وی .
<i>Nominal</i>	اسمی ، لفظی ، انتباری .
“ <i>Damages</i>	غرامت شکلی ، تلافی به نام ، خسارت جزئی .
“ <i>Value of shares</i>	قیمت روی اسهام ، قیمت اسمن .
<i>Nominate (V)</i>	تعیین نمودن .
<i>Nomination</i>	تعیین .
<i>Nominee</i>	شخص تعیین شده .
<b><i>Non (L)</i></b>	بدون ، عدم .
<i>Non obstante veredicto (L)</i>	خلاف قرارهیئت منصفه .
( <i>judgment NOV</i> )	حکم صادره از طرف محکمه به نفع مدعی در مواردی که برای مدعی علیه قبل حکم صادرشده باشد .
“ <i>Sequitur</i>	بی رهط .
“ <i>Acceptance</i>	عدم قبولی .

*NON**NOT*

<i>“ Assessable</i>	بری از مالیه.
<i>“ Combatant</i>	غیر محارب.
<i>“ Cumulative dividends</i>	مفاد افزود نشدنی، مفاد غیر قابل افزایش.
<i>“ Resident</i>	شیر مقیم.
<i>“ EST FACTUM</i>	و سیله دفاع از طریق جعلی بودن سند.
<i>“ Sufficient funds (NSF)</i>	وجهمه ناکافی.
<i>“ Use</i>	عدم استفاده، عدم استعمال.
<i>Nonfeasance</i>	جرم اهمالی.
<i>Nonpayment</i>	عدم تادیه.
<i>Nonsuit</i>	عدم سمع.
<i>Not</i>	نه.
<i>“ Guilty</i>	بیگداه، غیر مجرم.
<i>“ Less than</i>	کمتر از.
<i>“ Transferrable</i>	منحصر به شخص.
<i>Notarial</i>	متعلق به دفتر ثبت و ثابق.
<i>Notary</i>	شخصیکه مؤظف به تحریر و ترتیب وثایق است.
<i>Notary public</i>	شخصیکه مؤظف به تحریر و ترتیب وثایق است.
<i>Notation</i>	یاد داشت نویسی، ترسیم.
<i>Note (V)</i>	ملاحته کردن، نوت کردن، یاد داشت کردن.
(n)	نوت، یاد داشت.
<i>“ A bill</i>	تصدیق عدم تادیه حجت.
<i>“ Of protest</i>	احتیاجیه.
<i>“ Verbale</i>	یاد داشته، تحریری.
<i>Notice</i>	یاد داشت، اطلاعیه.
<i>ACTUAL “</i>	اطلاعیه صریح.
<i>Constructive “</i>	اطلاعیه ملزوم.
<i>Public “</i>	ابلاغیه عامه.
<i>Reasonable “</i>	یاد داشت معقول، اطلاعیه مقننه.
<i>Statutory “</i>	اطلاعیه قانونی.
<i>Notify (V)</i>	اطلاع دادن، اعلام کردن.
<i>Noting</i>	تصدیق عدم تادیه حجت.
<i>Notoriety</i>	شهرت، معرفت، روشنائی.
<i>Notorious</i>	آشکرا، معلوم.

---

<i>" Possession</i>	تصرف معروف، حیاڑت آشکارا.
<i>Novation</i>	تغییر ( مدیون ) ، تجدید قرار داد.
<i>Novelty</i>	چیز جدید ، چیز تازه.
<i>Nude</i>	برهنه ، باطل ، غیر نافذ.
<i>" Contract</i>	عقد بلاعوض.
<i>" Promise</i>	وعده بلاعوض.
<i>Nudum pactum(L)</i>	عقد بلاعوض " تعهد دائم.
<i>Nugatory</i>	بی ارزش " بی قیمت.
<i>Nuisance</i>	خساره ، آفت ، اذیت ، زبان آور ، مایه صداع ،
<i>Abatement of a "</i>	توقف خساره ، رفع ضرر.
<i>Continuing "</i>	خساره کثیر الوقوع.
<i>Null</i>	باطل ، منسوخ ، ماغی.
<i>" And void</i>	باطل و بی اثر.
<i>Nullity</i>	فسخ ، بطلان.
<i>Nuncupative will</i>	وصیتی که شفاهها بحضور شهود صورت میگیرد.
<i>Nuptial</i>	زفاف ، نکاحی.

\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*

\* \* \* \*

# O

<i>Oath</i>	سوگند ، حلف ، قسم .
<i>OBITER</i>	ضمنی ، بطور عارضی .
<i>Obiter dictum (L)</i>	تذکر تصادفی وضمنی ، بیان ضمنی و تصادفی قاضی در خمن رسیدگی که دررأی او تأثیر ندارد .
<i>Object (V)</i>	اعتراض کردن ، ایراد گرفتن .
(n)	شی ، هدف ، موضوع .
<i>Objection</i>	اعتراض ، ایراد ، ممانعت .
<i>Objective</i>	حقیقی ، هدف ، منظور ، نظری ، موضوعی ، عرضی ، محسوسین .
“ <i>S of a corporation</i>	اهداف یک شرکت .
<i>Obligate (V)</i>	معجیز نمودن ، تحمیل کردن .
<i>Obligation</i>	مکلفیت ، سند دین ، تعهد تا دیه یک مبلغ معین .
<i>Moral “</i>	مکلفیت اخلاقی .
<i>Obligatory</i>	حتیعی ، اجباری .
<i>Obligee</i>	متعهدالله ، (شخصی که برای او تعهدی بعمل آمد) ، مضمون له .
<i>Obligor</i>	مدبیون ، مقروض ، ملتزم ، مقید بعهد ، ملزم ، کسی که با انک از او خیانت کند .
<i>Obscene</i>	وقیح ، قبیح .
<i>Obscenity</i>	وقاحت ، قباحت ، فحش .
<i>Obstruct (V)</i>	مانع شدن ، مسدود کردن ، حجز کردن ، منع کردن
<i>Obstruction of justice</i>	اخلال عدالت ، مانع عدالت ، سدر راه عدالت .
<i>Obstruction</i>	ممانعت ، سد .
<i>Obtain (V)</i>	بدست آوردن ، قایل شدن ، حاصل کردن ، دریافت .
“ <i>Money under False pretenses</i>	بدست آوردن بول بموجب دعی غلط ، حاصل کردن بول به مکروفریب .

<i>Occupancy</i>	اشغال ، تصرف ، تملک ، استیلاع .
<i>Occupant</i>	اشغال کننده ، ذوالید ، ساکن ، مقیم .
<i>Occupation</i>	اشغال ، تصرف ، پیشه ، صنعت ، حرفت ، تملک ، استیلاع
<i>Occupational</i>	حرفوی .
“ <i>Disease</i>	مرض حرفوی .
<i>Occupier</i>	اشغال کننده ، مستاءجر .
<i> Occupy (V)</i>	اشغال کردن ، تصرف کردن .
<i>Occurrence</i>	وقوع ، حادثه .
<i>Octroi</i>	اعطا ، تفویض .
<i>Odd lot</i>	خودداری یک شی بمقدار کمتر از حد معمول ، تعداد سهامی که کمتر از صد سهم باشد .
<i>Of counsel</i>	و کیل مدافع .
<i>Of record</i>	قسمتی از دفتر .
<i>Of right</i>	با امتیاز .
<i>OFFENCE</i>	قضیعت ، حمله جرحفیف ، تخلف
<i>Offender</i>	مجرم ، متخلف ، گنهکار .
<i>HARDEDENED “</i>	معجرم متکرر .
<i>Offense</i>	جرائم ، تخلف .
<i>CRIMINAL “</i>	جنایت ، جنجه .
<i>Offer (V)</i>	تقدیم نمودن ، ارائه کردن ، اعطان نمودن ، هدیه دادن
(n)	عرضه ، اعطاء .
“ <i>And acceptance</i>	عرضه و قبولی .
“ <i>Of compromise</i>	پیشنهاد مصالحة .
<i>Office</i>	خدمت ، دفتر ، اداره
<i>Head “ of a corporation</i>	هیئت مدیره ، رئیس موسسه .
<i>To hold public “</i>	داشتن صفت مامور دولت ، مقرر بوظایف عامه (دولتی)
<i>Good “ s</i>	واسلت .
<i>Officer</i>	مامور ، افسر ، ضابط .
“ <i>Of the law</i>	مامور پولیس ، مامورین امور قضائی میکمه
<i>Official (n)</i>	مامور رسمی .
(adj)	رسمی ، قانونی
“ <i>Act</i>	اقدام رسمی ، عمل قانونی .

“ Duties	وظیفه رسمی .
“ Record	دفاتر رسمی .
“ REFEREE	حکم .
Cffset	جبران ، تلافی ، عوض ، مقابل .
Offspring	فرزند ، امر ، نسل ، ذریه
Omission	فراموشی ، کوتاهی .
Omit (V)	چشم بوشی نمودن ، فراموش کردن
Omnibus bill	طرح قانون حاوی موضوعات مختلف .
On	بر ، راجع به ، نزد
“ Account	به حساب .
“ Default	در غیاب .
“ One SIDE ALOEN PAYABLE “ demand	تفهایکی از طرفین .
“ Or about	قابل تادیه پرویت .
“ Or before	حوالی .
“ THE CASE	در حوالی یاقبل از .
Onerous	متکی بر حالات قضیه ، بوجب اصل واقعه
“ Conditions	گران ، دشوار ، پر خرج .
“ Contract	شرایط ثقیل .
Open (V)	عقدالزامی ، عقدیکه در آن تعهد طرفین معادل باشد .
“ A letter of credit	افستاح کردن ، باز نمودن .
“ A judgment	افستاح نمودن لتراف کریدت .
“ Court	تجدید زلزه بر فیصله .
“ Ended	محاکم که علنی .
“ Season	بدون حدود ، مجاز در گرفتن قرضه اضافی (در مرد
“ Shop	مال مرهونه و امثال آن ) دارای امکانات مختلف .
Opening (adj)	بسیم مجاز .
“ Statement of counsel	حرفه و صنعتی که آن را اعضای اتحادیه مربوط یا غیر
Oporate (V)	آن اشغال نموده متواتند .
“ A MOTOR vehicle	مقدماتی .
Operation	گفتار مقدماتی و کیل مدافع .
By “ of law	بهره برداری نمودن ، بکار انداختن ، اداره کردن
	عملیات نمودن .
	چلاندن یک موثر .
	بهره برداری ، عملیات .
	بوجب تطبیق قانون ، حسب قانون

<i>Operative</i>	عملی، موثر، کارگر، فعال، عامل.
<i>" Part</i>	مواد اساسی.
<i>" Words of a document</i>	کلمات مبین معامله، کلماتی که ماهیت و نوع وثیقه را تعریف میکند (مثلا با "ی سندرهن نوشته میشود(سندرهن) وغیره)
<i>Opinion</i>	رأی، نظریه، عقیده.
<i>Concurring "</i>	رأی موافق.
<i>Dissenting "</i>	رأی مخالف.
<i>Per curiam "</i>	رأی خود محکمه، رای هیئت محکمه بصورت یک کل بدون ذکر نام قضات
<i>Oppose (V)</i>	مخالفت کردن، اعتراض نمودن.
<i>Opposite party</i>	طرف مقابل.
<i>Opposition</i>	اعتراض، مخالفت.
<i>Oppression</i>	ظلم، فشار، ستم.
<i>Option</i>	حق انتخاب.
<i>Oral</i>	شفاهی، زبانی.
<i>" CONTRACT</i>	عقد شفاهی.
<i>" Evidence</i>	شهادت زمانی.
<i>Ordeal</i>	محکم آزمایش، آزمون دشوار عدلي، رسم قدیمی برای اثبات آنهاکاري باي گذاهي يك شخص (مثل رفقن درآتش وغیره)
<i>" By fire</i>	آزمودن ذريعه آتش.
<i>" By water</i>	آزمودن توسط آب.
<i>Order</i>	فرمایش، امر، دستور، حواله، نظام
<i>Ordinance</i>	قرمان، ابر، حکم، قانون.
<i>Ordinary (adj)</i>	عادی، معمولی.
<i>" Course of business</i>	جريدةان عادي تجارت.
<i>" Expense</i>	مخارج عادي.
<i>Organic law</i>	قانون اساسی.
<i>Original</i>	اصلی، بدیع، نسخه لصلی.
<i>" Entry</i>	یادداشت اصلی (دردقائق تجارتی).
<i>" Evidence</i>	اصل سند.
<i>" Jurisdiction</i>	محکمه ابتدائیه.

“ <i>Package</i>	لفافه اولی (اصولیکه در تجارت بین ایالات اضلاع بتحده امریکا معمول است) بسته بندی اولیه و اصلی اجناس تجاری .
<i>Orphan</i>	بیتیم .
“ <i>S' court</i>	محکمه امور وصایت .
<i>Ostensible</i>	ظاهری، نامنهاد .
“ <i>Agency</i>	نامیندگی نامنهاد
“ <i>Authority</i>	مقام ظاهری، سلطه ظاهری
<i>Oust (V)</i>	بیرون کردن، خلع کردن .
<i>Ouster</i>	اخراج، خلع بد .
<i>Outbuilding</i>	الحقیقیه تعمیر .
<i>Outcast</i>	مردود، رانده شده .
<i>Outlaw</i>	خارج از ساحه قانون، یاغی .
<i>Outlawed</i>	تبعدید شده .
<i>Outlawry</i>	اخراج از ساحه تطبیق قانون .
<i>Outright</i>	تماما، قطعا .
<i>Outstanding</i>	بر جسته، فوق العاده .
“ <i>Debts</i>	دین معوق .
“ <i>Shares</i>	اسهام معوق .
<i>Over</i>	بالای، آنطرف، اضافه .
<i>Overcharge</i>	اضافه ستانی، بار زیادی .
<i>OVERDRAW</i>	حواله بیش از اعتبار، حواله اضافه از دارائی در بانگ .
<i>Ovedraw</i>	اضافه از دارائی حواله کردن، بیش از اعتبار حواله دادن .
<i>Overdue</i>	افساط قابل تادیه، مستحق پرداخت، سپری شدن میعاد پرداخت، دیر رسیده .
<i>Overhead</i>	مخارج جاری، مصارف اولی .
<i>Social “</i>	زیر بنا .
<i>Over -insurance</i>	بیمه مضاعف .

<i>Overissue</i>	نشر اضافه از مقدار قانونی، نشر تکت های محصولی زیاد از حد.
<i>Overrule</i>	تعییر تصمیم قبلی، حکم بالغای حکم دگر.
<i>Oversubscription</i>	درخواست اسهام اضافه از حد، بیش از انتشار سهام مشتری پیدا کردن.
<i>Overt</i>	آشکارا، هویدا، علنی، ظاهر.
“ <i>Act</i>	اقدام مبرهن، حرکت صریح ج.می.
<i>Overtime</i>	اضافه کاری.
<i>Owing</i>	قابل پرداخت، رساندندی.
<i>Own (V)</i>	مالک بودن، صاحب بودن.
<i>Owner</i>	مالک، صاحب.
<i>Joint “s</i>	مالکین مشترک.
<i>Ownership</i>	مالکیت.

\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*

\* \* \* \*

# P

<i>Pacification</i>	تا مین آرامش، مسالمت، پیمان صلح .
<i>Pack (V)</i>	پیچیدن، لفافه کردن، نوٹه چیدن، طرح ریزی کردن .
<i>"A jury</i>	قاضی را موافق خود کردن، هیأت منصفه را طرفدار خود ساختن .
<i>Package</i>	جعبه، بسته .
<i>Original "</i>	لوفافه اولی، عدل بندی اصلی .
<i>Pact</i>	عقد، پیمان، عهد، میثاق .
<i>Nude "</i>	عقد یکه بعلت عدم عوض اجرا نمی باشد .
<i>Pacta sunt servanda (L)</i>	عقد بلا عرض .
<i>Pactum (L)</i>	عقد، پیمان، عهد .
<i>Nudum "</i>	عقد، بلا عوض، عقد غیر رسمی که عملاً بعلت عدم عوض قابل اجراء نمی باشد .
<i>Pain</i>	درد، رنج، غم، عذاب .
<i>Damages for " and suffering</i>	غرامت در عوض در دور نج .
<i>Palming OFF</i>	جرائم شخصی که میخواهد اجناس ساخته شده دست خود را به صفت جنس دیگری پفروشن برساند .
<i>Pandect</i>	مباحث اساسی قوانین روم که تحت امپراطوری و سنتینین تدوین گردید .
<i>Pander (V)</i>	دلایی کردن .
<i>Pandering</i>	دلایی زنها .
<i>Panel</i>	لوحه، لیست اعضای هیئت منصفه، لست اعضاء .
<i>Papacy</i>	مقام پاپ، قلمرو پاپ، دوره تصدی مقام پاپ .
<i>Paper</i>	کاغذ، روزنامه، سند، صحیفه، نشریه .
<i>Commercial ..</i>	اسناد تجارتی .
<i>Par</i>	تساوی، برابر، تساوی بین قیمت روی و بهای فروش سند .

<i>Issue shares at “</i>	توزيع اسهام بروی قیمت
<i>Above “</i>	اضافه از قیمت روی، اضافه از اصل قیمت باقیمت اسمی.
<i>Below “</i>	کمتر از قیمت روی، کمتر از اصل قیمت یا قیمت اسمی.
<i>No “ shares</i>	اسهام بدون قیمت روی.
<i>“ Value of a country</i>	ارزشی وجہی و پارسی ملکه بول مروجہ یک مملکت که به اساس موافقت صندوق وجہی بین المللی تعین می گردد.
<i>currency agreed with the IMF</i>	
<i>Paragraph</i>	فقره، پراگران، عبارت.
<i>Paramount</i>	عالی، برجسته، عظیم.
<i>“ Title</i>	عنوان برجسته.
<i>Paraphernalia</i>	ملکیت شخصی زوجه.
<i>parcel</i>	پارچه، پارسل.
<i>“ Of land</i>	یک قطعه زمین، یک پارچه زمین.
<i>Pardon</i>	غفو، بخشش، غفران.
<i>Executive “</i>	غفویکه از طرف رئیس دولت داده میشود.
<i>Full “</i>	غفو عمومی.
<i>Parent</i>	پدر، مادر.
<i>Parenticide</i>	قتل والدین، قاتل پدر یا مادر.
<i>Pari delicto (L)</i>	خطای مساوی، تقصیر مساوی.
<i>Pari Passu (L)</i>	بدون تفاوت، علی السویه، هم کفو.
<i>PARISH</i>	قدرت محلی.
<i>Parity</i>	مساویات، قیمت روی، معادلت، مشابهت.
<i>Parking violation</i>	تغلف از مقررات پارکنگ.
<i>Parliament</i>	شوری، پارلمان
<i>Parliamentary</i>	پارلمانی.
<i>“ Rules of order</i>	مقورات داخلی شوری.
<i>Parol</i>	گفتار شفاهی، عرض حال طرفین دعوا (شفاهی)
<i>“ Contract</i>	عقد شفاهی.
<i>“ Evidence</i>	شهادت زبانی.
<i>“ Evidnce RULE</i>	اصولیکه حسب آن تعهدات زبانی مطالب عقدتیه بری را که اصولاً مرتب شده باشد از بین نمی برد.
<i>Parole</i>	رهائی مشروط، آزاد ساختن محبوس بعد از بجزی نمودن یک مدت حبس مشروط بر حسن رفتار و عدم تکرار اعمال تغلف آمیز.

<i>PARRICIDE</i>	قاتل پدر، پدر کشی.
<i>Part</i>	حصه، جزء، قسم، نصیب.
“ <i>Payment</i>	تاذیه قسمی.
“ <i>Performance</i>	تعیین قسمی.
<i>Partial</i>	طرفدار، مغرض، جزئی.
<i>Participate (V)</i>	شرکت کردن، سهم گرفتن.
<i>Participation</i>	اشتراك، مداخلت.
<i>Particular</i>	خصوصی، خاص، جدا، تنها، منفرد، معین، محلی.
“ <i>Average</i>	اصول دریمه ترانسپورت که حسب آن شخص که اموالش خساره می‌بیند تما می خساره را متحمل می‌شود.
“ <i>Lien</i>	حق تعقیب در یک ملکیت خاص، حق حجز در هیک ملکیت مشخص.
<i>Particulars</i>	مشخصات، خصوصیات.
<i>Bill of “</i>	استدعا نامه مفصل.
<i>Parties</i>	طرفین.
<i>Necessary “ to a suit</i>	طرفین که در دعوی وجودشان لازم دیده می‌شود، طرفین اساسی دعوی.
“ <i>In interest</i>	طرفین ذیعلاوه.
<i>Partition</i>	تفصیم، تقرقه، تجزیه، حد فاصل.
<i>Deed of “</i>	سند قرکه، ترکه خط.
<i>Partner</i>	همکار، حریف، شریک، همسر.
<i>Nominal “</i>	شریک بنام.
<i>Sleeping “</i>	ا ریک مخفی، شریک باطنی و مجرمانه.
<i>SURVIVING “</i>	بازمانده شریک.
<i>Partnership</i>	شراکت، هم‌ستی، اشتراک، شرکت تضامنی.
“ <i>Assets</i>	دارائی شراکت.
“ <i>At will</i>	از طرفین بدون اطلاع قبلی فسخ شده می‌تواند.
<i>Party</i>	طرف.
<i>Real “ in interest</i>	طرف واقعی قضیه.
<i>Third “</i>	شخص ثالث، شخص ثالثی که در دعوی خصمی شود (می‌بیو ندد).

<i>Pass (V)</i>	تصویب کردن، صادر کردن، گذشتن، فتوی دادن.
“ <i>A law</i>	تصویب یاک قانون.
“ <i>Sentence</i>	صادر نمودن فیصله، صادر کردن حکم.
(n)	اجازه.
<i>Passage</i>	گذر گاه، دهليز، راهرو، عبارت.
<i>Innocent</i> “	آزادی عبور طیارات از فضای پلک مملکت بدون آولید تکلیف.
<i>Pass book</i>	کتابچه ثبت معاملات هسن انداز، دفتر حساب جاری که در اختیار صاحب مال می باشد.
<i>Passenger</i>	مسافر، سواری.
<i>Passion</i>	هیجان، شهوت، شوق شدید، احساس، عاطفه، تاثیر، شدت غضب.
Crime of “	جنایت هیجانی.
<i>Passive</i>	بی مقاومت، بی عکس العمل، مکلفیت، دین.
“ <i>TRUST</i>	و قی که در آن وجیبه ای بر شخص اداره کننده کذاشته نمی شود و اکثرا قانون مجاز نمیداند.
<i>Possport</i>	پاسپورت.
<i>Patent</i>	حق اختراع امتیاز نامه، تفویض زمینی از طرف دولت به افراد، آشکار، علنی.
<i>Design</i> “	مدل.
<i>Letters</i> “	امتیاز ثبت اختراع، نامه مهر کشاده.
<i>Infringement of a “</i>	سوء استفاده از حق اختراع.
<i>Patentable</i>	قابل ثبت و حمایه بحیث اختراع جدید.
“ <i>Device</i>	شی قابل ثبت و حمایه بحیث اختراع جدید
<i>Patentee</i>	مالک حق اختراع، صاحب امتیاز.
<i>Paternal</i>	پدری.
“ <i>Line</i>	طرف پدری.
<i>Paternity</i>	صل، نسب.
“ <i>Suit</i>	دعوى ابوبت.

<i>Patrimony</i>	دارائی موروثی .
<i>Patrimonial</i>	موروثی .
<i>Pauper</i>	فقیر، گدا، بیپا.
<i>Pawn (n)</i>	گرو، رهن، آسیای منقل، رهن ضروریات شخصی.
(V)	بگرو و دادن، په رهن کذاشتن.
<i>Pawnbroker</i>	کسی که شغل او تمیه قرض عوض رهن می باشد .
<i>Pawnee</i>	کسیکه به گرو میگیرد، مر تهن .
<i>Pawnor</i>	کسیکه به گرو میدهد راهن، گرو گذار .
<i>Pay (n)</i>	معاش، مزد، اجرت، هول .
(V)	تادیه نمودن، پرداختن، ادا کردن .
<i>Payable</i>	قابل تادیه .
“ <i>On demand</i>	قابل تادیه عند المطالبه . قابل تادیه حون طلب .
<i>payee</i>	کسیکه به نفعش تادیه میگردد، مناد برآنده مؤدی الیه .
<i>Payor</i>	تادیه کننده، مخاطب، معحال عالیه .
<i>Payment</i>	تادیه، پرداخت، اجرت .
‘ <i>In full</i>	تادیه کلی، معاش کامل .
“ <i>Into court</i>	تفویض مبلغ مورد مناقشه به محکمه .
<i>Partial</i> “	تادیه قسمی، تادیه جزئی .
<i>Peace</i>	صلح سلام، آرامش .
<i>Breach of the “</i>	در هم شکستن صاحع، اخلال امنیت .
<i>Justice of the “</i>	قاضی صلاحیه .
<i>Peaceable</i>	صلحخواه .
“ <i>Entry</i>	تدخل ارام .
“ <i>Possession</i>	حیازت ارا .
<i>Peculation</i>	اختلاس .
<i>PECUNIARY</i>	بولی، مالی، قابل مجازات نقدی .
“ <i>Loss</i>	خسارت پولی .
<i>Peddlar</i>	فروشکار سیوار، فروشنده سیوار (طوف) .
<i>Pederasty</i>	بچه بازی، لواطت .
<i>Peeping tom</i>	کنجکاو، میخن .
<i>Penal</i>	جزائی .
“ <i>Action</i>	دعوى جزائی .
“ <i>Code</i>	قانون نامه جزائی، قانون مجازات عمومی .

“ Bond	تضمين .
“ Servitude	حبس با اعمال شاقه (حداقل سه سال بدون تبعید).
“ Sum	مبلغی که به تضمین کذاشته می شود در صورت عدم رعایت شرط ضبط میگردد.
Penalty	مجازات، جزاء ، مواد جزائیه .
Pendency	معوقیت، بی تکلیفی .
Pending	حین، معوق، نامعلوم، متعلق، متوقف، مؤجل .
“ Appeal	مرافعه طلبی که مانع تنفيذ حکم کردد .
“ Trial	قضیه تحت محاکمه، دعوا تحت دوران .
Penetration	دخول، زیرکی، نفوذ، تداخل .
Penitentiary	محلی که مجازات حبس در آن گذشتانده می شود
Pension	معاش تقاعد، پانسیون
Pensioner	تقاعد .
People	مردم، خلق .
Per (L)	با، فی، بواسطه، از، بر طبق .
“ Autre VIE	برای حیات دیگری .
“ Capita	برای هر نفر .
“ Cent	فیصد .
“ Curiam	با هیئت محکمه .
“ Diem	فی روز، روزانه
“ Stirpes	تفصیل ارث برای هر دسته از وارثین .
Perception	تمیز، درک، احساس، حصول، تعصیل، دریافت .
Peremption	رد دعوی .
Peremptory	قطاع، امری، انهائی .
“ Challenge	ردعضوی از هیئت منصفه بدون موجب صریح .
Perfect (adj) (V)	کامل، تمام، صحیح .
“ Aclaim	اماده ساختن، تکمیل نمودن، تمام کردن
Perform (V)	اماده ساختن ادعی .
“ A CONTRACT	انجام دادن، ادا کردن .
Performance	عقد نمودن پل مقاوله .
DUE “	انجام، ایفا، اقدام برجسته، تشویل .
PART “	اجرای درست .
Specific “	اجرای قسمی .
	مشوئیده عقد از طریق اجرای تعهد، اجرای یک مقاوله بشکل خاصی که بیش بینی شده .

<i>Peril</i>	خطر ، تهدیکه .
“ <i>S of the sea</i>	خطرات بحیری .
<i>Period</i>	موعد ، مدت .
<i>Periodical (ADJ)</i>	نو بتنی ، موقوت .
(n)	نشریه موقوت .
<i>Legal “</i>	نشریه حقوقی .
<i>Perish (V)</i>	تلف کردن ، معذوم شدن ، بناء کردن .
<i>Perishable</i>	قابل تلف ، خراب شدنی .
“ <i>Goods</i>	اجناس خراب شدنی .
<i>Perjure</i>	عهد شکستن ، شهادت غلط دادن ، سوگند نا حق خور ، شاهد نا حق .
“ <i>Oneself</i>	دادن شهادت دروغ در محکمه .
<i>Perjury</i>	عهد شکنی ، شهادت دروغ ، قسم کاذب .
<i>Commit “</i>	شهادت دروغ دادن .
<i>Permanent</i>	دایمی ، ابدی .
“ <i>Disability</i>	عطالت دائمی .
“ <i>Injunction</i>	محانعت دائمی .
<i>Permission</i>	جازه .
<i>Permit (n)</i>	جوزا .
(V)	جازه دادن .
<i>Perpetual</i>	دایمی ، ابدی ، مؤبد .
“ <i>Succession</i>	وجود دائمی ، وجود بلا انقطاع .
<i>Perpetuity</i>	دایمی ، همیشگی .
<i>In “</i>	برای همیشه ، ابدا لدهر .
<i>Perquisites</i>	عایدات اکتسابی ، انجه در بد ل پول بدست می آید .
<i>Person</i>	شیخ شخص ، فرد ، انسان .
<i>Juridical “</i>	شخص حکمی ، شخص حقوقی .
<i>Natural “</i>	شخص حقیقی .
<i>Persona non grata</i>	شخص نامطلوب .
<i>Personal</i>	شخصی .
“ <i>Action</i>	دعوی نزاع شخصی ، دعوی ناشی از عدم اینفای تعهدات شخص طرف مقابل .

“ Effects	لوازم شخصی ” امتعه شخصی .
“ Injury	خسارة شخصی .
“ Judgment	حکم بر احوال شخصی .
“ Liability	مسئولیت شخصی .
“ Property	ملکیت شخصی .
“ Representative	نماینده شخصی .
Personality	شخصیت .
Legal “	شخصیت حکمی .
Personality	اموال منقول .
PERSONATION	نماینده گی
FALSE “	غصب اهلیت مدنی .
Persuade (V)	متیقن ساختن .
Persuasion	ایقان ، اعتقاد .
Pertinent	بجا ، بموقع ، مناسب ، مطابق موافق .
Petit	خورد ، کوچک .
“ Jury	هیئت منصفه .
“ Larceny	خس دزدی .
Petition (n)	عريضه ، درخواست .
(V)	درخواست نمودن .
“ In bankruptcy	درخواست افلاس .
Petitioner	عارض .
Petitioning creditor	داینی که تقاضای افلاس مديون را میکند .
Physical	جسمی ، بدنی .
“ Disability	عطالت جسمی .
“ Force	قوت جسمی ، فشار جسمی .
Physician	طبیب .
Picket	احاطه کردن (از طرف کار کران ) مراقب اجرا و تامین اعتصاب کار گران .
Picketing	اقدامات کار کران برای رعایت اعتصاب .
Peaceable “	اقدامات کار کران رای رعایت اعتصاب بدون استعمال شدت ، مظاهره صلح آمیز کار کران .
Pickpocket	کپسنه بر .
Piece work	کاریکه مزد آن ار روی فی عدد هر داخته میشود .
Pilfer (V)	خس دزدی کردن .

<i>Pilferage</i>	خس دزدی .
<i>Pimp</i>	دلال ، مرده گاو .
<i>Piracy</i>	غار تکری دریائی ؛ مرفت ادبی (کتب و مؤلفات دیگران را به مرفت چاپ کردن)
<i>Pirate</i>	غار تکری دریائی ، سارق مؤلفات .
<i>Place</i>	جاه ، محل ، مقام ، مشغل .
“ <i>Of contract</i>	محل عقد مقاوله .
“ <i>Of delivery</i>	محل تحویل دهنی .
“ <i>Of performance</i>	محل اجرای عقد .
<i>Plagiarism</i>	سرقت ادبی ، سرق ت تالیف .
<i>Plaintiff</i>	مدعی ، عارض ، مدعی در قضایای مدنی ، مدعی دعوی مدنی .
<i>Plant</i>	کارخانه ، دستگاه .
<i>Plea</i>	دعوی ، عذر ، عرضحال ، محاکمه ، دفاع مدافعه ، استدعا .
“ <i>IN CONFESSION AND AVOIDANCE</i>	سورت دفاع متکی بر اینکه معلم عقد شده اما افاده ارزش حقوقی است .
“ <i>NON EST FACTUM</i>	دفاع با تردید واقعیت اظهارات .
<i>Plead</i> (V)	دعوی نمودن ، دفاع کردن ، دلیل اقامه نمودن
<i>Pleading</i>	مدافعه ، دلیل آوردن ، عرضحال نمودن .
<i>Pleadings</i>	مناقشات ، اظهارات طرفین .
<i>Plebiscite</i>	مراجعه به آرای عمومی .
<i>Pledge</i> (V)	گرو گذاشتن برهن دادن .
(n)	گرو ، رهن ، کفالت .
<i>Pledgee</i>	گرو گیر ، رهن گیرنده ، مرتمن .
<i>Pledgor</i>	گرو گذار ، رهن دهنده ، راهن .
<i>Plenary</i>	مکمله ، کامل ، عمومی ،
“ <i>Court</i>	هئیت کامل .
“ <i>Session</i>	جلسه عمومی .
<i>Plunder</i> (V)	غارت کردن .
(n)	غارت ، غنیمت ، قطاع الطريق .

<i>Plunderage</i>	غارت 'غشیخت'.
<i>Plurality</i>	تعدد ، کثرت ، تجمع ،
<i>Poaching</i>	شکار حیوانات وحشی در ملکیت غیر . به دزدی شکار کردن .
<i>Pocket veto</i>	طرزویتوی قانون بنابر عدم امضای آن از طرف رئیس جمهور .
<i>Police</i>	پولیس .
" <i>Court</i>	محکمه صلحیه .
" <i>Officer</i>	مامور پولیس .
" <i>Power</i>	قدرت دولت در اصدر قوانین و مقررات به منظور بهبود وضع مردم مشروط بر انکه مخالف مواد قانون اساسی واقع نگردد .
<i>Policy</i>	خط مشی 'پالیسی' ، سیاست ، زمام .
" <i>Of a statute</i>	روحیه قالون .
" <i>Of the law</i>	نظام عامه .
<i>Blanket " "</i>	بیمه حریق که خطرات ممکنه متعدد را در بر میگیرد ، بیمه نامه ایکه طی آن چند قلم جنسن یکجا بیمه شده باشد .
<i>Endowment " "</i>	بیمه حیات که بوجب آن بعد از مرور یک مدت معین اگر : شخص بیمه شده هنوز هم حیات داشته باشد سبلغ تادیه شده را وابس میگیرد .
<i>Floating " "</i>	بیمه حریق که بر هر نوع اجناس داخل یک تعمیر تطبیق میگردد .
<i>Insurance " "</i>	پالیسی بیمه 'سیاست بیموی' ، وثیقه 'بیمه' بیمه نامه .
<i>Open cover " "</i>	پالیسی بیمه برای چندین محموله که باسنس آن هر محموله جدا جدا به بیمه کننده اطلاع میگردد .
<i>Paid-up " "</i>	بیمه حیات که در آن سهمیه هم مجموعات ادادیه شده باشد .
<i>Public " "</i>	نظام عامه ، منافع عامه .
<i>Valued " "</i>	بیمه که حسب آن طرفین راجع به قیمت شی موافق میکنند ، بیمه نامه ایکه حد معینی برای قیمت اجناس مورد بیمه در آن قید شده باشد .
<i>Political</i>	سیاسی .
" <i>Office</i>	دفتر سیاسی .
" <i>Party</i>	حزب سیاسی .
" <i>Question</i>	مسئله سیاسی .

<i>Politics</i>	سیاسی ، امور سیاست ، علم سیاست .
<i>Polity</i>	تشکیلات سیاسی ، طرز حکومت ، نظام دولت یا حکومت .
<i>Poll (V)</i>	سؤال نمودن ، رای هیئت منصفه را گرفتن .
“ <i>A jury</i>	جویا شدن از فرد هیئت منصفه راجع به رای آنها ، رأی گیری از اعضاء هیئت منصفه .
(n)	جدول رای دهنده‌گان ، مرکز رای گیری ، لست اسمای انتخاب کننده‌گان .
<i>Poll tax</i>	محصول رای دهی ، مالیه که از فری نفر یک طبقه معین اشخاص گرفته می‌شود .
<i>Polls</i>	مرکز رای گیری .
<i>Polygamy</i>	تعدد زوجات .
<i>Pool (V)</i>	جمع نمودن ، ائتلاف نمودن ، سرمایه گذاری مشترک نمودن .
(n)	مجموعه ، موافقت تجار ( یامضارت کنندگان ) به بالبردن قیمت یا پائین آوردن آن ،
“ <i>Patent</i>	اجتیاع چندین حق الاختراع .
<i>Pooling AGREEMENT</i>	موافقت بغرض اختلاط امتیازات .
<i>Poor</i>	فقر ، بینوا .
“ <i>Laws</i>	قوانین حمایوی اشخاص بی پساعت .
<i>Pornographic</i>	مربوط هادیبات مستهجن .
<i>Pornography</i>	ادیبات مستهجن .
<i>Port</i>	بندر .
“ <i>Authority</i>	آمرهت بندر .
“ <i>Of delivery</i>	بندر تسلیم دهی .
“ <i>Of destination</i>	بندر صرچ .
“ <i>Of discharge</i>	بندر تخلیه قسمت اعظم اموال .
“ <i>Of entry</i>	بندر دخول ، بندر ورودی .
<i>Portion</i>	قسمت ، بخشی ، سرنوشت ، حصه اسهم .
<i>Aliquot</i> “	اسهم متناسب .
<i>Positive</i>	مشبت ، قطعی ، وضعی ، صریح .
“ <i>Condition</i>	شرط مشبت .
“ <i>Evidence</i>	شواهد قاطعه .
“ <i>Law</i>	قانون وضعی .

<i>Possess (V)</i>	مالک بودن ، متصرف بودن ، حائز بودن .
<i>Possession</i>	تصرف ، حیازت .
<i>Actual “</i>	حیازت حقیقی ، ذوالیدی .
<i>Adverse “</i>	تصرف عدوانی ، تصرف معلوم ، آرام و حقیقی یک صلکیت غیرمنقول مخالف سندی که طرف مقابل در دست دارد .
<i>Constructive “</i>	حیازت شکلی .
<i>Possessor</i>	حاizz ، متصرف .
<i>Possessory</i>	مربوط حیازت .
<i>“ Action</i>	دعوى حیازت ، دعوى رفع تعرض ( عليه صرف عدواني یا غصب ) .
<i>Possibility</i>	امکان ، احتمال .
<i>“ Of reverter</i>	امکان عودت امتیاز پک شی به مالک .
<i>Post prep.</i>	بعد از واقعه ، بعد .
<i>“ Facto</i>	بعد از واقعه .
<i>POST (N)</i>	بعد ، پسته ، قشله ( در عسکری ) .
<i>(V)</i>	توسط پسته ارسال کردن ، بغرض اطلاع عموم در دیوار نصب کردن .
<i>“ Dated check</i>	چک باقید تاریخ آینده .
<i>Postage</i>	قیمت پستی ، محصول پستی .
<i>Postal</i>	پستی ، منتقل باداره پسته .
<i>“ Union</i>	اتحادیه پستی .
<i>Posterity</i>	اعقاب ، نسل آینده ، ذریه ، اخلاق .
<i>Posthumous</i>	متولد بعد از مرگ پدر ، نشرشده بعد از مرگ مؤلف .
<i>Postmaster</i>	آمر امور پستی .
<i>“ General</i>	امرعمومی پست .
<i>Postpone</i>	به تعویق انداختن ، به تأخیر انداختن .
<i>Potential</i>	نهائی ، ذخیره ای .
<i>Powe</i>	قدرت ، ظرفیت ، قوه ، اقتدار ، صلاحیت مسلطه .
<i>“ Of revocation</i>	صلاحیت فسخ .
<i>“ Of attorney</i>	وکالت شرعی ، وکالت خط برای مدافع .
<i>“ Coupled with an interest</i>	اختیار اداره اموال موقوفه یا مال مر hone ذریعه شخصی که خودش در آن صاحب منفعت باشد .
<i>Corporate “ S</i>	اهداف شرکت .

<i>Implied "S</i>	صلاحیت ضمنی .
<i>Practice</i>	تمرین ، شغل ، رویه ، عرف .
<i>Law "</i>	شغل حقوقی (وکالت دفاع و دارالمشوره حقوقی) .
<i>Practitioner</i>	طبیعی که شغل طبابت را عملاً اجراء می نماید و کیل مدافع که پیشنهاد دفاع را عملاً پیش میبرد .
<i>Prayer for relief</i>	استدعا راهی از توقيف .
<i>Preamble</i>	دیپاچه ، مقدمه ، تمهید .
<i>Precatory</i>	تمانی ، التمامی .
" <i>Words</i>	کلمات توصیوی ، کلمات تمثانی .
<i>Precedence</i>	سبقت ، تفوق ، اسبقیت .
<i>Precedent (adj)</i>	قبلی ، سابق .
<i>Condition "</i> (n)	شرط قبلی .
<i>Legal "</i>	سابقه قانونی .
<i>Precept</i>	دستور ، حکم .
<i>Precinct</i>	حدود ، حوزه ، محوطه ، حوزه صلاحیت .
<i>Preclude (V)</i>	ممانعت نمودن ، رفع کردن ، مانع شدن حق بازداشت اموال ترازنی یتی برای فروش به تبعه خود مملکت ترازنیت .
<i>Pre-emption</i>	حق تقدیم درخیرید ، حق شفعه ، حق تملک به شفعه .
<i>Prefer (V)</i>	ترجیح دادن ، مطالبه کردن ، اقامه دعوی کردن .
" <i>Charges</i>	اتهام نمودن ، اقامه دعوی جزائی کردن ، اتهام وارد آوردن .
<i>Preference</i>	رجیحان ، برتری ، افضلیت .
" <i>Shares</i>	اسهام مقدم ، اسهام امتیازی .
<i>Preferential</i>	امتیازی ، ممتاز .
" <i>Assignment</i>	انتقال ملکیت هشکلی که یک شخص یا گروپ معین را متفق سازد .
<i>Preferred</i>	مقدم ، مرچح ، ممتاز .
" <i>Creditors</i>	دائین مرچح ، دائنین امتیازی .
" <i>Dividend</i>	مفاذ مقدم ، مفاد امتیازی .
" <i>Shares</i>	اسهام مقدم ، اسهام امتیازی .
<i>Prejudice</i>	ضرر ، زیان ، تعصب .

<i>Dismiss a suit without</i> “	حکم عدم سمع دعوی بدون ممانعت از اقسامه مجدد آن (حکم کان لم تکن).
<i>Prejudicial error</i>	سهو مولد زیان.
<i>Preliminary</i>	مقدماتی، تمهیدی، ابتدائی.
“ <i>Hearing</i>	استنطاق مقدماتی، استماع مقدماتی صورت اتهام (در محکمه)، تحقیق قبلی (توسط قاضی).
<i>Premeditated</i>	باتفکر قبلي.
<i>Premeditation</i>	تصمیم قبلي، تفسکر قبلي.
<i>Premises</i>	مقدمه، زمین و ساختمان مورد بیمه که درسنده بیمه درج میگردد، مال موقوفه یا انتقال یافته طبق سنده.
<i>Premium</i>	مفاد، جایزه، سهميه، حق بیمه.
<i>Insurance</i> “	سهميه بیمه، حق بیمه، اقساط بیمه.
<i>Prepare</i> (V)	تسبیه کردن، مرتب نمودن، آماده کردن.
<i>Preponderance</i>	مزیت، تفوق، وحجان.
“ <i>Of the evidence</i>	مزیت دلایل، رحیحان (تفوق) بینه.
<i>Prerogative</i>	امتیاز، تقدیر.
<i>Royal</i> “	امتیازات اداری.
<i>Prescribe</i> (V)	تجویز نمودن، امر کردن.
<i>Prescription</i>	دستور، تجویز، حکم، کسب مالکیت بمروزمان مرور زمان.
<i>Present</i> (V)	ارائه نمودن، تقدیم کردن.
“ <i>A bill of exchange for acceptance or payment</i>	ارائه نمودن یک حواله بغرض قبولی یاتادیه.
(n)	تحفه، هدیه.
(adj)	هذا، این، حاضر، موجود.
“ <i>Instrument</i>	وثیقه هذا.
“ <i>Law</i>	قانون هذا.
<i>Presentment</i>	ارائه، نمایش، بیان، شکایت، عرض.
<i>Presents</i>	وثایق، اسناد، حیث.
“ <i>In accordance with these</i> “	مطابق وثیقه هذا.
<i>Preside</i> (V)	ریاست نمودن.
<i>President</i>	رئیس، زعیم.

<i>Presiding</i>	کسی که ریاست میکند.
“ <i>Judge</i>	رئیس هیئت قضائیه، رئیس محاکمه.
“ <i>Officer</i>	رئیس هیئت نظارت (درالانتخابات).
<i>Press</i>	مطبوعات.
<i>Freedom of the “</i>	آزادی مطبوعات.
<i>Presumable</i>	محتمل، حدسی، تخمینی.
<i>Presume (V)</i>	تخمین کردن، فرض کردن، بخود آزادی دادن.
<i>Presumption</i>	قرينه، فرض، گمان، تهور.
<i>Absolute “</i>	قرينه قاطعه.
<i>Conclusive “</i>	قرينه قاطعه.
<i>Rebuttable “</i>	قرينه قابل رد.
<i>Presumptive</i>	قرينه وی، فرضی، تخمینی، احتمالی.
<i>Pretense</i>	بهانه، ظاهر، ادعی، طلب.
<i>False “ s</i>	تفاب خدعا.
<i>Pretext</i>	بهانه، عذر، دستاویز، تمسل.
<i>Prevail (V)</i>	مستولی شدن، غالب گردیدن، معتبر بودن.
<i>Prevailing party</i>	طرف غالب، طرف سلط.
<i>Prevent (V)</i>	مانع شدن، رد کردن.
<i>Prevention</i>	معانعت، جلوگیری، وقايه.
“ <i>Of crime</i>	جلوگیری از جرم، جلوگیری از وقوع جرم.
<i>Previous</i>	قبلی، سابق.
<i>Price</i>	قیمت، بها، ارزش.
<i>Fair market “</i>	قیمت عادلانه بازار، قیمت مناسب بازار.
“ <i>Control</i>	کنترول نرخها.
“ <i>Discrimination</i>	تبیین نرخ، اختلاف نرخ.
“ <i>Fixing</i>	تعیین غیرمشروع نرخ.
<i>Prima facie</i>	شواهد اولیه برای تثبیت یک ادعی.
“ <i>Case</i>	قضیه که بروی شواهد اولیه قابل اتهام دیده میشود
	دعویی که مبنی بر دلایل مشهود باشد.
“ <i>Evidence</i>	شواهد اولیه، دلایل مشهود.
<i>Primary</i>	اولی، ابتدائی، اصلی.
<i>Prime rate</i>	اندازه مفاد که بازکه از خوبترین مشتریان خود حاصل میدارد.
<i>Prime minister</i>	صدراعظم.

<i>Primogeniture</i>	حق رشادت .
<i>Principal(adj)</i>	عمده ، اصلی ، اساسی ، اولی .
(n)	مدیر، امر، موکل، رئیس .
“ AND AGENT	وکیل و مؤکل .
<i>Undisclosed “</i>	رباطه و کالت که دران مؤکل نامعلوم باشد .
<i>Principle</i>	پرتسیب ، اصل ، عامل ، مبداء ، اساس ، قاعده
<i>Prior</i>	مقدم ، قبلی ، سابق .
“ Creditor	داین قبلی .
“ Lien	حجز مقدم .
<i>Priority</i>	قدامت ، اسبقیت ، اولیت ، افضلیت .
<i>Prison</i>	محبس ، جبس .
<i>Prisoner</i>	محبوس .
“ At the bar	میهم تحت محاکمه .
“ Of war	محبوس چنگ ، اسیر حرب .
<i>Privacy</i>	خلوت ، تنهاei ، عزالت .
Right of “	حق حمایه از آزادی شخصی در مقابل مداخلات خارجی حق اختیار خلوت .
<i>Private</i>	خصوصی ، شخصی .
“ International law	حقوق بین الدول خصوصی .
“ Property	ملکیت خصوصی ، مهکیت شخصی .
“ Placing of corporate securities	فروشی خصوصی اسناد قرض به یک گروپ معین مردم .
<i>Privilege</i>	امتیاز ، معافیت ، مزیت .
“ Tax	حقوق اجازه نامه ، محصول اجازه نامه ، مالیه صنفی .
“ Sand immunities	معافیت و مصیرنیت .
<i>Privileged</i>	معاف ، ممتاز ، برتر .
“ Communications	اخبار یکه به و کیل مدافع یا مشاور حقوقی داده میشود و از طرف آنها قابل افسانه ای باشد .
“ Debts	قرض امتیازی ، قرض مقدم .
<i>Privity</i>	ارتباط متقابله درباره عین حق (مانند ارتباط حقوقی بین وارت و واندین )
“ Of contract	نتایج نسبی مقاوله .
<i>Privy Council</i>	شورای خصوصی دربار پادشاهی که مرکب از وزراء و اشخاص منتخب ہاد شاه است .

<i>Prize</i>	جایزه ، تعلیک ، تصرف اموال (در بحر) غنیمت ، ربح
“ Courts	محکمه ئیکه صلاحت ان منحصر به فیصله تصرفات اموال در بحر میباشد.
<i>Pro</i>	برله ، در باره ، به نیابت ، به وکالت ، متعاشر
“ And con	طرفدار و مخالف ، مشتب و منفی ، ماله و مالیه موافق و مخالف.
“ Forma	ظاهراء ، شکل ، صورتاً ، پروفورمہ.
“ Rata	بهه تناسب حسب پیمانه ، باندازه احتمال.
<i>Probability</i>	محتمل ، ممکن.
<i>Probable</i>	دلایل راجح مبني بر ارتكاب یك جرم ، دلایل مرجح در یك قضیه.
<i>Probate</i>	مربوط راجع به صحت دلایل اثبات ، مربوط به صحت وصیت نامه.
“ Court	دیوان محکمه عالی که امور مربوط به وصیت نامه و وراثت را رسیدگی میکند ، محکمه صحت وصیت.
“ Jurisdiction	صلاحیت در امور وراثت و وصایت.
<i>Probation</i>	دوره امتحانی تحت مراقبت قراردادن (یك مجموع کوذک) ، مراقبت.
“ Officer	شخوص که موظف به نظارت محاکومین بعداز رهائی میباشد ، افسر سرپرست و مسئول مجبوسي که از تأجیل جزا استفاده میکند.
<i>Probative</i>	اثبات کشید دال بر اثبات ، مشتب ادعا.
<i>Procedural</i>	مربوط به طرز محاکمه ، مربوط به اجراءات (محکمه یا محاکمه)
“ Law	قانون مربوط به طرز محاکمه ، قانون شکلی.
<i>Procedure</i>	طرز عمل ، روشن ، اجراءات اصول محاکمه.
<i>Code of civil</i> “	مجموعه اصول محاکمه مدنی.
<i>Code of criminal</i> “	مجموعه اصول محاکمه جزائی.

<i>Proceeding Collateral</i>	دعوى ' طرز ' اقدام . دعوى فرعى، مستقل در يك محكمة راجع به اشخاص با وقايع كه اصل دعوى شان در محكمة ديگرى جريان داشته باشد .
<i>Proceeds Proces-verbal</i>	محصول ، عايد ، عايدات ، حاصل ، محصولات . محضر يك راجع بيك واقعه از طرف يك ما مور دولت ترتيب ميپايد ، محضر دعوى ' صورت جلسه . جريان عمل ' طريقه سير ، هيشرفت تدریجي ' اقامه دعوى طى مراحل مختلف . تحلف از صلاحيت قانونى .
<i>Process</i>	جريان عمل ' طريقه سير ، هيشرفت تدریجي ' اقامه دعوى طى مراحل مختلف . تحلف از صلاحيت قانونى .
<i>Abuse of</i>	حسب اجراءات قانونى ' موافق به تجويفات قانون
<i>Due "of law</i>	اعلام نمودن ' اظهار کردن ' نذاكردن .
<i>Proclaim (v)</i>	اعلاميه ، ابلاغه .
<i>Proclamation</i>	وكالت .
<i>Procurement</i>	دلالي برای معاشرت جنسی ' زیابت ' وکالت ' توکيل .
<i>Procurement</i>	استخدام يك زن به عنوان فحشاء ' بدست اوردن ' تهيه کردن ، زايل شدن .
<i>Procure (v)</i>	تهيه کننده ' وسيط در امر معاشرت جنسی ' مرد گاو معدى العموم ، خارنوال .
<i>Procurer</i>	تهيه ' حصول ' تدبیر ' تحصيل ' زيل .
<i>Procreur</i>	محصول ، نتيجه ، ثمر .
<i>Procurement</i>	ساختن ' تولید کردن ' ايجاد کردن ' ارائه نمودن .
<i>Produce(n) (v)</i>	اطلاعيه محكمه بغرض حضور با بعضی اسناد .
<i>" Records pursuant to a subpoena duces tecum</i>	محصول ' نتيجه ، حاصل . تولید ' محصول ' ايجاد ' ارائه .
<i>Product</i>	پذير فتن يك روانى در کيشى وسلك ' اعتراف کردن اقرار کردن ' پشهه اي را اجراء کردن ، اظهار کردن .
<i>Production</i>	شغل ' پيشهه ' اظهار ، اعتراف ' استعداد ' انسلاك يك به يك حلقه مذهبي .
<i>Profess (v)</i>	
<i>Profession</i>	

<i>Liberal “s</i>	شغل ازاد.
<i>Professional</i>	حرفوی ' مسلکی ' فنی ' اختصاصی ' تخصصی .
<i>Profit</i>	مقدار ' سود' نفع ، فائده ،
<i>Clear “</i>	مفاد خالص .
<i>Net “ s</i>	بیلا نس مفاد خالص .
<i>“ And loss statement</i>	نفع و ضرر
<i>Profiteering</i>	اغراق در منفعت جوئی
<i>Prohibit (V)</i>	ممانعت ، منع نمودن
<i>Prohibited degrees of consanguinity</i>	علایق عرقی که مانع ازدواج گردد .
<i>Prohibition</i>	نهی ، قدرخن ' تحریم ،
<i>Prolongation</i>	امتداد ، تمدید .
<i>Promise</i>	وعده ' عهد ' تعهد .
<i>Mutual “s</i>	وعده متقابلہ ' وعده دو جانبی .
<i>Naked “</i>	وعده بلا عوض ..
<i>Promise of marriage</i>	وعده ازدواج .
<i>Promisee</i>	شخص که با وعده داده شده ' متعهدله .
<i>Promisor</i>	وعده دهنده ' متعهد .
<i>Promissory</i>	حاوی وعده ، متنبی وعده ' تعهدی .
<i>“ Estoppel</i>	اصولی که باساس آن اگر عمل یک شخص بارتباط وعده شخص دیگری صورت میگیرد ، باید وعده مذکور اجراء شود .
<i>“ Note</i>	حجت .
<i>Promote (V)</i>	ارتقا دادن ' ترفیع دادن ، تشویق کردن ' تامیس کردن .
<i>Promoter</i>	موسمن ' بانی ' تشویق کننده ، ترویج دهنده ' تعقیب کننده دعوی ، دایر کننده محکمه مذہبی .
<i>Prompt</i>	سریع ' بلا معلوی .
<i>“ Delivery</i>	تجویل دهی بدون وقه .
<i>Promulgate</i>	توشیح کردن ' شایع ساختن ' نشر کردن ، رسماً اعلان نمودن .
<i>Promulgation</i>	توشیح قوانین ، اشاعه ' اعلام .
<i>Pronounce</i>	اظهار کردن ' اظهار عقیده کردن ، تلفظ کردن .

<i>“ Sentence Proof</i>	اصدار حکم نمودن . مسوده ، دلیل ، برهان ، امتحان ، تجربه ، پروف (مطبوعات برای تصحیح) .
<i>Burden of “ Conclusive “</i>	وظیفه ثبوت ، بارائیات . دلیل قاطعه .
<i>Degree of “</i>	درجہ ادلہ ، یاسیر ادلہ .
<i>“ Beyond a reasonable doubt</i>	اثبات بدون هیچ نوع تردید ، اثبات بی شبہ و تردد ، معقول .
<i>“ Of debt Proper</i>	اثبات قرض . خصوصی ، خاص ، درست ، مناسب ، لائق ، اصلی ، ذاتی .
<i>“ Care</i>	مراقبت صحیح ، مواظبت بجا .
<i>“ Lookout</i>	دققت ، مراقبت صحیح (در راندن عراده) .
<i>“ Party</i>	طرف واقعی ، طرف ذیصلاح ، طرف اصلی .
<i>Property</i>	ملکیت ، دارائی .
<i>Common “</i>	ملکیت مشترک .
<i>Community “</i>	روزیم اشتراک مالی .
<i>Personal “</i>	ملکیت شخصی ، منقولات یا متعه شخصی .
<i>Private “</i>	ملکیت خصوصی .
<i>Public “</i>	ملکیت عامه .
<i>Real “</i>	ملکیت غیر منقول ، عقار .
<i>Separate “</i>	روزیم انفصل مالی ،
<i>“ Tax</i>	مالیات بر ملکیت .
<i>Proposal</i>	طرح ، پیشنهاد .
<i>Proposition</i>	طرح ، پیشنهاد ، رای .
<i>Propound</i>	پیشنهاد نمودن ، عرضه کردن .
<i>“ A will</i>	ارائے نمودن یک وصیت نامه بغرض تصدیق .
<i>Proprietary</i>	مالک ، مالکیت .
<i>“ Interest</i>	مفad مالک ، علاقه مالکیت .

***PRO******PRO***

<i>Pro rata (L)</i>	به تناسب
<i>Prorate</i>	توزیع مناسب به سهم .
<i>Prorogation</i>	تمدید .
<i>Prosecute (v)</i>	تعقیب نمودن ، اقامه دعوی کردن .
“ <i>An action</i>	دعوی کردن ، استدعاء نمودن .
“ <i>A claim</i>	مطلوبه ای را اقامه کردن .
“ <i>A crime</i>	جنایتی را تعقیب کردن .
<i>Prosecuting attorney</i>	مدعی العموم ، خارنوال .
<i>Prosecution</i>	تعقیب قانونی ، اقامه دعوی .
<i>Malicious “</i>	تعقیب زیان آمیز بدون موجب مشروع ، اقامه نمودن دعوی بروی عناد و حقد .
“ <i>Witness</i>	شهود و اثبات .
<i>Prosecutor</i>	مدعی .
<i>Public “</i>	خارجنوال ، مدعی العموم (از طرف شاه یا جمهوریت )
<i>Prospective</i>	با عطف یابنده ، آینده ، دورنمای .
<i>Prospectus</i>	تفصیلات یک طرح ، دعوت به سهم عامه ، نشریه بروگرام .
<i>Prostitution</i>	فاحشہ گری .
<i>Prostitute</i>	فاحشہ .
<i>Protection</i>	حمایه ، حفاظت ، حکم پادشاه که موجب مصونیت یک شخصی برای یک سال از تعقیب جزائی میگردد .
<i>Equal “ of the law</i>	حمایت مساوی قانون .
<i>Protective Tariff</i>	تعزیفه گمرکی سنگین بر واردات خارجی برای تقویه تولیدات داخلی .
<i>Protectorate</i>	تحت الحمایه .
<i>Protest (v)</i>	اعتراض نمودن ، احتجاج کردن .
“ <i>of a bill of exchange</i>	اعتراض گرفتن بر یک حواله .
<i>Notice of “</i>	اعتراض نامه ، یاد داشت احتجاجیه .
<i>Waiver of “</i>	نهاده رفتن عذر ، عدم ترتیب اعتراضنامه .

<i>Protocol</i>	تشریفات درامور دیپلو ماتیلک - پروتوکول ، موافقت نامه.
<i>Provable</i>	قابل اثبات .
<i>Prove (V)</i>	امتحان کردن ، اثبات نمودن .
<i>"A will</i>	تصدیق نمودن یک وصیت نامه .
<i>Beyond a reasonable doubt</i>	اثبات نمودن بدون هیچ نوع تردید .
<i>Provide (V)</i>	مجهز ساختن ، تهیه نمودن .
<i>Provided</i>	مشروط ، بشرط اینکه .
<i>"By law</i>	مطابق قانون .
<i>"However ' that</i>	مگر آنکه .
<i>Province</i>	ایالت ، ولایت .
<i>Provincial</i>	ایالتی ، ولایتی ، محلی .
<i>"Council</i>	مجامس ولایت ، ولایت جرجه .
<i>"Courts</i>	محاکم ولایات .
<i>Provision</i>	تدارک ، ماده (یک موافق نامه) تخصیص ارث بغیر وارث ، مقررات .
<i>Provisional</i>	موقعی ، موقعت .
<i>"Remedy</i>	چاره موقعی .
<i>Proviso</i>	قید ، شرط ، شرط گذاشتن ، فقره شرطی .
<i>Subject to the "that</i>	مقید به این شرط که .
<i>With the " that</i>	با این شرط که ، مشروط بر اینکه .
<i>Provocation</i>	تعزیلک ، برانگیختن .
<i>Provoke (V)</i>	تحریک کردن ، برانگیختن ، غضب آوردن .
<i>Proximate</i>	مستقیم ، نزدیک .
<i>"Cause</i>	علت آینده ، علت مستقیم .
<i>Proxy</i>	توکیل ، وکیل ، رائی که توسط وکیل ابراز میگردد .
<i>Vote by "</i>	رأی دهنی از طریق وکیل .
<i>Prudence</i>	دور اندیشی ، احتیاط ، خردمندی .

<i>Prudent</i>	محظوظ، دور الدهش، مدبّر.
<i>Public</i>	عامه، عمومي، شائع، علني، دولتي، حکومتی.
“ <i>Debt</i>	قرضه دولتی.
“ <i>Interest</i>	منفعت عامه.
“ <i>Office</i>	کرسی دولتی، اداره دولتی.
“ <i>Law</i>	حقوق عامه.
“ <i>Place</i>	محضر عام.
“ <i>Policy</i>	نظام عامه.
“ <i>Record</i>	ثبت رسمي.
“ <i>Utilities</i>	حوایج عامه از قبیل برق، گاز، تلفیون و خیره.
“ <i>Welfare</i>	صحت عامه، بهبود عامه.
<i>Publication</i>	نشریه، اعلان، نشر.
<i>Publicly</i>	علني، آشکارا، علانیه، جهراً.
<i>Publish (V)</i>	نشر کردن، اعلان کردن، طبع کردن.
<i>Puffing</i>	باد، پف و تیاق.
<i>Punishable</i>	قابل معجازات، مستوجب جزا با تأدیب.
<i>Punishment</i>	معجازات.
<i>Cruel and unusual</i> “	معجازات وحشیانه وغير عادی، معجازات مخالف کرامت انسانی.
<i>Punitive</i>	جزائی، تأدیبی، تنبیهی.
“ <i>Damages</i>	آسیبی که سبب جزا گردد.
<i>Pur autre vie</i>	در طول حیات شخصن دیگری.
<i>Purchase (V)</i> (n)	خریدن.
“ <i>Money</i>	وجهی که در بدال خرید ملکیت خاصتاً (غیر منقول) تادیه میگردد، فدیه.
<i>Price</i>	قیمت خرید.
<i>Purchaser</i>	ساخع، خریدار.
<i>Bona fide“ for value</i>	خریدار به حسن نیت.
<i>Pure</i>	خالص، پاک، صاف.
“ <i>Food and Drug</i>	فانسون مربوط ارزاق صحی و ادویه.
<i>Purge (V)</i>	تطهیر کردن، تبرئه نمودن.
“ <i>Of contempt</i>	معجازات اهانت.

# Q

<i>Qualification</i>	توصیف، شرح، قید
“ <i>For office</i>	کفایت در امور اداری دولت.
<i>Qualified</i>	قابل، شایسته، محدود.
<i>Qualify (V)</i>	توصیف کردن، مقید کردن.
<i>Quality</i>	صفت، کیفیت، خاصیت.
“ <i>Of goods</i>	ماهیت مال، کیفیت مال.
<i>Quantum</i>	حق دریافت تلافی معول از درگاه خدماتی که حصه بدون قمت وجود مقاوله اجرائی شده.
<i>Merit</i>	طبق ارزش، اوزش واقعی یکشی.
<i>Quasi</i>	شبیه، ظاهرآ (در اول کلمه استمای می‌شود)
“ <i>Contract</i>	شبیه عقد.
“ <i>Judicial</i>	نیمه قضائی.
<i>Queen</i>	ملکه.
“ <i>s bench</i>	دیوان ملکه در انگلستان.
<i>Question</i>	سؤال، مسئله.
<i>Federal</i> “	موضوع فدرالی.
<i>Hypothetical</i> “	مسئله فرضی.
<i>Judicial</i> “	مسئله قضائی.
<i>Leading</i> “	مسئله اساسی.
<i>Political</i> “	مسئله میانسی.
<i>Quid pro quo (L.)</i>	ابفاعی امری (از طرف مدعی به نفع مدعی علیه)

<i>Q</i>	<i>I</i>	<i>QUO</i>
<i>Quiet</i>		ساكت ، نرم آرام .
<i>Action to - title</i>		دعوي برای اثبات مالکيت .
<i>Enjoyment</i>		تصرف بدون خلل .
<i>Quit (V)</i>		ترک کردن .
<i>Notice to the premises</i>		اطلاعیه برای ترک تعمیر .
<i>Quitclaim (V)</i>		ابرا دادن ، منصرف شدن (از یک حق) .
<i>Deed</i>		مند ابراء از حق .
<i>Quorum</i>		نصباب .



# R

<i>Racket</i>	جنجال ، هیاهو ، صرفه .
<i>Racketeer</i>	گانگستر ، عیاش
<i>Racketeering</i>	گانگستری ، عیاشی .
<i>Ransom</i>	فديه ، خريداسير ، كفاره
<i>Rape</i>	هتك عصمت ، خطف .
<i>Rastmene</i>	جسارت
<i>Criminal</i> “	جسارت جنائي .
<i>Rate</i>	نرخ .
“ <i>Of exchange</i>	نرخ تبادله ، نرخ تغيير .
“ <i>Of interest</i>	اندازه مفاد ، ربح .
<i>Discount</i> “	نرخ تنزييل .
<i>Bank</i> “	نرخ بانگك .
<i>Ratification</i>	تصويب .
“ <i>of a contract</i>	تصويب يك مقاوله .
“ <i>of a treaty</i>	تصويب يك معاهده
<i>Ratify (V)</i>	تصويب نمودن .
<i>Ravish (V)</i>	بزور عمل جنسی را با يك زن مرتكب شدن

<i>Real</i>	حقیقی .
“ <i>Party in interest</i>	طرف ذی علاوه حقیقی .
<i>Property</i>	عقاذه ملکیت غیر منقول .
<i>Realty</i>	ملکیت غیر منقول .
<i>Reasonable</i>	معقول .
“ <i>Care</i>	صرپرستی معقول .
“ <i>Compensation</i>	تلفی معقول .
“ <i>Man</i>	شخص معقول .
“ <i>Time</i>	موعد معقول .
<i>Proof beyond A “doubt</i>	اثبات نمودن بدون هیچ نوع تردید .
<i>Rebate</i>	تحفیف دادن کاستن .
<i>Rebating</i>	تحفیف نزین .
<i>Rebellion</i>	شورش ، تمرد ، انقلاب ، عصیان .
<i>Rebus sic stantibus</i>	ماده مقوله که داساس آن اگر شرایط عقد تغییر میکند بر مواد آن تجدید نظر صورت گرفته میتواند .
<i>Rebut (V)</i>	دفع ، دفع تهمت ، دفع ادعا ، رد کردن ، تکذیب کردن .
<i>Rebuttable</i>	قابل تردید ، قابل تکذیب .
‘ <i>presumption</i>	قرینه قابل تردید .
<i>Rebuttal</i>	رد قول مدعی ، دفع ، رد ، تکذیب .
<i>Recall</i>	حق لغو تصمیمات قضائی بوسیله مراجعه با راء مردم ، تذکر ، استدعا ، احضار کردن ، یاد دهانی نمودن ، پس گرفتن ، باطل کردن ، ملغی قرارداد .
<i>Recapitalization</i>	تجدد نظر به سرمایه پلک شرکت .
<i>Receipt</i>	رسید .
<i>Receive (V)</i>	تسلیم شدن ، قبض کردن ، دریافت کردن ، پذیرفتن ، در بر گرفتن .
<i>Receiver</i>	قائم مقام ، تحصیلدار ، مرسل الیه ، تسلیم شونده ، قبول ، کننده ، گیرنده ، گیرنده مال دزدی شده ازدزد .
“ <i>Pendente lite</i>	قائم مقام در جریان دعوی .
<i>Receivership</i>	تحصیل طلبات مربوط بافلانس ، مقام امانت داری امین محکمه ، تصویی مقام امانت و ظیفه تعصیلداری .

<i>Recess</i>	رجوع ، باز گشتن ، تعطیل (شوری) ، محاکمه .
<i>Reciprocal</i>	متقابل ، مشترک ، دو طرفه ، متقابل .
<i>Reciprocity</i>	مبادله ، تبادل معامله ، تقابل ، دو جانبه ای .
<i>Recital</i>	بیان علت معامله یا عامل ، قرائت کردن ، بیان ، گذارش شرح ، فصل .
<i>'Of facts</i>	بیان وقایع .
<i>Recite(V)</i>	از یاد قرائت کردن ، شرح دادن .
<i>Reckless</i>	بسی باک ، بسی اختیاط .
<i>"Driving</i>	راندن بابی اختیاطی .
<i>Reclaim</i>	باز یافتن کردن ، تعدیل کردن ، مطالبه کردن .
<i>Recognition</i>	قبول ، اعتراف ، تصدیق ، شناسائی به رسمیت .
<i>"Of a foreign state</i>	بر ساختن یک دولت خارجی .
<i>Recognizance</i>	تعهد رسمی ، اقرار ، اعتراف ، ضمانت شخصی ، تعهد (در حضور محاکمه) ، ضمانت ہولی .
<i>Recognize (V)</i>	شنختن یک حکومت ، اعتراف کردن ، تصدیق کردن .
<i>Recommend (V)</i>	سفراش کردن ، توصیه نمودن .
<i>Recommendation</i>	سفراش ، توصیه .
<i>Recompense (V)</i>	مکافات ، تعویض ، تلافی کردن ، جبران نمودن .
<i>Reconciliation</i>	مسالمت ، مصالحت ، سازش .
<i>Reconstruct (V)</i>	مجددا آباد نمودن ، مجدد آعمار کردن .
<i>" The facts</i>	یک واقعه جرمی را سرد و باره مرتب صاختن .
<i>Reconveyance</i>	انتقال مجدد ، واپس دهی ، ملکیت .
<i>Record (V)</i>	ضبط کردن ، سجل کردن ، ثبت نمودن .
<i>n.</i>	دقتر قید ، ثبت ، تسجيبل .
<i>Conrt of</i>	محاکمی که ثبت دایمی جریان دعوی رانگه میدارند .
<i>Public</i>	ثبت رسمی .
<i>Recoupmant</i>	غرامت ، جبران خسارة .
<i>Recourse</i>	تجددید جریان ، تقاضای غرامت ، مراجعت ، مناسب بدلون حق مطالبه غرامت ، بدلون حق توسل .
<i>Without</i>	بدلون حق مراجعت .
<i>Recover (V)</i>	درباره دریافت کردن .
<i>Recrimination</i>	اتهام متقابل ، اعتراض .
<i>Rectification</i>	تصفیه ، تعدیل ، تصحیح ، اصلاح .

<i>Rectify(V)</i>	تصفیه کردن ، تصحیح کردن ، اصلاح نمودن .
<i>Redeem</i>	از گرو خلاص کردن ، دوباره خریدن ، رهان نمودن .
<i>Redeemable</i>	قابل خلاصی از گرو .
<i>Redemption</i>	رد دین ، واپس دهی ، (قرض) ، رهائی (غلام) ، خرید بهای جرم .
<i>Equity of(V)</i>	حق گرو دهنده برای تادیه و بازیافت مرهونه در صورتیکه حتی خطایش درین باشد .
<i>Right of“</i>	عقد فروش اموال که در آن فروشنده حق خرید اموال را به نفع خودش قید میکند .
<i>Reduce to possession</i>	به تصرف خود درآوردن .
<i>Reduction</i>	تبخیف ، تنزیل .
“ <i>Of capital</i> “	تبخیف سرمایه .
<i>Re - entry</i>	عودت ، ثبت مجدد .
<i>Refer (V)</i>	استشهاد به ، اشاره کردن به ، رجعت دادن به حواله کردن ، رجعت دادن .
<i>Referee</i>	حکم ، ریفری .
“ <i>In bankruptcy</i>	مامور تصفیه در افلاس .
<i>Reference</i>	ذکر مراجع ، مراجعه ، مرجع .
Credit“	مرجع اعتبار .
“ <i>In case of need</i>	- مرجعی که دریک سند تجاری ذکر میشود و در صودت عدم تادیه مکلف است و جمه داخل سندا پردازد .
<i>Referendum</i>	مراجعةه بارای عمومی ، ریفراندم .
<i>Refinance(V)</i>	تشکیلات جدید به کار تجارت خود دادن ، سرمایه اضافی اندوختن ، تجدید نظر به تمویل .
<i>Reform</i>	ربفورم ، اصلاح نمودن ، تهذیب نمودن .
Law“	ربفورم قانونی .
<i>Reformation</i>	اصلاح ، تهذیب ، نهضت ، تغییر رویه .
“ <i>Of A contract</i>	تجددید نظر به یک مقاوله .
<i>Reformatory</i>	اصلاحی ، دارالتادیب ، محل تربیت مجرمین .

<i>Refresh a witness' memory</i>	قرارئت کردن همان قسمت از شهادت که شاهد از باد آوری آن عاجز آمده و یافر اموش کرده، تازه ساختن ذهن شاهد.
<i>Refund V.</i>	تسویه حساب کردن تادیه کردن، وجهی که بر ذممه است، پس دادن، مسترد کردن.
" n.	ایفای التزام، پس تادیه.
<i>Refusal</i>	حق تقدیم در رد پذیری، خیار، حق اختیار، امتناع، رد.
<i>Refuse(V)</i>	رد کردن، منع نمودن.
<i>Regicide</i>	قاتل پادشاه، پادشاه‌کشی.
<i>Regime</i>	ترکیب، نظام، رژیم، طرز.
<i>Register V.</i>	ثبت کردن، تسجیل نمودن.
n.	دفتر سجلات، دفتر ثبت.
<i>Commercial</i> "	دفتر ثبت اسناد و علایم تجاری، دفتر تجاری.
<i>Registered</i>	مسجل، ثبت شده.
" <i>Letter</i>	نامه مسجل، نامه را جسترنی.
" <i>Trade mark</i>	علامه تجاری ثبت شده.
" <i>Voter</i>	رأی دهنده که اسمش در جدول ثبت اسماً انتخاب کننده گان درج باشد، رأی دهنده که اسمش ثبت شده باشد.
<i>Registrar</i>	سامور ثبت احوال مدنی، ثبت کننده.
<i>Companies</i> "	مدیر ثبت شرکتها.
<i>Registration</i>	تسجیل، تدوین، ثبت.
<i>Registry</i>	دفتر ثبت، اداره ثبت احوال مدنی.
<i>Regress</i>	حق رجوع، برگشت.
<i>Free entry egress and</i> "	دخول و خروج بدون مانع.
<i>Regular</i>	مرقب، منظم، قانونی.
<i>In the course of business</i>	در جریان عادی امور تجارت.

<i>regularly</i>	مرتباً منضماً، قانوناً .
<i>regulate (V)</i>	تنظيم کردن ، اداره کردن .
<i>power to "commerce</i>	صلاحیت تنظیم امور مراوط به بیشه تجارت .
<i>regulation</i>	قاعده ، قانون ، نظام ، لایحه ، مقررات .
<i>rehabilitate (V)</i>	اعاده کردن حقوق ، اعاده نمودن حیثیت و اعتبار ، دادن اعتبار مجدد .
<i>rehabilitation</i>	اعاده حقوق ، اعاده اعتبار .
<i>rehearing</i>	اعاده استماع دعوى ، آجديد رسید جلسه استماع .
<i>reimburse(V)</i>	تادیه کردن ، تلافی کردن ، جبران کردن .
<i>reinstate</i>	دوباره بحالت اوی گرداندن ، دوباره ضم ساختن ، دوباره برقرار کردن .
= a case	دوباره دایرساختن یک دعوى .
= a policy of insurance	تطبیق مجدد مقررات پیمه .
<i>reinsurance</i>	پیمه مجدد .
<i>rejoin (V)</i>	دفاع کردن ، پیوستن به ، ماحق شدن ، یکجا نمودن .
<i>rejoinder</i>	جواب و کیل مدافع ، رداقوال مدعی ، هاسخ ، جواب ، دفع .
<i>relate (V)</i>	نسبت دادن به ، حکایت کردن ، شرح دادن ، بیان نمودن .
<i>related</i>	مربوطه ، منسوبه .
<i>relation</i>	قریب ، قرابت ، علاقه ، ارتباط ، نسبت .
<i>relative (n.)</i>	نسبی ، صله قرابت ، قریب ، خویشاوند .
<i>adj.</i>	نسبی ، مشروط .
<i>release (v.)</i>	تبرئه کردن ، رها کردن ، مرخص نمودن .
<i>(n.)</i>	رهائی ، تبرئه .
<i>relevancy</i>	تناسب ، به موقع ، قابلیت تطبیق ، مطابقت .
<i>relevant</i>	لائق ، مناسب ، مختص ، بارابطه ، بجا ، قابل تطبیق .
= evidence	شهادت وارد (بموضوع) شهادت بجا .
<i>reliable</i>	قابل اعتماد ، قابل اطمینان ، جدی .
<i>relief</i>	ابراء از تعهد ، علاج ، جبران ، تخفیف راحت ، معاونت ، رهائی .
<i>prayer for = religion</i>	درخواست بغرض فیصله قضائی .
	دین ، دین ، مذهب .

<i>freedom of</i> =	آزادی دین، آزادی مذهب.
<i>relinquish (V)</i>	ترک کردن، رها کردن.
= a claim	ترک مطالبه نمودن.
<i>relinquishment</i>	ترک انصراف.
<i>remainder</i>	حق ملکیت زا جع به باقی مانده، حق ملکیت باقیه (خاصلتاً) در ملکیت های غیر منقول).
<i>contingent</i> =	حق ملکیت را جع به باقیمانده عقار که مقید بیله شرط باشد.
<i>vested</i> =	حق ملکیت را جع به باقیمانده عقار که تحقق باقته باشد.
<i>remainderman</i>	شخصی که در حصه باقیمانده ملکیت عقار ماحب حق باشد.
<i>remand(V)</i>	موکول ساختن به جلسه بعدی، حکم به تجدید مدت حبس احتیاطی.
= a case to a lower court	رویت دادن یک قضیه به محاکمه تختانی.
<i>remedial</i>	علاج بخشش، چاره پذیر.
= action	دعوی رفع خسارت، دعوی علاجی (قبل از وقوع) دعوی برای اصلاح یک وضع.
= statute	قانون برای اصلاح یک وضع.
<i>Remedy</i>	تلافی، جبران، علاج، دوا.
<i>adequate</i> =	علاج بعجا، علاج مناسب.
<i>extraordinary</i> =	علاج فوق العاده.
<i>legal</i> =	تدبیر قانونی.
<i>Remedies</i>	شكلیات.
<i>Remedies precede rights</i>	رعایت شکلیات قبل از اصل موضوع.
<i>remit (V)</i>	عفو کردن، رویت دادن، به تعویق اند اختن، فرستادن، حواله کردن.
<i>remittance</i>	حواله مالی، تسلیم، ارسال و جهه، تادیه و جهه.
<i>remote</i>	دور افتاده، ناچیز، ضعیف.
= cause	سبب، عیده.

= damages	خسارت ناچیز .
<i>removal</i>	نقل اثاث البیت، ازاله، انتقال، برداشت، نقل بر طرفی از اداره.
= from office	
<i>render (V)</i>	اداء کردن، درآوردن، انجام دادن . حساب دادن.
= an account	
= a judgment	فيصله صادر نمودن
<i>renew (V)</i>	تجدد کردن، احیا نمودن
= a license	تجدد جواز خط، تجدید نمودن اجازه نامه
<i>renewal</i>	اعاده، تجدید، عوض کردن.
<i>renounce (V)</i>	صر فنظر کردن، انکار کردن
<i>rent (V)</i>	باجاره دادن، به کرایه دادن
= control	کنترول نیخ کرایه .
<i>rental</i>	کرایه، اجاره .
= vulne	مبلغی که از در کک کرایه بدست می آید، حق الایجاره
<i>renunciation</i>	مند تر ک دعوی، انصراف، ترک، اظهار عدم اجرای تعهدات توسط یکی از طرفین
<i>renvoi</i>	اعاده، رد .
<i>reorganization</i>	تشکیلات مجدد، اعاده تنظیم، تجدیدنظر بر تشکیلات
<i>corporate</i> =	تجددنظر بر تشکیلات یک شرکت .
<i>repair (V)</i>	تعویض اصلاح، ترمیم نمودن
<i>repairs</i>	ترمیمات .
<i>reparation</i>	اصلاح، ترمیم، تلافی
<i>repatriation</i>	عودت بوطن .
= of profits and invested capital	عودت منافع سرمایه های بکار آنداخته شده بوطن اصلی
<i>repay (V)</i>	دوباره پرداختن، پس دادن، جبران کردن .
<i>repeal (V)</i>	لغونمودن، فسخ کردن .
<i>repeater</i>	شخصی که امر فسخ یک حکم را میدهد، طرفدار فسخ معاهده اتحادیه برتانیه و آیرلند .
<i>replace</i>	بهالت اول باز گشتندن، عوض، کردن

<i>replead</i> (v)	دوباره دعوی دایر کردن، مدافعانه مجدد
<i>replevin</i>	اسقفر داد اشیای حجر شده، قطع حجر.
<i>replevy</i>	قبول کردن پیشنهاد یک شخصی مبنی بر قبیله ضمانت
<i>replication</i>	جواب، نقل، انعکاس.
<i>reply</i> v.	جواب دادن.
<i>n.</i>	جواب دفع.
<i>sham</i> =	جواب بی ربط که برای تعطیل جریان محاکمه ادامه شود
<i>report</i> v.	خبرگزاری کردن، راپور دادن، اطلاع نمودن.
<i>n.</i>	راپور
<i>law</i> = s	مجموعه تصامیم محاکم.
<i>reporter</i>	راپورتر، خبررسان، خبرنگار.
<i>court</i> =	محکمہ.
<i>represent</i> (V)	نیابت کردن، قایم مقام شدن، نمایندگی کردن
	اماره نمودن، مشخص ساختن.
<i>representation</i>	تمثیل، نمایندگی، نمایشن،
<i>false</i> =	کتمان حقیقت.
<i>mere</i> =	اظهارات معطن.
<i>representative</i>	نایب، مثل، نماینده، نمونه.
<i>legal</i> =	مشیل قانونی، نماینده قانونی.
<i>personal</i> =	نماینده شخصی.
= <i>action</i>	دعوى توکیلی.
<i>reprove</i>	تاجیل تنفیذ مجازات، مهلت، عفوه.
<i>reprimand</i>	زجر توبیخ.
<i>reprisal</i>	عملیات بالمشتبه، انتقام.
<i>republic</i>	حکومت جمهوریت، جمهوریت.
<i>republication</i>	اعاده طبع و نشر، طبع مجدد، چاپ تازه.
<i>repudiate</i> (V)	طلاق دادن، اسکار کردن، رد کردن.
<i>repudiation</i>	نکول، طلاق، اسکار.
<i>repugnant</i>	مخاہر، ناساز، نفرت آور.

<i>reputable</i>	معروف با مانع و درستی، شهیر، معزز.
<i>Reputation</i>	شهرت، اعتبار
<i>Request v.</i>	خواهش نمودن، در خواست کردن، امتناع کردن
<i>n.</i>	طلب، التماض، در خواست، امتناع
<i>Require (V)</i>	مقتضی، لازم دانستن، ایجاد کردن
<i>Requisition</i>	درخواست، مصادره
<i>Res (L.)</i>	شی
= <i>extra commercium</i>	اشیای خارج تجارت
= <i>inter alios acta</i>	عملی که در بین دیگران صورت گرفته باشد
= <i>Ipsa loquitur</i>	شی که بذات خود دال بر اثبات باشد، واقعه مشهود
= <i>judicata</i>	قضیه که راجح به آن حکم محکمه صادر شده باشد
<i>Rescind (V)</i>	فسخ کردن، بطل قرار دادن
= <i>a contract</i>	فسخ نهادن یک مقاوله
<i>Rescission</i>	فسخ، ابطال، الغاء
<i>Rescue v.</i>	گردانندن، رها نمودن، به دادگاه رسیدن
<i>n.</i>	نجات، رهائی، گردان
<i>Reservation</i>	تحفظ، قید، شرط
<i>Reserve v.</i>	کنار گذشتن، حفظ کردن، اختصاص دادن
<i>n.</i>	ذخیره، شرط، مختص
<i>Hidden =s</i>	ذخایر مخفی
<i>Statutory =s</i>	ذخایر قانونی
<i>Reside (V)</i>	سکونت کردن، اقامت نمودن، قرار داشتن
<i>Residence</i>	مسکن، محل اقامت، اقامت، مقر
<i>legal =</i>	اقامتگاه قانونی، محل اقامت قانونی
<i>Resident</i>	مقیم، ساکن
<i>Residual</i>	باقیمانده، بقیه
<i>Residuary legacy</i>	آنچه از دارائی متوفی که دروصیت نامه مشخص نگردیده
<i>Residue</i>	باقیمانده مال متوفی پس از ترکه و ادائی دیون
<i>Resignation</i>	استعفی، تنازل

<i>Resist (V)</i>	contraست کردن
<i>Resistance</i>	مقاومت ، تتحمل
<i>Resolution</i>	عزم ، تصمیم ، قرار
<i>Joint = of Congress</i>	تصمیم مشترک مجلس شورای اسلامی ، تصمیم مشترک هر دو مجلس کنگرس
<i>Resort v.</i>	متوجه شدن ، مراجعت نمودن ، التجاکردن
<i>Court of last."</i>	محکمه ذیصلاح نهائی
<i>Resources</i>	مصادر ، منابع ، وسائل
<i>natural =</i>	منابع طبیعی
<i>Respective</i>	مختلف ، مخصوص بخود ، مربوطه
<i>Respond v.</i>	جواب دادن ، مسئول بودن
<i>Respondeat superior (L.)</i>	مسئولیت شخص اصلی از درک اجراء نماینده (L.) وی ، مسئولیت بادار در مقابل اعمال نوکر
<i>Respondent</i>	جواب دهنده ، مدافع ، حساس
<i>Responsibility</i>	مسئولیت
<i>Responsible</i>	مکلف ، مسئول ، عهده دار
<i>Responsive</i>	بطريق اجابت ، حسام ، جوابی ، ایجابی
<i>= to the question asked</i>	در مقابل سوال جواب گفتن ، (منفی یا مشتبه)
<i>Rest v.</i>	آرامشدن ، استراحت کردن ، مستقر شدن ، قرار گرفتن
<i>= one's case</i>	معطلي ساختن قضيه
<i>Restitution</i>	غرامت ، اعاده يك جزء حالت اصلی یا به صاحب آن ، ارجاع ، رد ، برگشت
<i>Restrain (V)</i>	قبض کردن ، مانع شدن ، جلوگیری کردن
<i>Restraining order</i>	امر محکمه مبنی بر تجدید و یا تحریم موقتی یا دائمی از يك حق
<i>Restraint</i>	حجز ، مانع ، فشار ، محدودیت ، قبض
<i>= of trade</i>	تجدید تجارت
<i>Restrict (V)</i>	تحدید نمودن ، حصر کردن ، محدود ساختن
<i>Restriction</i>	تجدید ، منع ، محدودیت ، قید
<i>Restrictive indorsement</i>	ظهر نویسی

<i>Result v.</i>	منجر شدن ، ناشی شدن ؛ متنج شدن
<i>n.</i>	اثر ، نتیجه حاصل ، عاقبت
<i>Resummons</i>	احضار ثانی
<i>Retail (V)</i>	پرچون فروشی کردن
<i>Retailer</i>	تاجر پرچون فروش
<i>Retain</i>	نگهداشتن ، استفاده کردن ، حفاظت نمودن بعاطر داشتن
<i>Retainer</i> = <i>fee</i>	اجرت یا حق الرحمه و کیل مدافع ، خادم فیس که بیک و کوک مدافع در بدله کار دایمی داده می شود
<i>Retire (V)</i>	خودرا کناره کردن — دست از وظیفه کشیدن — متقادع شدن
<i>Retorsion</i>	عمل بالمثل — تلافی بین
<i>Retract (V)</i> = <i>an offer</i> = <i>a defamatory statement</i>	پس گرفتن — (قول یا اتهام) پس گرفتن یک عرضه پس گرفتن گفتار افتراء آمیز
<i>Retreat to the wall</i>	اصطلاحی امت معمول در دفاع مشروع به فرم اینکه دفاع کننده یا از تمام وسائل دفع حمله استفاده کند
<i>Retroactive</i> = <i>law</i>	باقدرت رجعت به گذشته قانون حایز قدرت رجعت به ما قبل
<i>Retrospective</i>	آنچه مربوط به گذشته باشد — باقدرت رجعت به گذشته
<i>Return v.</i>	پاداش دادن — اعاده کردن — مراجعت کردن — بازگشت نمودن
<i>n.</i>	1 عودت ، رجوع — اعاده ، تعویض — دخل (درآمد) محصول — عائدات
<i>fair =</i>	جبران عدالت
<i>Income tax =</i> = <i>of process</i>	عوايد دولت از درک مالیات بر عایدات — مالیات راپوراقدمات درباره احضار و ابلاغ — راپور خبر وال به محکمه راجع به جلب و احصار یک متهم

<i>Revenue</i>	عواید، دخل، مقداد.
<i>Internal=Service (IRS)</i>	ریاست عواید، اداره جمع آوری عواید داخلی (درامریکا).
<i>public = reversal</i>	بر عکس، 'الغا'، اصلاح، فسخ، ابطال.
<i>Reverse</i>	معکوس، 'نقیض'، 'ضد'، برگشتن از، باطل کردن، روگردان کردن.
<i>= a case on appeal</i>	قضیه یک دعوى با اثر مرافعه خواهی و استیناف.
<i>Reversible error</i>	غلطی قابل نقض.
<i>Reversion</i>	برگشت املاک به پیشنهاد آن، برگشت، رجوع، بقیه.
<i>estate in =</i>	مالی که آجت قید برگشت باشد.
<i>Reversionary</i>	استردادی، رجعی، مبنی بر اعادة ملک.
<i>= interest</i>	مفععت استرداد پذیر.
<i>Reversioner</i>	ذی حق نسبت به برگشت ملک، دارای حق رجوع،
<i>Revert (v)</i>	برگشتن.
<i>Reverter(n)</i>	برگشت کننده، رجعت کننده، حکم برگشت (ملک) دوباره سپردن، دوباره واگذار کردن.
<i>Revest(v)</i>	معاینه نمودن، انتقاد کردن، تجدید نظر نمودن.
<i>Review(v)</i>	نهایات تجدید نظر، کمیته تجدید نظر.
<i>board of =</i>	تجدید نظر کردن.
<i>Revise (v)</i>	تجدید نظر شده.
<i>Revised</i>	اسامینامه تجدید نظر شده، اسنامه اصلاح شده.
<i>= statutes</i>	اعادة قضایت، استیناف، تجدید نظر، مراجعت.
<i>Revision</i>	تجدد، احیاء، رستاخیز.
<i>Revival</i>	دوباره جان گرفتن، زلمه شدن، زنده کردن.
<i>Revive (v)</i>	قابل فسخ، الغای پذیر.
<i>Revocable</i>	اعتبارنامه قابل برگشت، لیتراف کریلت قابل فسخ.
<i>=Letter of credit</i>	امانت فسخ پذیر، ودیعه قابل برگشت.
<i>=Trust</i>	ابطال، الغا، فسخ، بر طرفی، استرداد.
<i>Revocation</i>	فسخ کردن، لغو نمودن.
<i>Revoke (v)</i>	شورش نمودن، بغاوت کردن.
<i>Revolt (v).</i>	بغاوت، تمرد، شورش.
<i>(N)</i>	

<i>Revolution</i>	انقلاب .
<i>Revolutionary</i>	انقلابی .
<i>Reward</i>	پاداش ' انعام ' اجر .
<i>Rider</i>	ضمیمه توضیحی یا تفسیری ' تعقیب ' سوال عارضی
<i>Right adj.</i>	عدل ' انصاف ، صحیح ' درست ، شایسته .
<i>n.</i>	راست ، صواب ' حق .
<i>Bill of =s</i>	اعلامیه ویالایحه حقوق افراد که در اکثر قوانین اساسی اضلاع متعدد درج است ، اعلامیه حقوق مردم و درسال ۱۶۸۹ ( در انگلستان ) .
<i>Constitutional =</i>	حقوق اساسی .
<i>Exclusive =</i>	حق انحصاری .
= <i>OF action</i>	حق اقامه دعوی .
= <i>OF entry</i>	حق دخول .
= <i>OF redemption</i>	حق تصاحب مجددمال مرhone پس از پرداخت دین .
= <i>OF search</i>	حق تفتش و تلاشی .
= <i>OF way</i>	حق تقدم عبور و سایط نقلیه ' حق مرور از ملک دیگری .
<i>Ring</i>	حلقه ( نامزدی ) حلقة ( گروپ ) اداره مدعی العموم بازار رسمی .
<i>Riot</i>	اخلال امنیت ' شورش بلوا ، بی لظمی .
<i>Rioter</i>	شورشی ' بلوا کننده .
<i>Riparian</i>	ساحلی ' واقع در ساحل .
= <i>Nations</i>	ممالک کنار بحر .
= <i>Owner</i>	کسی که در ساحل مملک دارد .
= <i>Rights</i>	حقوق ساحل نشینی ، حقوق مالک ساحل در استفاده از اب دریا .
<i>Risk</i>	مسئولیت ، احتمال خطر ' احتمال زیان .
<i>Assumption of =</i>	قبول خطرات احتمالی ، قبول احتمال خطر .
<i>Insurable =</i>	زیان قابل بیمه .
= <i>OF loss</i>	خطرفقدان ، احتمال فقدان .
<i>River</i>	دریا ، رودخانه .
<i>International =</i>	رودخانه بین المللی .

<i>Road</i>	سروک ، راه .
<i>= Tax</i>	تکسیس راه .
<i>Rob(v)</i>	سرقت نمودن باکراه ، غارت کردن ، رهودن .
<i>Robber</i>	دزد ، سارق ، راهزن .
<i>Robbery</i>	دزدی ، راهزنی .
<i>Rogatory letters</i>	حکم نیابت قضائی بغرض استماع شهود .
<i>Roll n.</i>	فهرست ، ثبت .
<i>Assessment =</i>	فهرست دارائی و اشخاص قابل مالیه گیری .
<i>Rolling stock</i>	موتریا عراده های خط آهن .
<i>Roman law</i>	حقوق روم .
<i>Royal</i>	شاهی ، پادشاهی .
<i>Royalty</i>	تکسیس که به صاحب امتیاز داده میشود ، خاندان شاهی ، سلطنت .
<i>Rule V.</i>	حکومت کردن ، فرمانروائی کردن ، تصمیم گرفتن خط گرفتن .
<i>n.</i>	قانون ، قاعده ، سلطنه ، تصمیم ، قسلط ، حکم .
<i>= OF law</i>	اصول فوقیت قانون ، قاعده قانونی .
<i>= S of procedure</i>	قواعد اصول محاکمه .

# S

<i>Sabotage</i>	قخریبات انتقامی و یا اجتماعی، عالیت تخریبی، کارشکنی.
<i>Safe conduct</i>	تامین زامه عبور از کشور یا منطقه، جوار، سفر بامن.
<i>Salable</i>	رایج، قابل فروش.
<i>Sale(V)</i>	فروختن.
<i>Cash =</i>	فروش نقدی.
<i>Conditional =</i>	فروش مقید به شرط.
<i>Judicial =</i>	فروش توسط محاکمه.
<i>Public =</i>	فروش به مزایده.
<i>Sheriff, s =</i>	فروش توسط مأمور احکام مدنی، مأمور حجز و فروشن اموال
<i>= By sample</i>	فروش از روی نمونه.
<i>= On approval</i>	فروشی مشروط به قبولی.
<i>= On credit</i>	فروشن باقساط.
<i>Salesman</i>	فروشنده، فروشگار.
<i>Salvage</i>	نجات دادن کشتی یا مجموعات آن از غرق، اجرت، رهائی نمونه.
<i>Sample</i>	تضیین اجراء، تعین مؤیده نمودن، تصویب کردن
<i>Sanction (v).</i>	تصدیق نمودن، موافقه کردن، اعتماد کردن.
<i>n.</i>	مؤیده، ضمانت اجراء، تیول،
<i>Sanctuary</i>	بیت الحرم، معبد، پناهگاه مقدس.
<i>Sane</i>	هائل، دارای عقل سالم، معقول، سالم.
<i>Sanitary</i>	متعلق به امور صحی، از جهت صحی.
<i>Sanitation</i>	حفظ الصحیه، صحی ساختن یک شی، اقدامات صحی.
<i>Sanity</i>	سلامت عقل، قضاؤت سالم، اعتدال.

<i>Satisfaction</i>	قناعت ، رضایت ، برائت ، اینفاء .
= <i>OF a judgment</i>	پرداخت دیت ؟ اجرای یک حکم ، تادیده دین .
<i>Satisfactory</i>	مقنع ، کافی ، رضایت بخش .
= <i>Performance</i>	اجرا آلت رضایت بخش ، اجرای عمل طبق رضایت .
<i>Satisf (v)</i>	قانع شدن ؟ کفایت نمودن ، رضایت بخشیدن .
= <i>Adeb dt</i>	تصحیه یک قرض .
= <i>a judgment</i>	اتناع یک حکم (از طریق نعویض یا ادای دین و یا اجرای آن ) .
<i>Saving clause</i>	قرهه استثنائی ، قید استثنائی از مواد عمومی .
<i>Savings</i>	ذخیره ، پس انداز .
= <i>Bank</i>	بانک پس انداز
<i>Schedule</i>	پروگرام ، جدول .
= <i>OF fees</i>	جدول فیس و حق الزحمه .
<i>Seheme</i>	نقشه ، طرح ،
<i>School</i>	مکتب ، مدرسه ، دبستان
<i>Law</i> =	فاکولته حقوق ، پوهنه حقوق
<i>Private</i> =	مکتب خصوصی
<i>Public</i> =	مکتب دولتی
= <i>District</i>	مکتب محلی
<i>Scintilla</i>	شراره ، شعاع ، پارچه ، ذره
= <i>OF evidence</i>	خورد ترین دلیل ، کوچکترین مدرک ،
<i>Scope</i>	افق نظر ، ساحة ، حدود
= <i>OF authority</i>	حدود اختیارات ، ساحة صلاحیت
<i>Scrip</i>	پول کاغذی موقتی ، گواهینا ، استحقاق ، تصدیق ، سند بهادر
= <i>Dividend</i>	سود سهام که از طرف شرکت دریک وقت معین و در صورت وقوع یک واقعه معین پرداخته میشود .
<i>Sea</i>	بحر
<i>High</i> = <i>s</i>	بحر آزاد
<i>Law of the</i> =	حقوق بحری
<i>Seal</i>	سهرولاك ، مهر ، علامه
<i>Corporate</i> =	علامه شرکت

<b>Public</b> =	مهر دولتی
<b>Sealed</b>	ممهور
= <i>Instrument</i>	سنده مهر شده، سند ممهور
= <i>Verdict</i>	حکم مزین به مهر محکمه
<b>Search (v)</b>	تلایش نمودن، تحقیق نمودن، جستجو کردن
= <i>And seizure</i>	تفتیش و بازداشت قانونی
<b>Unlawful</b> =	تفتوش غیر قانونی، تلایش غیر قانونی
<b>Unreasonable</b> = <i>and seizure</i>	تفتیش و بازداشت بی موجب
= <i>Warrant</i>	حکم تلایش
<b>Seaworthiness</b>	قابلیت کشتی رانی
<b>Seaworthy</b>	قابل کشتی رانی
<b>Second mortgage</b>	رهن ثانی
<b>Secondary</b>	دومی
= <i>Boycott</i>	مقاطعه ثانوی، تولید فشار و مغایمه بالای مؤسسه مسورد نظر معامله داران آن
<b>Secret</b>	رمز، راز، پنهان
<b>Secretary</b>	منشی، شکرتر
<b>Company</b> =	منشی شرکت
= <i>OF state</i>	وزیر امور خارجه (در اضلاع متحده امریکا)
<b>Sectarian</b>	طائفی، مختص به طائفه، ذهنیت فرقه ای
<b>Secular</b>	دنیوی، غیر روحانی
<b>Secure (v)</b>	حائز شدن، تحت حفاظت قراردادن، تامین نمودن
<b>Secured</b>	امامون، مطمئن، با تضمیم
= <i>Creditor</i>	داین، پاتضمیم
<b>Securities</b>	امناد وثایق، تضمیمات
<b>Security</b>	کفایت، تامین، امر، سلام، تضمیم، سند
<b>To give</b> = <i>for a debt</i>	در بدل یک قرضه ضمانت دادن
<b>Collateral</b> =	تضمیمی که بغرض تقویت ضمانت اصلی به آن افزود میگردد
= <i>Council</i>	شوری امنیت، مجلس امنیت

<i>Sedition</i>	تمرد، انقلاب، شورش؛ آشوب، فتنه
<i>See back</i>	مراجعة به عقب ورق
<i>Seised</i>	متعجور، قبض، مقدمة
<i>Seisin</i>	حجز
<i>Livery of seisin</i>	رهائی از حجز
<i>Seize(v)</i>	حجز نمودن
<i>Seizure</i>	قبض، خطف، حجز
<i>Select(v)</i>	انتخاب کردن
= <i>A jury</i>	انتخاب نمودن هیئت منصفه
<i>Self dealing</i>	معامله کددار آن مقاد شخصی وصی مناقض و جایپش واقع میشود
<i>Self defense</i>	دفاع ذاتی، دفاع مشروع، دفاع شخصی
<i>Self executing</i>	دارای تبروی اجرائی (درمورد ترارداد)، عامل، فی نفسه، دارای ماده لازم لاجراء در مورد لزوم
<i>Sell, short</i>	فروش جنسی که موجود نیست
<i>Seller</i>	فروشنده باعث
<i>Senate</i>	مشرانو جرگه، مجلس اعيان، سنا
<i>Senator</i>	عضو مشرانو جرگه، سناتور
<i>Senior</i>	بزرگتر در سن، مقام و پایه هیئت (رشید) بالاتر
= <i>Counsel</i>	از جمله چند لفر و کیل مدافع در بیک قضیه آن یکی که قسمت عمده آنرا دفاع میکند
= <i>Judge</i>	رئیس هیئت قضائیه
<i>Seniority</i>	اولیت (در سن یا مقام) قدامت من، رفتار رتبه
<i>Sentence</i>	حکم، فیصله
<i>Cumulative = s</i>	حکم حبس اضافی، حبس مضاعف
<i>Suspended</i>	حکم معوق
<i>Separable</i>	قابل انفصال، قابل تفکیک
<i>Separate(v.)</i>	جدا کردن، تفکیک کردن
<i>adj</i>	مجزا، جدا، اختصاصی
= <i>Maintenance</i>	نفعه شوهر برای زن
= <i>Property</i>	دارای اختصاصی زن که شوهر داران دخالت ندارد

= Trial	محاکمه افرادی یکتن از چند مجرم، محاکمه مستقل
<i>Separation</i>	فراق، تفکیک، انفصال
<i>Sequester(v)</i>	توقف کردن، قیض کردن، حجز نمودن
<i>Sequestration</i>	تعین یک نفر نکهبان از طرف محکمه بالای یک مال، تویهف، قبض، تعنت حجز در آوردن
<i>Seriatim(L.)</i>	مسلسل، به ترتیب، یکی بعد دیگر
<i>Serious</i>	خطیر ناک، مهم، جدی، وخیم
= Bodily harm	صدمه جسمی و خیم
<i>Sergeant at arms</i>	افسری که از طرف مجلس تقیینیه بغرض حفاظت نظام و نسق تعهن میگردد
<i>Servant</i>	خدمه
<i>Service</i>	خدمت، وظیفه
<i>Civil =</i>	خدمت ملکی، ماموریت ملکی
= Of process	ارسال و تسليم ورقه جاب و احضار، ابلاغ و احضار
<i>Servient</i>	تابع، جزء، فرعی
= Estate	ملک تعت ار تفاق
<i>Servitude</i>	حق ار تفاق، حق عینی که یک ملکیت در بر ابر ملکیت دیگر داشته باشد
<i>Involuntary =</i>	خدمتگاری تحت اکراه و خلاف میل
<i>Session</i>	جلسه
<i>Plenary =</i>	جلسه کامل
<i>Set aside(v)</i>	لغو کردن، واگذاشتن، حذف کردن، درنظر نگرفتن
= A judgment	رد کردن
<i>Set - off</i>	ود کردن یک فیصله
<i>Settle(v)</i>	مقابله، موازنہ، تلافی
“A dispute by arbitration	قرار اتخاذ کردن، فیصله نمودن، تصفیه نمودن
<i>Settlement</i>	فیصله نمودن یک منازعه از طریق حکمیت
= Out of court	تقسیم میراث بعنوان هبه، ادا، ایفا، تصفیه، فیصله
<i>Sever(v)</i>	فیصله خارج محکمه
	بطور مستقل و جداگانه عمل کردن، جدا کردن، قطع کردن
<i>Severable</i>	قابل تفکیک
= Contract	عقد قابل تفکیک
<i>Several</i>	متعدد - چندین - جدا - فردی
<i>Joint and liability</i>	مسئولیت مشترک و فردی

<i>Severally</i>	علیحده — جدا جدا
= <i>Liable</i>	منفرد آ مسئول بودن
<i>Severance</i>	تقسیم — الفصال — قطع — تفکیک — جدا ائی
<i>Severe</i>	دردناک — جدی — شدید — سختگیر — طاقت فرسا
= <i>Illness</i>	مریضی شدید
<i>Shall</i>	با هستی — باید
<i>Sham</i>	ظاهری — ساختگی — مقلد — دروغی — واهی
= <i>Plea</i>	وسایلی که محاکمه را با تأخیر میاندازد
<i>Share v.</i>	شرکت ورزیدن — تقسیم کردن — سهم بودن
<i>n.</i>	نفعیمبا — قسمت — سهم — حصه
= <i>Certificate</i>	سنده سهم
<i>Bearer =</i>	سهم دار
<i>Registered =</i>	سهم اسحی — سهم بنام
<i>Shareholder</i>	سهم دار
<i>Sheriff</i>	مامور معبس و دارالتدبیب — روشناسی — مامور احکام مدنی — والی — قوماندان
<i>Deputy =</i>	مرستیال والی — مرستیال قوماندان، معاون والی معاون قوماندان
<i>Shifting the burden of proof</i>	تغییر در عهده اثبات
<i>Shifting use</i>	حق استفاده ایکه پس از تحویل مالک دیگری بشخص تعلق گیرد
<i>Ship v.</i>	با کشتی حمل نمودن
<i>n.</i>	کشتی
<i>Ex =</i>	این کلمات دریک مقاوله چنین و اندود مینماید که مسئولیت وزیان اموال بعد از تحویلدادن در کشته به عهده خریدار میباشد
= <i>S papers</i>	اوراقی که هویت کشتی را تثبیت میکند و مرجع حمل و نقل اموال را نشان میدهد
<i>Shipment</i>	بار کردن کشتی — ارسانی — حمل
<i>Shipper</i>	اشخاصیکه کشتی را بار میکنند، حمل کنند
<i>Shop</i>	مخازه، کارخانه، دفتر
= <i>Book rule</i>	قاعده که به دفاتر تجارتی اعتبار اثبات میدهد

<i>Shopkeeper</i>	دکاندار، مغازه دار
<i>Short</i>	کوتاه، بختصر، ناکافی، پلاذرنگ
= <i>Term obligations</i>	التزام برای موعد کوتاه
<i>Should</i>	بایست، می باید، لازم است که
<i>Show v.</i>	نشان دادن، آشنا ساختن
= <i>Cause</i>	ویرین، فسخه مقابله مغازه
<i>Shyster</i>	وکیل مدافع مشبوه، معامله دار مشبوه
<i>Sight draft</i>	برات رویتی
<i>Sign v.</i>	امضاء کردن، اشاره کردن
<i>Signatory</i>	امضاء کننده
<i>Signature</i>	امضاء
<i>Simulated sale</i>	فروش دروغی
<i>Sine die (L.)</i>	بدون موعد، بی انتهای
<i>Single</i>	انفرادی، واحد، مجرد، ساده
<i>Sinking fund</i>	استهلاک دین، اموال استهلاکی
<i>Sit v.</i>	امشتن
= <i>En banc</i>	با هیأت مکامل جلسه کردن
<i>Site</i>	مکان، موقع، جاه، محل
<i>Situs (L.)</i>	محل واقعه، موقعیت
<i>Slander v.</i>	تهمت هستن، افتراء نمودن
n.	افواح، تهمت، افتراء
<i>Slanderer</i>	اتهام کننده، افتراء کننده
<i>Slanderous</i>	اتهام آمیز، افتراء آمیز
= <i>Perse</i>	خرید و فروش انسانها، غلامی، بودگی
= <i>Statement</i>	بالذات افتراء آمیز
<i>Slavery</i>	گفتار اتهام آمیر
<i>Sleeping partner</i>	شریک که مردمیه میرساند ولی خودش کار نمیکند، شریک در وصاوت، شریک در رأس المال
<i>Slight</i>	خفیف، جزئی
= <i>Negligence</i>	خطای جزئی، خطای خفیف
<i>Slip</i>	سهو، یادداشت، لغزش
<i>Policy =</i>	بیمه نامه
<i>Small</i>	خورد، کوچک

= <i>Claims court</i>	محکمه ابتدائیه
<i>Smuggling</i>	فاجاق بری
<i>Social security</i>	ضمان اجتماعی، بیمه اجتماعی
<i>Society</i>	جمعیت، جامعه، معاشرت، شرکت، صحبت، الجمن
<i>Sodomy</i>	لواط
<i>Sold</i>	فروخته شده
<i>Sole</i>	منحصر بفرد، تنها، واحد، منفرد
<i>Solicit(v)</i>	تفاهم کردن، تمنا کردن، جلب نظر نمودن
<i>Solicitation</i>	توصیل، التماس، تفاهم، خواهش، جلب نظر
<i>Solicitor</i>	وکیل مدافع متولی شخصی که دوستی دعوی را قبل از آقایه دعوی برای وکیل مدافع مرتب موسازد، مشاور حقوقی
<i>Solitary confinement</i>	حبس منفرد، حبس انفرادی
<i>Solvency</i>	قدرت به تادیه دین، ملاثت، استطاعت پرداخت دین
<i>Margin of =</i>	الدازه قدرت پرداخت دین
<i>Solvent</i>	گرانی شده، قادر به تادیه، دارای استطاعت پرداخت
<i>Sound adj.</i>	صحت، ثابت، درست
= <i>Discretion</i>	قصاوی که هارعایت همه جوانب مسئله صورت گرفته باشد.
= <i>Mind</i>	صاحب عقل سالم، صاحب صحت دماغی
<i>Source</i>	اصل، مصدر، منبع، چشم
= <i>Of income</i>	منبع عایدات
<i>Sovereign</i>	پوندا گلیسی طلائی، سلطان، ہادشاه، عالی، حاکم
= <i>Immunity</i>	مصنوعیت پادشاهی
<i>Sovereignty</i>	حکم روائی، سلطنه حاکمیت
<i>Speaker</i>	رئیس مجلس - نطاقي، گوینده، رئیس
= <i>Of the House</i>	رئیس مجلس زمینه گان در انگستان
<i>Special</i>	خصوصی، خاص، مخصوصی
<i>Specialty</i>	عقدرسمی، خاص، چیزخصوصی، خصوصیت، اختصاصی
<i>Specie</i>	کیفیت متمایز
<i>In =</i>	مال، مسکوک، سکه
<i>Specific</i>	مال همچنین وهم نوع، نقداء
<i>Performance</i>	خاطر، محدود مخصوص، معین، مشخص
	اجرای عقد بصورت قاطع (بدون پیش بینی تادیه جبران خسارة)

<i>Specification</i>	تعیین تهدید تخصیص ذکر خصوصیات
<i>Specify(v)</i>	مشخص ساختن تصریح نمودن
<i>Speedy trial</i>	قضاؤت سریع محاکمه عاجل
<i>Spendthrift</i>	ایله خرج مسرف ولخرج
= <i>Trust</i>	وصی شخص ولخرج
<i>Spite fence</i>	دیوار برای مزاحم شدن یک همسایه
<i>Stale claim</i>	ادعائیکه بعلت گذشت زمان متادی تحت قضاؤت صحت محاکمه قرار گرفته نتواند.
<i>Stale check</i>	چکی که میعاد اعتبار آن سپری شده باشد.
<i>Stamp n.</i>	تکت سکولک، تایپه مهر، تکت پست.
v.	نیان انگشت گذاشتن، بفرض ادادی مخصوص لکت پست نصب کردن، مهر کردن.
<i>Standard n.</i>	قاعده، اساس، معیار، مقواس، هژمون، نمونه.
<i>adj.</i>	میزان، معیار.
= <i>Of care</i>	پیمانه مواظبت، معیار پرستاری.
<i>Star Chamber</i>	مجسمه عالی مدنی و جنائی در انگلستان که در اموری که بمنافع ملطفتی لطمه میزد صلاحت رسودگی بدون هیئت منصفه را داشت.
<i>Stare decisis</i>	حماهی از تصاویر قضائی قبای، دکتور ینیکه فیصله های قضائی قبلی را اعتبار قانونی میبخشد.
<i>State v.</i>	اظهار کردن، بیان داشتن.
n.	حکومتی، ولایت، دولت، حکومت، منزلت، مقام، حالت، وضع.
<i>Stated</i>	مذکور، مقرر، ثابت، معین.
<i>Statement</i>	قابلیغ، افاده، شرح، روایت، بیانیه، گفتار
= <i>Of condition</i>	شرح حال، بیان حالت، تذکریابان.
<i>Status</i>	منزلت، حالت، وضع حقوقی.
- <i>Quo</i>	حالت موجود
<i>Statute</i>	دستور، قانون خاص.
= <i>Of frauds</i>	قانون تقلب.
= <i>Of limitations</i>	قانون مرور زمان، قانونی که میعاد سی سال را برای قروض قانونی تعیین نموده است.
<i>Statutes at large</i>	قوانین عمومی.
<i>Statutory</i>	قانونی، حسب قانون.
<i>Stay v.</i>	بتأخير انتظار، تعطیل کردن، ماندن، تووف کردن.

n.	استواری ، توقف ، عهادت .
<i>Steal</i> (v)	در دیدن ، سرقت نمودن .
<i>Stenographer</i>	مخفف نویس ، تند نویس .
<i>Court</i> =	مخفف نویس محکمه .
<i>Stipulate</i> (v)	شرط گذاشتن ، تصريح نمودن ، قرار گذاشتن .
<i>Stipulation</i>	ارتباط ، اتفاق ، قید ، شرط .
<i>Stirpes</i>	طبقة .
<i>Stock</i>	اصلهای میراثی ، ذخیره .
<i>Joint</i> = <i>company</i>	شرکت سهامی .
= <i>In trade</i>	موجودی اموال مغازه ، لوازم وابزار کار .
<i>Stockbroker</i>	دلل اسناد در بورس ( محل خرید و فروش اسناد بهادر ) .
<i>Stockholder</i>	صاحب سهم ، سهام دار .
<i>Stop order</i>	امر محکمه که مانع اختلاس وجوده به ضرر مامور موظف تصفیه افلانس میشود .
<i>Stoppage</i>	تعطیل ، فراغ ، توقف ، ینداش ، مکث ، انسداد .
= <i>In transitu</i>	حق مالک لسبت به مال تاز مانیکه بدست مشتری نرسیده .
<i>Stowaway</i>	مسافریکه از جهت عدم تادیه کرایه در کشتی پنهان میشود ، مسافر سگزی .
<i>Strict</i>	دقیق ، جدی ، سخت گیر .
= <i>Construction of a statute</i>	تفسیر تعبت اللفظی یک قانون .
<i>Strike</i> v.	اعتصاب نمودن .
n.	اعتصاب .
<i>Right to</i> =	حق اعتصاب .
<i>Sub rosa</i>	در خفا ، مرآ ، بصورت مخفی .
<i>Subcontract</i>	قرارداد فرعی ، عقد بعدی ، وثیقه فرعی .
<i>Subcontractor</i>	مقابل فرعی و کیل مقاول عقد کننده قرارداد فرعی .
<i>Subdivide</i> (v)	هرچه را تقسیم کردن جزو نمودن ، تقسیم به جز نمودن .
<i>Subdivision</i>	تفصیلی جزو ، تقسیم حصه ، تقسیمات کوچک ، تقسیمات ثالی .
<i>Subject</i> v.	عرضه نمودن ، مجبور ساختن ، ارائه نمودن ، تابع نمودن .
n.	تعیین حکم ، ماده ، موضوع تابع ، مطیع ، معروض .

<i>Subject to</i>	تابع به احکام ، درمعرض ، معروض به
<i>Sublease</i>	اجاره دادن توسط مستأجر ، اجاره فرعی ، اجاره ثانی
<i>Sublet</i>	کرایه ثانی ، کرایه فرعی
<i>Submit (v)</i>	قبول کردن ، سپردن ، تقدیم کردن ، واگذار نمودن آرائه کردن .
<i>Subordinate</i>	مرثوس ، تعت اثر ، کم رتبه ، کم اهمیت ، تالوی ، تابع مادون ، فرعی ، فریب یک شاهد به منظور ادائی شهادت زور ،
<i>Suborn (v)</i>	فریب دادن ، فاسد ساختن ، فریب دادن ، یک شاهد .
<i>Subornation of perjury</i>	جزم و ادار ساختن شخصی به سوگند نا حق .
<i>Subpoena</i>	احضار نامه ورقه جلب .
<i>Writ of</i>	امر احضار .
<i>Subrogation</i>	نیابت و کالت .
<i>Subrogee</i>	شخصی که تعت و کالت قرار میگیرد .
<i>Subscribe (v)</i>	قبول کردن ، در پای سند امضاء کردن ، تعهد نمودن .
= <i>To the share capital of a corporation</i>	قابلی اشتراک در اسهام سرمایه یک شرکت سهامی .
<i>Subscriber</i>	مشترک ، صتعهد .
<i>Subscription</i>	امضاء ، اشتراک ، تبرع
<i>Capital =</i>	کسی که پاتریه یک لقد سهامدار شناخته میشود ، سهم دار و جهی .
= <i>List</i>	فهرست سهامداران .
<i>Subsidiary</i>	فرعی ، مساعدت مالی ، مساعد ، معاون .
<i>Subsidy</i>	جزیبه ، خراج ، هدایه ، بخشش ، معاونت مالی ، معاولت ، معاونتی گه پادشاه تقاضا میکرد معاونتی که یک دولت دوست تهیه میشود .
<i>Substance</i>	مضمون ، خلاصه ، ماده ، مفاد ، دارائی .
<i>Substantial</i>	غنى مادي ، مقرر ، ثابت ، ضروري ، حقيقي ، اساسی .
<i>Substantiate (v)</i>	برقرار کردن ، تشییت نمودن .
<i>Substantive</i>	حقیقی ، مستقل ، قائم بالذات .
- <i>Law</i>	حقوق مشتبه ، قانون وضعی .
<i>Substitute v.</i>	عوض کردن ، بدل کردن .
<i>Substituted n.</i>	جانشین ، بدل ، نایب ، عوض .
<i>Contract</i>	استبدال .

<i>Succession</i>	ارث، ترکه، وراثت، جانشینی، سلسله.
<i>Heredity</i> =	وراثت.
<i>Tax</i>	محصولیکه از مجموع بایملک متوفی اخذ میگردد، محصول ترکه
<i>Sue (v)</i>	تعقیب نمودن، اقامه دعوی کردن، عارض شدن
	شکایت کردن.
<i>Sufficient</i>	کافی.
— <i>Cause</i>	عوضی کافی
<i>Suffrage</i>	شہادت، رای درانتخاب، حق رای، تائید، تصدیق.
<i>Suicide</i>	خودکشی، انتحار.
<i>Suit</i>	تعقیب، دعوی، درخواست، قضیه.
<i>To bring —</i>	اقامه دعوی نمودن.
<i>To file —</i>	یک دعوی را دراجندا شامل ساختن، درخواست دعوی را ثبت کردن.
<i>Class —</i>	دعوی صنفی از طرف یک یاچند عضو جمعیت بغرض حفظ منافع آن.
<i>Suitable</i>	موافق، مناسب، شایسته، مقتضی.
<i>Sum</i>	خلاصه، حاصل، مقدار، مبلغ، سرجمع، معضله
<i>Summary n.</i>	خلاصه، اجمال.
<i>Adj.</i>	معجل، عاجل، مؤقت، مختصر.
— <i>Judgment</i>	محاکمه، مریخ.
<i>Summing up</i>	نتیجه گرفتن از، مختصر کردن، حاصل جمع را پدست آوردن.
<i>Summon v.</i>	به محکمه احضار کردن، فراخواندن
<i>Summons</i>	احضار، دعوت
	احضار نامه
<i>Superior n.</i>	افضل، اعظم، اعلی، متفوق.
<i>Adj.</i>	عالی تر، بزرگتر
<i>supersede (v)</i>	الغا، ابطال، نائب، قایمقام، عوض کردن، تبدیل نمودن
<i>supersedeas</i>	قرار تعویق دعوی، قرار تأجیل
<i>supervening cause</i>	علت غیرمنتظره،
<i>supervise (v)</i>	نضارت کردن، بالایینی نمودن
<i>supervision</i>	مراقبت، ملاحظه، نظارت، بالایینی
<i>supervisor</i>	ناظر، بالایین

<i>supplemental</i>	تکمیلی، ملحق، اضافی، متهم
<i>supplementary</i>	اضافی، متهم
<i>supply</i>	امتنابه‌گری، توشیه، تمهیه، اغذیه
<i>support V.</i>	نجات دادن، کمک کردن، حمایت کردن پشتی بانی نمودن
<i>n.</i>	پیش‌بینی، کمک، اعانت، حمایت، طرفداری
<i>supposition</i>	حدس، گمان، تخمین، فرض، تصور، خیال
<i>suppress</i>	متوقف ساختن، خاموش کردن، سرکوب کردن، مخفی ساختن، مخفی نمودن
<i>supremacy</i>	سلطه، سیاست، ریاست، تفوق، وجودان
<i>supreme</i>	بزرگ، فائق، عالی، نهائی
<i>= Court</i>	محکمه، تمیز، محکمه عالی
<i>surcharge</i>	اجرت اضافی، اضافه‌بار، محسول اضافی، قیمت گزاف، چاپ اضافی (روی تکت پست)
<i>surety</i>	تعیین، ضمانت، کفالت، کفیل، ضامن، تضمین، ایقان
<i>suretyship</i>	انظام به ضمانت ضامن، کفالت، ضمانت
<i>surplus</i>	مازاد، همیه
<i>surrender (V)</i>	تنازل کردن، صرف نظر کردن، تسلیم شدن
<i>surrogate</i>	نماینده، زائب و کیل، عوض
<i>survey V.</i>	طرح پلان، مساحت نمودن اراضی، مراقبت کردن، سروی نمودن، علم آوری کردن، دیدن
<i>n.</i>	معاینه، پلان، مساحت اراضی، علم آوری، بازدید
<i>cadastral =</i>	مطالعه و تعیین حدود اراضی
<i>insurance =</i>	سرروی پیمه
<i>survive</i>	زنده ماندن بعد از سریعک شخص، بازماندن
<i>surviving</i>	باز مانده
<i>survivor</i>	باز مانده
<i>survivorship</i>	بازمانندگی، حق بازمانندگی (بین زن و شهر)
<i>suspect</i>	مظنون، تحت اشتباه، متهم ساختن
<i>suspend (V)</i>	به تأخیر انداختن، معطل ساختن، موقوف نمودن، معلق ساختن
<i>= a sentence</i>	حکم را معطل ساختن

<i>suspicion</i>	شک، شبه، بدگمانی، اشتباه
<i>sustain</i>	معاونیت کردن، آهعلم نمودن، حمایت کردن
<i>sufficient evidence to = the verdict</i>	شواهد کافی برای قایید حکم
<i>suzerain</i>	ارباب، شخصی که تحت حاکمیت او یک ساحه بزرگ قرار داشت
<i>suzerainty<sup>®</sup></i>	سیادت مطلق، سلطان، حاکیمت
<i>swear (V)</i>	دشنام گفتن، موگند خوردن، قسم یاد نمودن، کفر گفتن
<i>swindler</i>	مختلس، فربیکار، چل باز
<i>swindling</i>	فریبکاری
<i>symbolic</i>	کنایه‌آمیز، رمزی، سمبولیک، اشاره‌ای، نمودار، فرضی
= <i>delivery</i>	تحویله‌ی نمونه اموال که دلالت بر تحویله‌ی کل اموال کند، تحویله‌ی فرضی

# T

<i>tacit</i>	ملزوم، ضمنی
= <i>agreement</i>	موافقت، ضمنی
<i>take (V)</i>	گرفتن، بکاره کردن، بردن، صرف کردن آشامیدن، پذیرفتن
= <i>effect</i>	نافذ شدن
= <i>possession</i>	متصرف شدن
= <i>over</i>	تحت اداره گرفتن
= <i>up a negotiable instrument</i>	قابلی و پرداختن وجهه هاک سند تجاری
<i>tangible</i>	محسوس، قابل لمس، هویا
= <i>property</i>	ملکیت مادی، ملکیت محسوس
<i>tariff</i>	نرخنامه، نرخ، تعرفه
<i>tax</i>	مالیه، محصول
<i>ad valorem</i> =	مالیه که باماس قیمت اخذ میگردد.
<i>direct</i> =	مالیه مستقیم
<i>estate</i> =	محصولی که از درک حق انتقال وراثت اخذ میگردد
<i>income</i> =	مالیه بر عایدات
<i>inheritance</i> =	محصول ترکه
= <i>lien</i>	حق رهن دولت بالای اراضی که محصول آنها داده نشده
<i>taxable</i>	قابل پرداخت مالیه، قابل محصول
<i>taxation</i>	مالیه گیری، مالیاتی
<i>tenancy</i>	اجاره، کرایه
<i>joint</i> =	تهرف مشترک برای یک مدت متمادی یا برای دائم

<i>= in common</i>	ملکیت مشترک بدون تعیین حدود هر یک
<i>tenant</i>	کرایه نشین، اجاره دار
<i>tender</i>	پیشنهاد مناقصه، عرضه
<i>legal =</i>	قابلیت چلند
<i>tenor</i>	مطلوب، کاپی مصدقه
<i>= of a document</i>	متن یک سند، مطلب یک وثیقه
<i>tenure</i>	حیازت زمین تحت اراده و حاکمیت شخص دیگری
<i>term</i>	مدت، حد، دوره
<i>= insurance</i>	بیمه، بیعادی
<i>= of office</i>	موعد تقرر یا انتخاب، دوره که در طول آن یک مامور وظیف خود را انجام میدهد
<i>terms implied by custom</i>	عرف و عاداتی که در صورت سکوت متعاقدين تطبیق میشود.
<i>terminate (V)</i>	انجام دادن، ختم نمودن
<i>termination</i>	انجام، توقف، فسخ
<i>territorial</i>	محالی، اراضی
<i>territory</i>	قلمرو، منطقه
<i>testacy</i>	حالی که در آن بعد از فوت وصیت نامه وجود داشته باشد.
<i>testament</i>	وصیت نامه
<i>testamentary</i>	وصیتی، داخل درویصیت نامه
<i>= disposition</i>	طلبی که در وصیت نامه درج باشد
<i>letters =</i>	حکم رسی محکمه که صفت مامور تره که را بیک شخص میدهد
<i>testator</i>	وصی، وصیت کننده
<i>testify</i>	شهادت دادن، ابراز داشتن
<i>testimony</i>	وصیت نامه
<i>expert =</i>	نظر اهل فن، نظر اهل خبره
<i>theft</i>	دزدی، سرقت
<i>thief</i>	دزد، سارق
<i>third party beneficiary</i>	شیخوص ثالثی که به نفع اویک مقاوله امری را پیش بینی کرده باشد.

<i>threat</i>	تهذیب
<i>thug</i>	قاتل، راهزن
<i>title</i>	حق، عنوان، لقب
<i>abstract of =</i>	خلاصه یک سند
<i>chain of =</i>	انقال متوالی قسمتی از زمین از حکومت و یا مرچ اصلی دیگری
<i>clear =</i>	استحقاقی بلا تردید
<i>toll</i>	حق العبور
<i>tort</i>	ضرر، خسارت، عمل مولده خسارت
<i>tort-fessor</i>	متخلف، مقصیر، خطایکار
<i>joint = ==s</i>	مقصربن از زایدیه عمل واحد
<i>tortious</i>	پیچ و قاب دار
<i>total</i>	سر جم، مجموع، کلی، مطلق
<i>= disability</i>	عطالت کلی
<i>= loss</i>	فقدان کلی
<i>tract</i>	سامه، دوره، قضاء
<i>trade</i>	تجارت، داد و ستد
<i>= acceptance</i>	حواله بایع بالای مشتری
<i>= name</i>	اسم تجاری، عنوان تجاری
<i>= secrets</i>	امرار تجاری
<i>= union</i>	اتحادیه
<i>= usage</i>	رسم و رواج حرفة های اختصاصی تجاری
<i>trademark</i>	علامت تجاری
<i>transact V.</i>	معامله کردن، مصالحه نمودن
<i>= business</i>	معاملات تجاری را انجام دادن
<i>transaction</i>	معامله، مصالحه
<i>transcript</i>	نقل، سواد، کابی
<i>= of record</i>	تسخیه مطبوع، جریان قضایی، محاکم
<i>transfer V.</i>	انقال دادن، موکول ساختن
<i>n.</i>	انقال، سند انقال

<i>transferable</i>	قابل انتقال، قابل واگذاری
<i>transferee</i>	تحویل گیرنده، منتقل‌الیه
<i>transferor</i>	انتقال دهنده، ظاهر نویسی (سن)
<i>transhipment</i>	انتقال از یک وسیله نقلیه به کاری سه‌گانه
<i>transit</i>	عبور، گذر، ترانزیت
<i>transport V.</i>	حمل و نقل کردن (اموال و اشخاص) تبعود نمودن
	از خود بیرون شدن
<i>transportation</i>	حمل و نقل، مجازات باعمال شaque در یک مستعمره
<i>traveler's check</i>	چک مفری، تراولرچک
<i>travelling salesman</i>	نماینده تجارتی که برای عقد معاملات تجارتی مسافرت می‌کند
<i>traverse</i>	طی کردن، عبور نمودن، مخالفت کردن با
<i>treason</i>	خیانت
<i>treasonable</i>	خیانت کارانه، خائن
<i>treasurer</i>	خزانه دار، صاحب‌دخل
<i>company</i> =	خزانه دار شرکت
<i>treasury</i>	خزانه دولتی، صندوق
<i>Secretary of the</i> =	وزیر مالیه
<i>treaty</i>	معاهده، پیمان، میثاق
<i>= of Friendship, Commerce and Navigation (FCN)</i>	پیمان دوستی، تجارت و دریانوردی
<i>peace</i> =	معاهده صلح
<i>treble damages</i>	خساره که رصویرت رای هیئت منصفه و حکم هیئت محاکمه سه برابر است
	چند حکم می‌شود
<i>trespass</i>	تاختف از قانون، نجاوز به حقوق غیر، گناه
<i>forgive us our trespasses</i>	خطهای مرداب‌خشید،
<i>house trespass</i>	جوم اخلال مسکن
<i>trial</i>	محاکمه، رسیدگی، آزمون
<i>fair</i> =	محاکمه منصفانه و بیطرفا نه

<i>new</i> =	محاکمه مجده، رسیدگی مجده
= <i>by jury</i>	محاکمه اوسط هیئت منصفه
<i>tribunal</i>	محکمه، دادگاه
<i>trover</i>	تملک(اشیای یافت شده) دعوی استرداد (اشیائی که خلاف قانون تصرف شده)
<i>true</i>	موافق به حقیقت، حقیقی، راست، اصلی، وفادار
= <i>bill</i>	تصدیق هیئت منصفه، مبنی بر واقعیت جرم
= <i>copy</i>	نقاییکه با صلح سند توافق قردید ناپذیر داشته باشد
<i>trust</i>	آنچه از مال میراثی که نزد کسی امانت گذاشته میشود تابه شخصی دیگری بسپارد، اعتماد، توقع، اعتبار، عهده، اتحادیه، امانت، وقف
<i>cestui que</i> =	شخصی که اموالش با امانت گذاشته میشود
<i>constructive</i> =	امانتی که بموجب حکم قانون برقرار میگردد
<i>dry</i> =	امانت گذاری بدون تحمیل کدام وجوه نزد امانت گیرنده
<i>resulting</i> =	امانتی که بموجب قانون واردہ ملزم متعاقبین برقرار میگیرد
<i>revocable</i> =	امانت که قابل فسخ باشد
<i>spendthrift</i> =	امانتی که به نفع وارث و بغرض حمایت او برقرار میگردد
<i>trustee</i>	امانت دار، عضو اداره او قار، امین اموال تحت افلان
= <i>in bankruptcy</i>	فساد، پستی
<i>turpitude</i>	فساد اخلاق
<i>moral</i> =	

# U

<i>ultimatum</i>	اوانتیماتوم، پیشنهاد آخرین، آخرین اخطار
<i>ultra vires (L.)</i>	خارج از ساحة اختصاص
<i>umpire</i>	حکم؛ داور
<i>unclean hands doctrine</i>	نظریه که حسب آن اگر شخصی آلوده باشد تمیتواند از نگاه انصاف برائت حاصل کند.
<i>unconditional</i>	بلا شرط، بدون قید، بی شایبه
<i>unconstitutional</i>	مخالف قانون اساسی
<i>undersigned</i>	امضاء کننده زیر
<i>undertake (V)</i>	اقدام کردن، مبادرت ورزیدن، بعهده گرفتن، طرف واقع شدن
<i>undertaking</i>	اقدام، تعهد، تصدی
<i>underwrite (V)</i>	اسم نویسی نمودن، تضمین کردن
<i>underwriter</i>	متعمد، کسی که تعهد به خرید استناد مموم می‌کند
<i>undisclosed principal</i>	موکلیکه حين عقد معامله از صلاحیت و کیل بطرف مقابل اطلاع نداده باشد
<i>undisputed</i>	تردید ناشده
= <i>fact</i>	عمل واقعی، حقیقت مبرم
<i>undue</i>	ناروا، ناحق، نامشروع
= <i>influence</i>	نفوذ نامشروع
<i>without = delay</i>	بدون تأخیر بی مورد
<i>unfair</i>	غیر منصفانه، نامساعد
= <i>competition</i>	رقابت تقابل آمیز
= <i>labor practice</i>	تحدید حقوق کارگران
<i>unfit</i>	نامناسب، ناسالم (صحبت)

<i>unenforceable</i>	اجراء نشدنی
<i>uniform adj.</i>	یک شکل، لباس متحددالشكل
= <i>Commercial Code</i>	قانون تجارتی متحددالشكل
<i>unilateral</i>	یک جانبی، یکطرفه
= <i>contract</i>	عقد یک جانبی
= <i>mistake</i>	سهویکی از طرفین در شرایط عقد
<i>United Nations</i>	مملکت متحده، سازمان ملل متحده
<i>unjust</i>	غیر عادلانه، ناروا، غیر منصفانه
= <i>enrichment</i>	تمول غیر عادلانه
<i>unlawful</i>	مخالف قانون، مخالف شرع
= <i>act</i>	عمل مخالف قانون
= <i>detainer</i>	توقف غیر قانونی
= <i>entry</i>	اخلال غیر قانونی
<i>unlawfully</i>	تصور غیر قانونی
<i>unprincipled</i>	فاقد ارزش اخلاقی
<i>unreasonable</i>	نامعقول، نامناسب، گزار
<i>unseaworthy</i>	نامساعد برای مسافرت بحري، شرایط نامناسب مسافرت بحري
<i>usage</i>	عادت، رسم و رواج، عرف، استعمال
<i>general</i> =	رسم و رواج عمومی، عرف عام
<i>trade</i> =	عرف تجاری
<i>use v.</i>	صرف کردن، استعمال کردن، بکار بردن
<i>n.</i>	استعمال، فاپده، صرف، مورد استعمال، عادت
<i>usual</i>	عادی، متداول، مرسوم
= <i>course of business</i>	جزئیات عادی امور
<i>usufruct</i>	حق انتفاع
<i>usurious</i>	ربا خوار، سود خوار
<i>usury</i>	ربا خواری، سود خواری
<i>utter (V)</i>	انتشار نمودن، پدوان الداختن
= <i>a forgery</i>	شایع ساختن، جعل کاری

# V

<i>vacant</i>	خالی، جای خالی، کرسی کمبود
<i>Vacate (V)</i>	استعفی دادن، ترک دادن، (بلک مشغله) فسخ کردن (بلک مقاوله)
= <i>a judgment</i>	فسخ نمودن بلک حکم
= <i>the premises</i>	تخلیه نمودن
<i>vagrancy</i>	ولگردی، گدائی، حیات آواره، خانه بدوشی
<i>vagrant</i>	ولگرد، آواره، خانه بدوش، گدا
<i>vague</i>	بهم، نامعلوم
<i>valid</i>	با عنبار، قانونی، صحیح، موافق قانون
<i>validity</i>	اعتبار، قوت قانونی
<i>inherent</i> =	اعتبار قاعد وی
<i>valuable</i>	بالرزش، قیمتی، قابل منجش
= <i>consideration</i>	درینل قیمت، باعوض
<i>valuation</i>	ارز یابی، تخمین، قیمت گذاری، قیمت تخمین شده
<i>value</i>	قیمت، به، ارزش
<i>fair</i> =	قیمت منصفانه
<i>market</i> =	قیمت بازار، لرخ بازار
<i>valued policy</i>	عقدیمه که در ان اشیای تحت بیمه قبلاً قیمت میگردد
<i>vandalism</i>	تخرب ارادی یا غیر ارادی آثار ادبی و آرتستی
<i>variance</i>	اختلاف، مغایرت، عدم توافق
= <i>in the pleadings</i>	مغایرت بین دو سند
<i>vend (V)</i>	فروختن (اشیای کم قیمت) فروش (روزنامه ها)
<i>vendee</i>	خریدار، مشتری

<i>vendor</i>	فروشنده، باعث
= 's <i>lien</i>	امتیاز باعث
<i>venture V.</i>	به مخاطره الداختن، توکل کردن، جسارت نمودن
n.	جسارت، مخاطره، ریسک، جرأت
<i>joint =</i>	تصدی مشترک، سرمایه‌گذاری مشترک
<i>venue</i>	محل وقوع جرم، محل محاکمه، محل اجتماع
<i>verbal</i>	شفاهی، زبانی
<i>verdict</i>	رأی، حکم، فیصله
<i>verification</i>	آزمون، آزمایش، تحقیق
<i>verify (V)</i>	تصدیق نمودن، امتحان نمودن، تحقیق کردن
<i>versus</i>	در مقابل، برخلاف
<i>vessel</i>	کشتی، ظرف
<i>vest (V)</i>	معنون بودن، برخوردار بودن
<i>vested</i>	مقرر، مکتسبه
= <i>interest</i>	حقوق مکتسبه
<i>veto</i>	ویتو، حق قاطع رد
<i>pocket =</i>	عدم تائید مصوبه قانونی از طرف رئیس دولت
<i>vexatious</i>	دل آزار، مغضوب
= <i>proceeding</i>	دعوى، بی اساس
<i>viable</i>	قابل زیست، قابل دوام
<i>vice</i>	لقص، فساد
<i>violation</i>	تجاوز، تخطی
<i>violence</i>	تشدد، عنت، تعدی، اکراه
<i>visitation</i>	وارسی، عبادت، کیفر، نزول
<i>right of =</i>	حق بازرسی
<i>vitiate</i>	فاسد ساختن، باطل ساختن
<i>void</i>	باطل

<i>null and =</i>	لغو و منسوخ
<i>= contract</i>	مقاؤله باطل از نگاه حقوق
<i>= judgment</i>	حکم باطل، فیصله باطل
<i>= marriage</i>	ازدواج باطل
<i>voidable</i>	قابل فسخ، قابل ابطال
<i>= contract</i>	مقاؤله قابل فسخ
<i>voluntarily</i>	ارادتاً، بطيب خاطر
<i>voluntary</i>	ارادی، داوطلب
<i>= assignment of abases in action</i>	ازتقال طلب
<i>= bankruptcy</i>	افلاسیں باثر مطالبه خود مدبون
<i>= manslaughter</i>	قتل ارادی باثر شدت هیجان
<i>vote</i>	فیصله، رای، رای دهنی
<i>voucher</i>	رساند
<i>von populi</i>	هیئت منصفه

# W

<i>wacreour</i>	ولگرد
<i>wadia</i>	گرو، رهن
<i>wadset</i>	رهن عقار
<i>waftor</i>	راننده گشته های بحری
<i>waga</i>	مقیاس وزن
<i>wage (v)</i>	خمامت دادن
= <i>earner</i>	معاش خوار، کمائی گر
<i>wager</i>	شرط، تعهد
= <i>of battle</i>	دوئل، مبارزه بین مدعی و مدعی علیه برای اثبات ادعی
<i>wagering contract</i>	عقدیکه دران نفع و خرر طرفین متکی بریک حادثه نامعلوم باشد
<i>wages</i>	مزد، معاش
<i>wagon</i>	واگون، عراده چهار رایه ای مخصوص حمل و نقل و بار ابری
<i>wagonage</i>	کرایه حمل و نقل
<i>waif</i>	اجهادی یافت شده لامالک، متروک
<i>waive (V)</i>	ترک دادن، منصرف شدن از
<i>waive (n)</i>	باغی، متمرد ( برای زن استعمال میشود )

<i>waiver</i>	انصراف ارادی از یک حق
<i>wakening</i>	احیای دعوی، اقامه مجدد دعوی بعد از سقوط آن
	با اثر مرور زمان
<i>walapauz</i>	تغییر قیاغه به‌هدف ارتکاب سرقت
<i>walkers</i>	سحافظان جنگلات
<i>wall</i>	دیوار
<i>common</i> =	دیوار مشترک بین دو هم‌جوار
<i>wander</i> ( <i>V</i> )	رفت و آمد بدون قصد معین
<i>want of Jurisdiction</i>	فقدان مرجع محاکمه، عدم قدرت قضائیه
<i>wantage</i>	کمیود، کمبود در محتوی
<i>wanton</i>	گستاخ، جسور، بی‌اعتناد ربرابر حقوق دیگران
<i>wanton and furious driving</i>	اعمال جرمی خلاف صحت عامه
= <i>Injury</i>	جرح ارادی یا با اثر خطأ
<i>wantonness</i>	گیجی، بی‌بروائی، بی‌فکری
<i>warentake</i>	تقسیمات محلی قدیم
<i>war</i>	حرب، جنگ
<i>Civcl</i> =	حرب داخلی، جنگ خانمان‌سوز
<i>laws of</i> =	حقوق حرب، مقرراتی که هین جریان جنگ از طرف دول مبارزه کننده رعایت می‌شود.
<i>mixed war</i>	جنگ بین قوای دولتی و غیردولتی
<i>perfect</i> =	جنگ کلی و عمومی، جنگی که در آن تمامی یک ملت علیه دیگری در مبارزه می‌باشد
<i>public</i> =	جنگ بین دو دول
<i>solemn</i> =	جنگی که بعوچب اعلامیه رسمی بوقوع می‌آید
<i>war office</i>	وزارت جنگ
<i>ward</i>	محافظه، قراول، ناحیه
= – <i>corn</i>	محافظه، شیپورچی
= – <i>fegh</i>	فیض حفاظت

<i>wardage</i>	پولی که بغرض حفاظت هر دخته میشود
<i>wards of court</i>	اطفال و عاولان عقلی
<i>warden</i>	محافظ ، نگهبان
<i>ware house</i>	گدام ، دیپو
= <i>book</i>	دفتر تجاری برای ثبت اجنباس تحت معامله
<i>bonded</i> =	گدام گمرک
<i>warehouseman</i>	مامور گدامهای عمومی
<i>warning</i>	احظار ، اطلاعیه
<i>warp</i>	طناب ، ریسمان بغرض بستن کشتنی
<i>warrantice</i>	ضمانت ، تضمین
<i>warrant</i>	تضمین ، اجازه ، امر
= <i>death</i>	امر رئیس قوه اجرائیه بملک آمر محکم برای اجرای حکم مجازات اعدام
<i>warrantee</i>	کسی که از تضمین استفاده میکند ، شخص تحت امرا حضار
<i>warrantor</i>	ضا من
<i>warranty</i>	اجازه ، تضمین
= <i>of title</i>	تصدیق سند
<i>breach of</i> =	قطع کفالت
<i>personal</i> =	تضمین شخصی
= <i>deed</i>	سند حاوی عقد کفالت
= <i>of fitness</i>	ضمانت بایع مبنی بر اینکه جنس موافق بهدف مطلوب است .
<i>washout signal</i>	زنگ خطر برای توقف فوری ریل
<i>waste (V)</i>	اتلاف ملکیت توسط مالک ، ضایع کردن ، تلف نمودن
<i>commissive</i> =	اتلاف ارتکابی
<i>nul</i> =	دعوى تردید خیاع
<i>permissive</i> =	اتلاف اعمالی ، ضیاع دراثر اعمال

<i>voluntary</i> =	اتفاق ارادی
<i>waste-book</i>	دفتر تجارتی تاجر که در آن خلص معاملات بالتوت درج میگردد
<i>wasting property</i>	حق الامتیاز
<i>watch (v)</i>	مراقبت نمودن ، مواظبت کردن
<i>watch (n)</i>	محافظین ، گزمه
<i>water</i>	آب
<i>coast</i> =	آبهای ساحلی
<i>Inland</i> =	آبهای داخلی
<i>private</i> =	آبهای خصوصی که از استفاده عامه خارج باشد
<i>subterranean</i> =	آبهای زیر زمینی
<i>water power</i>	انرژی آبی
<i>water right</i>	حق آب
= <i>bailiff</i>	محافظ ماه و گیری
= - <i>mark</i>	واتر مارک ، علامت تشهیید متن اسناد
<i>waterscape</i>	مجرای آب
<i>water ordeal</i>	محاکمه توسط آب جوش
<i>waves of condition</i>	انصراف از ارائه شرط
<i>way</i>	راه ، سرک ، معبر
<i>private</i> =	حق عبور از ملکیت غیر
<i>right of</i> =	حق عبور پیاده یا سوار و یا توسط عراده از ملکیت غیر
<i>way-bill</i>	فهرست اسعار مسافران ، فهرست اموال تحت حمل و نقل
<i>wayleave</i>	حق عبور معادن از محل انتخراج از طریق ملکیت غیر
<i>ways and means</i>	کمیته شورای برای تحقیق بغرض جستجوی طرق حصول عایدات
<i>wealth</i>	دارائی ، ثروت ، دار و ندار
<i>weapon</i>	سلاح ، حربه ، وسیله مبارزه با دشمن
<i>wear and tear</i>	تکه و پاره
<i>wed</i>	مقاؤله ، میثاق
<i>wedlock</i>	ازدواج

<i>born in</i> =	متولد بعد از نکاح
<i>born out of</i> =	متولد خارج نکاح
<i>week</i>	هفتته
<i>wehading</i>	دوئل ، مهارزه قضائی
<i>weighage</i>	فیس وزن گیری
<i>weight</i>	وزن ، بار ، قدرت ، اهمیت
<i>gross</i> =	وزن مال با وزن بار جامه و گرد و خاک
<i>net</i> =	وزن خالص مال
<i>weight of evidence</i>	وزن شواهد
<i>welfare</i>	آسايش، رفاه
<i>well</i>	خوب ، کافی مقنع از نگاه قانون
<i>wend</i>	مقیام مساحت زمین
<i>wera or were</i>	بهای مر یک انسان
<i>weregild</i>	وجهی که در صورت ارتکاب جرم قتل از مرتكب گرفته میشد و قسمآ به دولت ، به پاداروو ارثهن مقتول داده میشد
<i>werelada</i>	برائت جرم پائز سوگند یک یا چند نفر
<i>whack (V)</i>	تقسیم کردن
<i>whafage</i>	عوارض و حقوقی که در لنگرگاه از درک اموال کشته تادیه میشود .
<i>wharfinger</i>	مالک لنگرگاه
<i>wheel</i>	چرخ مجازات مروج در اروپا در رون و سطی که موجب شکستالدن پارچه های قفس سطربی میشد .
<i>wheelage</i>	عوارض و حقوق عبور و مرور عراوه جات از خطوط معین
<i>when</i>	وقتی که ، در موقعی که
<i>when ever</i>	در هر موقع که ، در هر زمان که
<i>where</i>	کجا ، در جایی که
<i>where as</i>	در صورتی که ، در حالی که ، حالانکه
<i>where by</i>	بدان سهیله ، که بوسیله آن

<i>where upon</i>	روی آن ، بعد از آن
<i>which</i>	کدام ، کدام پلک ، که ، واین هم
<i>whigh</i>	لیبرال
<i>the whigh party</i>	حزب لیبرال
<i>while</i>	هنگامیکه
<i>whipping</i>	مجازات دره
<i>white persons</i>	مردم سفیدپوست ، اهل فرقه
<i>white rents</i>	گرایه بشکل نقره
<i>white spurs</i>	هاطر
<i>whoever</i>	هرانکه ، هر کسی که
<i>whole</i>	تمامآ ، قوی ، قادر
<i>wholesale</i>	عمده فروشی
= <i>bakery</i>	میلو
<i>wholesaler</i>	عمده فروشن
<i>whore</i>	زن فاحشه
<i>whoremaster</i>	خوشنگذران ، عشرت کار
<i>wick</i>	قریه ، قصبه
<i>widow</i>	زن بیوه
<i>grass</i> =	زنیکه از شرهرش جدا بسر میبرد
<i>widow—bench</i>	حصبه میراث زن علاوه بر مهر او
<i>widow's Quarantine</i>	میعاد چهل روز بعد از مرگ شرهر که در طول آن زن بیوه میتواند درخانه شوهر بدون پرداخت گرایه برای اخذ مهریه خود باقی ماند .
<i>widower</i>	مرد بیوه
<i>wifa</i>	علامه تجدید ملکیت عقار (رمین)
<i>wife</i>	زوجه ، زن شوهردار
<i>wild land</i>	اراضی لامزروع
<i>will</i>	ارادة ، خواهش ، قصد ، وصیت نامه

<i>double will</i>	خواهش متقابله، اراده متقابله
<i>counter =</i>	اراده متقابله، خواهش متقابله
<i>holographic =</i>	وصیت نامه تحریری، تاریخدار و امضای شده شخص متوفی
<i>joint =</i>	وصیت نامه مشترک
<i>mystic =</i>	وصیت نامه مهرولانگ شده
<i>mutual =</i>	وصیت نامه صفتاً بله
<i>unofficial =</i>	وصیت نامه که با عدم رعایت مکلفیت های طبیعی بوارت ترتیب یافته باشد
<i>willful</i>	قصیدی، لجزج، خودسر
<i>= and malicious injury</i>	جرح ارادی ولی بدون نمکر قبلی
<i>= misconduct of employee</i>	رویه بی احتیاطی کارمند
<i>wind up (V)</i>	تصفیه حساب یک شرکت تضامنی و توزیع دارائی آن
<i>winding up</i>	تصفیه قصاصی
<i>winding - up acts</i>	تصاویر شورای در انگلستان راجع به تصفیه امور شرکتها
<i>window envelope</i>	لغافه های شفاف
<i>window tax</i>	تکسی که از روی تعداد کاکینهای خانه اخذ می شود
<i>winter</i>	زمستان
<i>= circuit</i>	دوره زمستانی محاکم انگلستان
<i>wista</i>	مقیاس مساحت اراضی معادن شصت اکر
<i>wit</i>	آموختن، فرا گرفتن
<i>witan</i>	شخص خبر بر مخصوص در امور قانون
<i>witchcraft</i>	سحر، هرجاد و گردی که در این حق مجازاب نمی شد
<i>wite</i>	مجازات، جزائی نقدي
<i>witena dom</i>	حکم محاکم مبنی بر حقوق عینی پاشخصی
<i>witenagemote</i>	مجسلن حکما و خردمدان در (انگلستان)
<i>with</i>	با، معا
<i>= all faults</i>	هر گاه در عقد مشترک هر نوع نقایص احتمالی آنرا مشروط بر آنکه ماهلت عقد زایل نگردد متعاقب گردد
<i>with all possible dispatch</i>	بزوی ممکنه، بسرعت ممکنه
<i>withdrawal</i>	کناره گیری، اخذ از حساب بانگی
<i>withdrawing a juror</i>	حذف یکی از اعضای هیئت منصفه قسمی که نصاب هیئت ناقص گردد

<i>withdrawal of charges</i>	صرف نثار از تهمیب جزائی
<i>withdrawing record</i>	بازگیری ادعی قبل از محاکمه
<i> withhold (V)</i>	مضایقه داشتن، مانع شدن
<i>without day</i>	موکول نمودن یک جلسه بدون تعیین تاریخ جلسه آینده
= <i>delay</i>	بلا وقه
= <i>her consent</i>	خلاف میل (یک زن، در صورت جرم اختطاف)
= <i>justification</i>	قصدآ، ارادتا
= <i>notice</i>	باحسن نیت
= <i>recourse</i>	بدون تقبل مسئولیت (در صورت امضای استناد تجاری)
= <i>stint</i>	بلاقید، بدون تعیین حد
<i>witness (V)</i>	شهادت دادن، (شفاهی یا تحریری)
<i>witness(n)</i>	شاهد، شیخی که خودش چیزی را دیده یا احساس کرده باشد
<i>competent</i> =	شخصی که قانوناً شهادتش قابل سمع است
<i>expert</i> =	نظر اعلی خبره
<i>hostile</i> =	شاهدی که ویه عنادآمیزش ایجاب میکند تا شهادتش تدقیق و امتحان شود
<i>prosecuting</i> =	شاهد اثبات
<i>subscribing</i> =	شاهدی که از امضای یک شخص در یک منته تصدیق میکند
<i> swift</i> =	شاهدی که از یکی از طرفین جسانبداری میکند
<i>witness against himself</i>	شاهدت علیه خود (در اوانین ایالات متحده امریکا منع است)
<i>wittingly</i>	قصدآ، عمدا
<i>wittword</i>	مطالبه قانونی ملکیت حیات
<i>wolf's head</i>	بغاث
<i>woods</i>	جنگل
<i>woodwards</i>	محافظین جنگل
<i>wool - sack</i>	چوکی رئیس منای از گلستان
<i>work</i>	کار، شغل، اثر
<i>work-house</i>	محلیکه آنجا محکومین کار میکنند
<i>working capital</i>	سرمایه نقدی

<i>working days</i>	روزه‌ای کار
<i>workman</i>	کارگر
<i>works</i>	بناهه‌ای تولیدات صناعتی
<i>new works</i>	بناهه‌ای جدید التأمیس در زمین
<i>workshop</i>	ورکشپ، محل تدویر کارهای ماشینی به ظور تجارتی
<i>world</i>	جهان، دلیسا
<i>worship</i>	پرستش، عبادت، لقب افتخاری قضات و مامورین عالی رتبه در انگلستان
<i>worth</i>	ارزش، قیمت
<i>worthiest of blood</i>	تفوق مرد بزرگ
<i>wound</i>	جرح
<i>wounded feeling</i>	احساسات جریحه دار
<i>wrath</i>	غضب، خیظ
<i>wreck</i>	تخربیب کردن، شدید آخساره مند ساختن، (کشتی)
<i>writ</i>	فرمان، حکم
<i>alias =</i>	حکم ظاہری
<i>concurrent writs</i>	کاپی های حکم گرفتاری
<i>writ of attachement</i>	امر حجر
<i>= of prohibition</i>	امر معکمه فوقانی بالای محکمه تحتانی مبنی
<i>writ of possession</i>	بر ممانعت از اصدار فیصله
<i>patent writ</i>	امر تصرف؛ امر خیانت
<i>writ of covenant</i>	امر سریاز، امر مکشف
<i>= of debt</i>	حکمی که با اثر مطالبه خسارات ناشی از عدم اجرای
<i>= of deceit</i>	مقاؤله صادر میشود
<i>= of delivery</i>	حکمی که در دعوی مطالبه دین صادر میشود
<i>= of dower</i>	حکم مبنی بر تلافی خساره ناشی از از لقب شخصی توسط شخصی دیگر

= of entry	دعوى تصاحب مجدد زمين از طرف مالك
= of execution	امر تنفيذ فيصله محکمه
= of prevention	حکمی که قبل از وقوع دعوى صادر میشود
= of right	حکمی که به نفع مالک و به ضرر متصرف صادر میشود
written law	قسمت مدون حقوق (در روم قدیم)
wrong	تغایر از حق غیر
private =	تغایر از حقوق افراد خصوصی
public =	تغایر از حقوق واجایب عامه
wrongdoer	متغایر ، جایع
wrongful	خساره آمیز ، ناصواب

# X

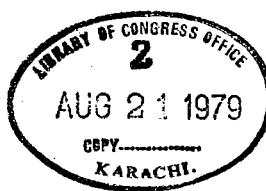
xenodochium	شفاگاهه ، سرکز قریبیوی خارجی ها (در حقوق قدیم انگلستان)
xylon	نوعی از مجازات در روم قدیم که باز آن مجرم در محلی یه محضر عام میخ میشد

# y

<i>ya et nay</i>	رداد عابدون سو گند خوردن
<i>yerd</i>	مقیاس اندازه گوری (مه فت یاسی و شش انج)
<i>yea and nay</i>	بلی و نه
<i>year</i>	سال
<i>year and day</i>	بیعادی که در اکثر مفاولات برای سمع مطالبه تعین میشود
<i>year to year tenancy from</i>	این عبارت در عقود اجاره وقتی استعمال میشود که عقد سال بسال تجدید شود
<i>yeas and nays</i>	برای مشتبث یا منفی که در شورای راجع بیک پیشنهاد قانونه ایراز میگردد
<i>yellow dog contract</i>	عقدیکه بموجب آن کار گر دربر ابر کار فرمات عدمد میکند که به هیچیک اتحادیه ملحق نشود و اگر شد مرخص خواهد گردید
<i>yeme</i>	زمستان
<i>yeoman</i>	مالک کوچک، نگهبان
<i>yeomanry</i>	طبقه یا صنف مالکین کوچک
<i>yeven</i>	تاریخدار
<i>yield</i>	انجام خدمتی توسط اجاره دار به نفع مالک

# Z

<i>zamindar</i>	مامورین حکومتی در هند که موظف به مراقبت امور مالی اراضی اند
<i>zealous witness</i>	شاهد طرفدار همان طرف دعوا که شهادت اور امطالبه کرده
<i>zetetick</i>	تحقیق
<i>zigari</i>	او باش و ولگرد (مروج در قرون وسطی)
<i>zygocephalum</i>	مقیاس اندازه گیری زمین معادل آنچه گاو قلبه ای در بیک وزیر یا والدش خشم بزند
<i>zygostates</i>	مامور مراقبت وزن مسکو کات



## سلسلہ کتب درسی

ریاست پوہنچون کابل بادرک نیازمندی شدید بے کتب درسی  
چاپ این سلسلہ را روی دست گرفت . پیروزی  
در بن راه نہ تنہا بے استفادہ بیشتر از وسائل  
و منابع موجود بلکہ بے همکاری  
استادان محترم نیز  
بستگی دارد .



# مصطلحات حقوقی

## انگلیسی - دری

مؤلف

دکتور محمد قاسم فاضلی

LIBRARY OF CONGRESS



0 010 233 993 9